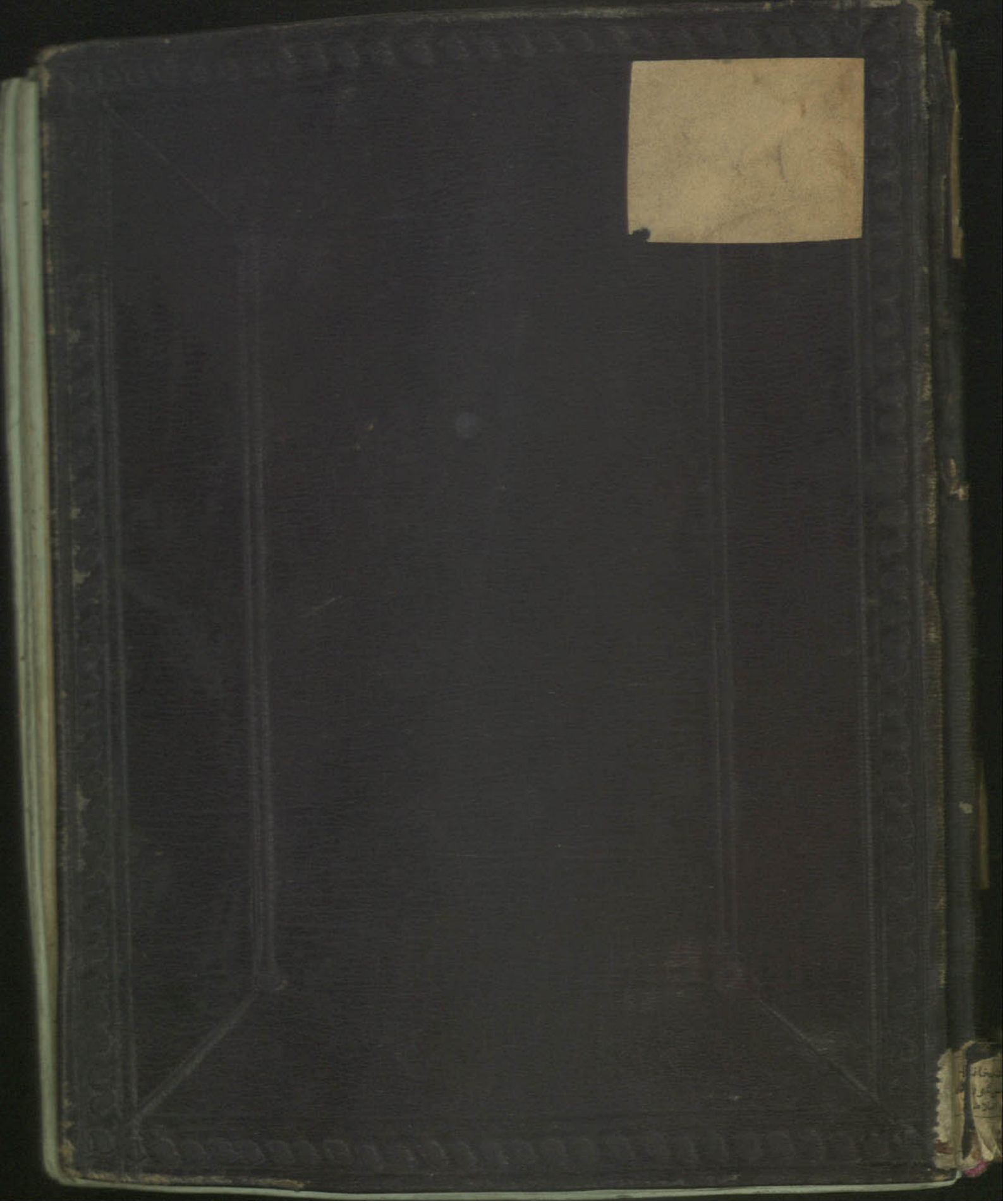

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه رسائلی از جمله بیست باب مدخلف
مؤلف:
جلد (۴۰۹) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۱۱۶
۳۴۶۲
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۴۰۹
بازرسی شد
۴۰۹

۴۰۹

بازرسی شد
۶۰ - ۳۷

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعهٔ مثل و نجوم به سبک مینیاتور
مؤلف:
جلد: ( ) از کتب ( ) اهدائی
آقای سید محمدصادق طباطبائی به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب: ۴۱۱۶
۴۴۶۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
اهدائی
۴۰۹

شهور عرب	مقادیر شهور بر الواط	مقادیر شهور بر اصطلاح	باقی فاضل در نهر ماه
محرم	الط مد	ل	باقی ما نو
صفر	الط مد	الط	فاضل اکح
ربیع الاول	الط مد	ل	باقی ما ح
ربیع الثانی	الط مد	الط	فاضل ب نو
جمادی الاول	الط مد	ل	باقی ح ه
جمادی الثانی	الط مد	الط	فاضل ح ط
رجب	الط مد	ل	باقی و ند
شعبان	الط مد	الط	فاضل ه نب
رمضان	الط مد	ل	باقی ه الط
شوال	الط مد	الط	فاضل ح ح
ذی القعده	الط مد	ل	باقی ح نو
ذی الحجه	الط مد	الط	فاضل ح ح

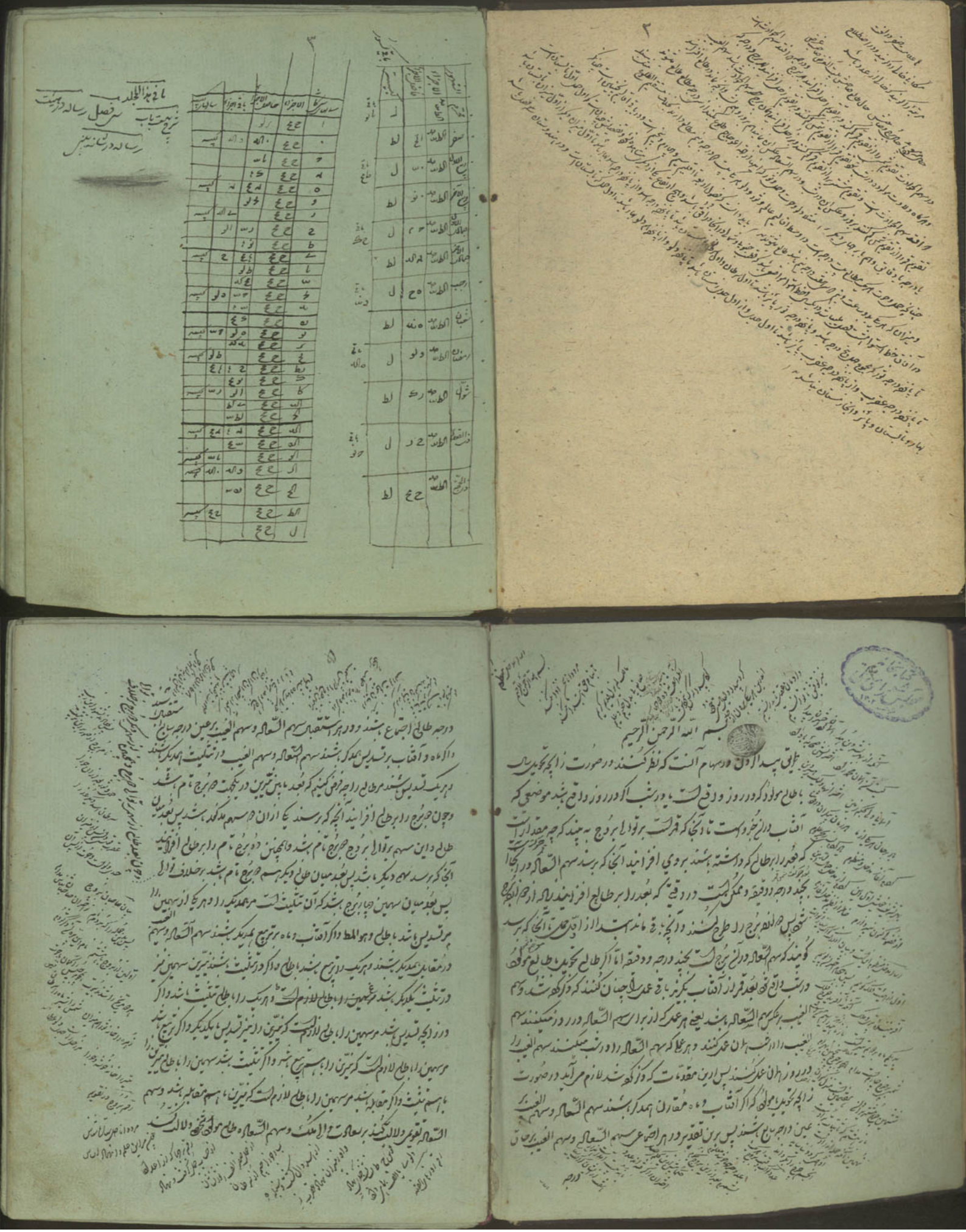

بسم الله الرحمن الرحیم

باب سیم در اول در سهام آنست که نظر کنند در صورت را که تحدید ساعات
طالع مولود که در روز وقوع است یا در شب اگر در روز واقع باشد موضعی که
آفتاب در آن جزو است تا آنجا که قرار است بر توالی بروج به بینند که چه مقدار است
که قوس را بر طالع که داشته باشند بروی افزایند آنجا که برسند سهم السعاده در آنجا
بجد درجه و دقیقه و ممکن است در دقیقه که بعد را بر طالع افزایند تا که از درجه البروج
شود پس هر لفظ برج را طرح کنند و آنچه باقی ماند باشد از اول حمل تا آنجا که برسد
گویند که سهم السعاده در آن برج است بجد درجه و دقیقه اما اگر طالع تحدید طالع مولود
در شب واقع شود بعد قرار از آفتاب بگیرند باقی عمل را چنان کنند که ذکر شد و سهم
الغیب بر عکس سهم السعاده باشد یعنی هر عمل که از برای سهم السعاده در روز میکنند سهم
الغیب را در شب همان عمل کنند و هر عملی که سهم السعاده را در شب میکنند سهم الغیب را
در روز همان عمل کنند پس این مقدمات که ذکر شد لازم می‌آید در صورت
آنچه تحدید مولود که اگر آفتاب و ماه مقارن همدیگر باشند سهم السعاده و سهم الغیب
عین درجه طالع باشند پس بر این تقدیر در هر اصناف سهم السعاده و سهم الغیب بر حال
درجه

درجه طالع اجتماع باشند و در هر استقبال سهم السعاده و سهم الغیب بر عین درجه سابع استقبال
داکاه و آفتاب بر تسدیس همدیگر باشند سهم السعاده و سهم الغیب در تثلیث همدیگر باشند
و هر یک تسدیس باشند مر طالع را بر وجه فرض کنیم که بعد ما بین قمرین در یکجهت هر برج تام باشد
و چون هر برج را بر طالع افزایند آنچه که برسند یکی از آن دو سهم مدکور باشد پس بعد میان
طالع و این سهم بر توالی بروج هر برج تام باشد و همچنین دو برج تام را بر طالع افزایند
آنچه که برسد سهم دیگر باشد پس بعد میان طالع دیگر هم هر برج تام باشد بر خلاف توالی
پس بعد میان سهمین چهار برج باشد که آن تثلیث است مر همدیگر را و هر یکی از سهمین را
مر تسدیس باشد با طالع و هو المط و اگر آفتاب و ماه بر تربیع همدیگر باشند سهم السعاده و سهم الغیب
در مقابل همدیگر باشند و هر یک را تربیع باشد با طالع و اگر در تثلیث باشند قمرین سهمین نیز
در تثلیث یکدیگر باشند مر سهمین را با طالع لازم است و هر یک را با طالع تثلیث باشد و اگر
در زاویه تسدیس باشند مر سهمین را با طالع لازم است که قمرین را نیز تسدیس با یکدیگر و اگر تربیع باشند
مر سهمین را با طالع لازم است که قمرین را با هم تربیع باشد و اگر تثلیث باشد سهمین را با طالع قمرین را
با هم تثلیث و اگر مقابل باشند مر سهمین را با طالع لازم است که قمرین را با هم مقابله باشد و سهم
السعاده تقویم دلالت کنند بر سعادات و الامنت و سهم السعاده طالع مولود تخمه دلالت کند

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا بی‌حد و بی‌قیاس بر آنست که فلک مضفی اوراق افلاک را بر مقتضای
آثار نجوم السماء الذی بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیارات مرقوم و مصور ساخت
و شکر و سپاس بی‌حد و قیاس حکیم را روا است که دست قدرت او صفحهٔ عالم خاکی را بموجب والارض
فرشناها فنعم الماهدون بجداول انهار و علایم انهی رمحاً و مزین گردانید مبدع عرکب بهیور
صنایع بدایع و وضوع دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم آفرید
و بر جرجه علیا و لعدد آمد بنا آنچه رسانید و بجهت حصول مقاصد اجرام و مصالح بنا آنچه حکیم کریم و الشمس
تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم گواه این آفتاب در درجات سلم ارتفاع متصعد
و هبوط فرمود و بجهت مراسم عبادات و مواسم طاعات لیل و النهار قدرناه منازل حتی
عاد کالعرجون القدیم مسرع سپهر اولین را در قطع منازل و طی مراحل از دیاد و انتقاص نور
تقدیر ذلک الا لعلی و الامر تبارک الله رب العالمین ❊ فلک رفعة ملک تقدیر اوست
زین بقعهٔ ملک تسخیر اوست ❊ بهاست او برکت دست لب ❊ سفیدی روز و سیاهی شب
و بحرمت نصف الآیه ❊ و بحرمت پنج نماز ❊ و صلوة صلوات امیت و تحیات
الکیت

زاکیات بقدر آرد و ار فلک دوار و بقدر دوالب قوابت و سیار هدیه روح مزور و بلب
موطو سلطان سریر رسالت صاحبقران جهان جلالت قطب معدل مسیر دایرهٔ شریعت و قوت لفظ
محی ذات خط استوار عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کام دجی هر سپهر روز و چهر آفتاب
روشن و الفجر نجم الفجر او و زد و النجم اذا هوی مست فرمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
نظم ❊ آنکه خواجه کرد فلک غلامش ❊ آن محمد که خواجه کرد ❊ آن محمد که خواجه کرد ❊ آن محمد که خواجه کرد
مهر کمین سپه او در ❊ عرش است کمینه پایه او در ❊ برفرق نهم فلک قدم زد ❊ بر فرق لامکان علم زد
و الشمس کهاتیه زر دیش ❊ و القمر روایة زمویش ❊ مقصود زمین آسمان او است ❊ بعز اقرار آن اوست
دین گشته ز خواستش مخلد ❊ ختم همه سبب محمد ❊ صلی الله علیه و آله الاتقیا سیلا کانف مضیون لو کشف الغطا
صاحب ای انا مدینة العلم و علی بابها و المرضی بنص انا و المخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی
ابن عمی المرتضی و اولاده الاخیار و العترة الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
اما بعد بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکا و فطنت مخفی و مستور نماند که علم هیئت که هر آینه مستند
بر معرفت اوضاع اجرام علوی و محمولست بر حقیقت اجرام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه است و اجل
صنایع حکمیه است و علما این علم شریف و ناظران فن لطیف در زمرهٔ الذین یذکرون الله قیاما و قعودا
و علی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات و الارض داخل و لاحق اند از اکثر علما ندار و اغلب فضلا
علما مقلد این صنعت رفیع المنزلت را بمرتبهٔ و معارج سموات علا و منهج مدارک اودع الله فیها
اندر و مدد الوسایط و ان

واضع میزان العدل و الانصاف قامع بنیان المیل و الاعتساف مالک ملوک الملوک مشارق الموجودات
ادم اساس الخواص و الواجب صراط الشیعة التوحید المصفوفة بسالک الطریقة المرضیة المرتضویة
و درینه جلالت و مهولت عظمت است ❊ از جنبش کتاب صور قدیم است ❊ و از لرزش که پایه
سکندر است ❊ هم اضطراب غلغله در هفت طارم است ❊ هم انقلاب زلزله در هفت کشور است ❊
عیسی پاکزاده که در شرع و در کرم ❊ هم مصطفی حمایت و هم مرتضی ولیست ❊ خلد تو خاصه ملک و سلطانه
و ان فی ذلک الوالین بره و لاحبه ❊ و لاه الافلاک التسعة و ذرارة و نجم السبعة سیارة اللهم لرفع اعلام
کالشمس فی وسط النهار و اعد ظلال معدلته علی مفارق الصغار و الکبار ❊ الخ و آله الاخیار ❊ ملتمس و مسؤل
از دهاء و موالیا خصوصا جمع که بزیور علم و حلیهٔ فضل آراسته و بپیراسته ملازم رکاب همایون اند آنکه اگر
بر سهوی و خطایی که از لوازم ذات انسانیت مطلق گردند بنیند عفو ملبوس و مستور دارند ❊ و در دایرهٔ
و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین فرض دانند ❊ مقدمه در بیان بعض از الفاظ
مصطلحه که پیش از شروع در این شرح محتاج الیه است ❊ قاعده اشکال حاصله از اعراض مقداریه اگر در هیچ جهت از
جهات هیچ نوع از انواع منقسم نشود آنرا نقطه خوانند و اگر منقسم شود بجهتی در جهت طول فقط
آنرا خط خوانند و نهایت خط را که متناهی الوضع بود مقطع سند و اگر در جهتین طول و عرض
و عرض فقط آنرا سطح گویند و نهایت سطح متناهی الوضع هم کما لا یخفی هم خط و اگر در سه جهت
که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام بود آنرا جسم تعلیمی خوانند و نهایت آن هر یک نقطه

خطوط و سطح و آنرا بر خط و قسم بود مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که طرف او راست باشد یا آن شخص
واقع نحو در امتداد نقطه بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میان دو نقطه معینه و درست مبسوط دیگر تعریفات
اولین غیر مذکور از آن کتاب منحنی است و منحنی آن بود که هیچ سه نقطه از آن بر خط مستقیم واقع نشود و چون خط اطلاق کنند و گویند که مستقیم
و آنچه باشد از آن منحنی نیست یا منحنی نه خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی آن بود که انواع خطوط مستقیم
در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میانه هر دو نقطه مفروضه
بر آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون سطح مستوی می باشد مر خطی منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن
سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و آن خط محیط مساوی باشد آن سطح حقیقة آن
خط را دایره خوانند و قومی عکس این گفته اند و بعضی از محققین مسامحه کرده و تصدیق
هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یک از آن خطوط واصله نصف قطر دایره
و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند آنرا وتر خوانند و پاره که از محیط احد الخطوط
قوسی و اگر آن خط بمرکز گذرد آنرا قطر نیز خوانند و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود
و بجهت ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بشصت جزو منقسم کنند و قطر آنرا
بعد و بیست درجه را جزو و درجه گویند و آنچه از احاطه خط محیط آنرا از آن دایره
پس اگر آن خط بخطی روحی بشد که بعد از اخراج هر یک جهات زاویه مستوی حادث گردد آنرا زاویه
قایمه خوانند و هر یک را از آن خطوط و بر آن دیگر بدین صورت دایره مرکز را مفروض و خود در
یا دو از این شکل مذکور

حاده و هر صورت و مقدار زاویه مستقیم القابلین قوسی بود از دایره که مرکز آن رأس زاویه
باشد و هر سطحی که می ماید خطی را چه باشد آنرا سطح مستوی خوانند پس اگر می ماید خطی را
آنرا مثلث خوانند بدین صورت و آن باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی
الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر می ماید چهار خط را آنرا ذو اربعة اضلاع
و این منقسم بر پنج قسم است اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایای او قایمه باشد و آنرا مربع خوانند
برین شکل دوم آنکه با قیام زوایا اضلاع زوایا متساوی نباشد آنرا مستطیل خوانند برین شکل
سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایا قایمه نباشد آنرا معین خوانند برین شکل چهارم آنکه نه
اضلاع متساوی بود و نه زوایا قایمه لکن هر ضلع متقابل او برابر باشد و آنرا شبیه بمعین
خوانند برین شکل پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه نه باشد آنرا منحرف خوانند مثل این شکل
و هر جسم که می ماید بسطح یا زیاده بود آنرا جسم مجسم خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد چنانچه
در اندرون نقطه فرض توان کرد که خطوط مستقیمه واصله میان نقطه و آن سطح متساوی المقدار
بود آن جسم را کره و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک
از آن خطوط را نصف قطر آن کره و دایره که از قطع سطح مستوی کره را حاصل شود اگر قطع
بر مرکز واقع شد آنرا عظیمه خوانند و الا صغیره و هر جسم که می ماید سطحی بود که یک نهایت او نقطه
بود و یک نهایت او محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه واصله بینهما از آن سطح بیرون نیفتد

آنرا مخروط مستدیر خوانند و آن دایره قاعده مخروط و خط واصله میان مرکز این دایره و رأس
مخروط را سهم مخروط و هر خطی که بر سطح قایم نحو بحیثیت که اگر خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح
اخراج کنند هر یک بآن خط قایم زاویه قایمه محیط نحو آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و هر خط
باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن دیگر برابر باشد آن هر دو خط را متوازیان
و مراد بعد نقطه از خط امتداد است بینهما که اقصر از آن ممکن نباشد و بعضی هم خطوط متوازیان را
چنین تعریف کرده اند که این نزدیک چند از جنین الا غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشود و شک
نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز است و هر سطح را
نیز که بدین صفت باشند هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط
آن کره فرض کنند بعد از اتمام حرکت دایره رسم کند سوای هر نقطه متقدمه که آنرا
هر قطب کره و هر قطب حرکت نیز گویند و آن دوایر را مدارات آن نقاط خوانند
و این جمله بار را که بعد او بین القطبین است و بعد منطقه گویند و آنرا بجاز فلک نیز گویند
و هر کره که انفکاک اجزای او مستحیل بود اگر چه مجمل نیز بود آنرا کوکب گویند و الا فلک گویند
و آن هر قسم بر هفت و هفت مقدار فلک تدویر باشد و مجوف که هر آینه بر وجهی است که هر سطح
متوازی با او محیط است سایر افلاک و حرکت فلک نیز هر قسم است بسیط و مختلف بسیط
و مراد از بسیط آنست که دراز مینه متساوی از محیط آن فلک قسمت متساوی قطع کند

و زوایای متساوی در مرکز احداث نماید و مختلف بخلاف این قسم باشد و باز منقسم است
بمفرده و مرکبه مفرده آنست که از یک فلک صادر شود و مرکبه آنست که چند افلاک
صادر شود و هر مفرده بسیط است چه از جسم بسیط واحده حرکت مختلفه ممتنع است کما ثبت
فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکب است چه علت اختلاف حرکت بسایط غیر از ترکیب امری دیگر
نتواند بود و صدور آن حرکت از افلاک مختلفه المراکز یا متحده المراکز متقاطعة المناطق یا متداخلة
اما هر بسیط مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة
یا آنکه مفرده نیست بسیط است یا آنکه مرکب است مختلفه نیست و هر کمیه که او در بر واحد و ما
تالف منه اطلاق کنند آنرا عدد گویند و جزء واحدی را با جزای متساویه تجزیه کنند بعضی
از آن اجزا را اکر گویند و مجموع آنرا مجموع اینست آنچه تصدیر کتاب بآن واجب بود و باقی
مطلبی در هر جا که تقریر اقتضا کند بجزوی در آید پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد
قال المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم و اعتصمت بفضلک یا کریم لا بعد این مختصر است در معرفت
تقویم تام مختصر است بر بیت باب و تقویم در لغت بمعنی تصحیح تقدیر قومه تقویما اذا زال اعوجاجه
و در اصطلاح قوم جزء تقویم کوکب اطلاق کند مر آنرا بعد موضع او باشد از اول حمل تا
یکی مقصود معه اینی معرفت و فرق است و آن صفحه ایست که مشتمل است بر تقاویم و بعضی
از اوضاع متعلقات کواکب بعد سیار در مدت سیر که از ربع دکنت احکام متبع شده باشد

پس اگر با تقاویم و اسالیب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدو قمر تقویم بالکبر مثبت باشد آنرا تقویم تام
گویند و اگر اکثری از آن متروک باشد آنرا تقویم ناقص و تقویم شرعی گویند و اگر تقاویم کواکب متروک
باشد و بر بعضی از اوضاع متعلقات اختصار کنند آنرا زیاجه و تقویم قمری گویند و سنبین جمع و لک
فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان بجهت بعضی مردم بر ایام اسابع و عربیه هلالیه
و انتقالات قمر و بعد و نحس نظرات او و کواکب و قلیل از متعلقات اکتفا نماید در جدول مقرر
ثبت کنند و او را تقویم فارسی گویند و ظرفا از آن بتقویم ابلهی تعبیر کنند **باب اول**

در حروف حساب جمل حروف بیست هشت گانه مشهوره را جزو مقطع باشد حروف تهجی و حروف هجا
یقال اللهجة و الهجی و التهجی التعداد و حروف تهجی تعبیر کنند یعنی منقطع از جهت اختصاص اکثر این
حروف بنقطه نسبت بحروف خطوط سایر حروف اهج و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی آنرا حروف
جمل گویند جمع جمل بمعنی جمع است و این بحساب ترتیب و ترکیب منقسم میشود بانحاء مختلفه و اشهر از
همه جمل الجدی و ابجد و ابتغ و ابتغط و ابجد هوز و افضل همه ابجد چه بنای ریاضات و تقاویم
بر آنست و نیز در بعضی کتب جفر از امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام منقول که حروف
الابجد بترتیب مرکوز فی اللوح المحفوظ و لهذا منصف اطلاق جمل بر جمل الجدی کرده اند حساب
بحکم اعداد را بجهت سهولت و اختصار بارقام حروف بیست هشت گانه لغة عربی که بترتیب
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کنند و در ذخائر الاسرار فی الجفر

عددی را آن ازده است تا نوی بتزاید ده ده پس رقم ی ده بیست ک سی ل چهل م
پنجاه ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود ق و از ق تا ظ بترتیب رقم مآت یعنی
هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد مآت عدد که از صد است تا پانصد
بتزاید صد صد پس ق رقم صد باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد
ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ رقم هزار گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال اینست که
هر یک از این عقود ثلثه یا الف که اینها را اصول اعداد گویند مشتملند بر افراد متناسبه
که آن نه است سوای اصل رابع که آنرا افراد غیر متناسبه است پس افراد اصول ثلثه اول
با نفس اصل رابع بیست باشد که آنرا اعداد مفرده خوانند و جز حروف جمل نیز بترتیب
پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند از برای هر یک از این اعداد مفرده
بترتیب ارقام یا اعداد که یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام که موضوع است از برای
اعداد مفرده ترکیب کنند بآن طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند
چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی برین نهج است مثلا صد و چهل پنجاه چنین نویسند
۱۴۵ چه قاف رقم صد است و اکثر از میم که رقم چهل است مقدم است بر و همچنین میم بر
اما این طریق گاهی منظور است که الف مضاعف نگردد و اگر گردد مرة او اکثر رقم تضعیف
الف را چنانچه در الفاظ فارسی متداول است بر الف مقدم دارند هر چند

مذکور است که وضع این ترتیب از پیش حکیم از حکمای یونان بوده است که او را هرمس گویند
که هر یک را مسمی باسمی ساخته است که حروف این در اسم دیگری متدرج نباشد و بلغت
سریانی بر این اسماء معانی اطلاق کنند اما وضع حروف بعضی گویند از پیش لهجه صبغه است
بتعلیم ملک علام لهجی و بعضی دیگر آنرا به ادریس نبی نسبت کنند و گویند بیست هشت حرف را
از صورت بیست هشت گانه منازل قمر تقدیر نموده و اشاره بعضی متقدمین مصدق این قول است
لاجل آنکه حروف مذکوره را بلغت عرب مخصوص ساخته آنست که در الفاظ بعضی از امم از این
حروف را مدخلیت چند که هشت حرف از اینها در کلام فارسی نیافته اند الا نادرا
و آن اینست ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد مهمله و ضاد و طاء و عین مهمله و قاف و عشر
اینها را در سلک نظم کشیده است بنوع نظم هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی
تا نیاموزی نیابی اندرین معنی معاف ؛ بشنو از من تا کدام است آن حروف ای گیر
ثاء جا صاد صاد طا و ظا عین قاف ؛ و بعضی حروف فارسی را درین معنی داخل دانند
و طریق وضع آن چنانست که از الف تا ط بترتیب ارقام احاد گیرند یعنی هر یک از ارقام عدد
این حروف موضوع است از برای عقد احاد عدد که آن از یک است تا نه بتزاید یک یک
پس ا که باشد ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی عشرات تا
ص بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد
عشرات که از ده است تا نود یعنی ده ده بتزاید ده ده

مگر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار صد و چهل پنجاه چنین نویسند ۲۱۵۰ و
اگرچه اقسام با مؤخر از غیر باشد مشتبه گردد بهزار و دو هزار و پنجاه مثال اخیر مستعمل است
زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از غیر نگذرد و در ربع از صد و شصت زیاده نشود مگر در
یک موضع که بشصد و کسری رسد و در موضع هزار و حساب دعات اهل نجوم باین جاری
شده است که جیم را بتر نویسند برین صفت ج تا فرق تام باشد میانه آن و حا
و خا و دال را بر یک صورت د نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته شود مشتبه گردد
بواو و همچنین ذال را و آنرا همیشه منقوط ذ زند و ه را بر صورت دایره صغیره
نویسند چنانکه در خط متداول است و کاف مفرد را مسطح نویسند بر یک صورت ک که
اگر غیر مسطح نویسند بر یک صورت ک ملتبس بلام شود اگر کاتب سرکش او را فراموش کند
یا بکب اگر مرکزی زیاده کند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از مسطح
و یای مفرد را معکوس نویسند بر یک صورت ی چه اگر مستوی نویسند مشتبه بدال
یا بنون هرگاه نقطه بجوب او واقع شود و نون مفرد را بجهت تمیز تام بدو صورت
نویسند ن و آنرا اعم از آنکه مفرد باشد یا مرکب همیشه منقوط ب زند و با و جیم
را زا را نقطه نهند اما با را بجهت آنکه نقطه ننهند که اخوات او که تا و ثا و فا و نا
مثلثه است معروفست بنقطه مگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود که آنرا

بر نقطه یا بر نهاده تا مشتبه نباشد که بعدم نقطه مخصوص ساخته اند که هرگاه علامت تضعیف
الف باشد آنچه را چیز اعتبار است مستغنیست از نقطه اگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع
شود آنرا از آنجهت آنکه رای مهمله که اخت اوست در تقاویم و زیجات در موضع ثبت
میشود که بمقایسه معلوم است و اگر احیانا قوس منفتح شود علامت فوق او لف کنند بدینصورت
اما چیزی معهود باشد ظاهر است که از نقطه مستغنیست و چیز مرکب باشد بنون و تا و ثای مرکبه مشتبه
که دو لا چیز آنها مخصوص بنقطه اند و از نقطه نهادن عبث است و در اکثری از تقاویم و
زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چیز معهود باشد اعتبار نمیکنند بدینصورت س ش ص ض ق
تا گاه که باز از مرکب شوند مشتبه نگردند و باقی حروف را بطریق مشهور یعنی چنانکه
در لغات متداول است و معروف ثبت کنند بعد بهذا نخواهند که این ارقام را بر اعداد
در تقویم بجهت مکتبه بروج و ساعات و درجات و اجزاء هر یک در برابر یکدیگر بازاء هر روزی
وضع کنند مثلا در جدول تقویم کوکب قسم اول بجهت مرتبه بروج باشد و هم بجهت درجه
و سیم بجهت دقیقه و قسم چهارم مرتبه کسر مرتبه ما قبل نخواهد باشد چنانکه در باب سیم مشروح گفته
و چیز گاه چنان اتفاق افتد که بعضی از این مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه قبل
او را در این مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب صحیح است معدد نشود پس
مصنف بعد و بیان این نکته در اراده میفرماید که هر مرتبه از مراتب اعداد که موضوع است

بجهت آنچه ذکر کردیم خالیا باشد از عدد در آن مرتبه صفری نویسند بجهت حفظ آن مرتبه بر این صورت
یا چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر مرتبه برج با آنکه صفر حافظ اوست
از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را بر برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت
مکان را گویند که از شغل خالی باشد **باب چهارم** در معرفت ایام اسابیع و تواریخ شهور
و چیز شهور اجرام سماوی آفتاب و ماه است سال گردش بر هر آفتاب نهاده اند و مدت یکدور
آفتاب را بعینه از هنگام مفارقت او از یک نقطه معین مثلا اول حمل معاودت بآن
عکس اعتبار کرده اند و ماه گردش بر هر ماه نهاده اند بعینه از هنگام مفارقت او از یک وضع
معین با آفتاب مثلا هلال تا معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند و چیز هر ماه
نزدیک است بیکدور آفتاب بعضی هر ماه را یکسال اعتبار کرده اند و این سال را قمری
گویند و آن دیگر را سال شمسی گویند و چیز هر ماه نزدیکست بسیر آفتاب در یک برج بعضی مدت
سیر آفتاب در یک برج یکماه اعتبار کرده اند و این ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری
و هر یک از این هر چه حقیقی باشد که سیر حقیقی تر در و معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاح
که عدد در و معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت قسم میشود هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد
ان شاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصر در تاریخ سلطانیا آورده است که بعضی گفته اند عرب ما خوذ است
از تاریخ بعضی آنرا و سکون را که بجهت گاو و شتر است و چیز باب تفعیل کاه بعضی از آنکه تاریخ

یا آنکه درین ماه مقاتله و دمی و دم حرام بوده یقدر احد ارجب از آن یقطع الید و رو
او حضرت رسول صلی الله علیه و آله که رجب نام جویست در بهشت لذیذترین تر و از برف سفیدتر
هر که درین ماه روزه دارد و از آن جویش آب دهد باین سبب ماه مذکور را رجب نام نهاده
اند و اهل جاهلیت آنرا شهر الله الاصم خوانندی زیرا که درین ماه منع منکرات زیاده از
شهور دیگر بودی و صدا ها سر و آلات غنا بگوش نرسیدی و بعضی گفته اند که حرم
قتال حرام بود قطع سلاح برنهادندی شعبان ماه هشتم بود چه درین ماه ارزاق عباد
منقسم گردند فیه یفرق کل امر حکیم رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب
ای یحرقها شوال ماه دهم بود و گویند که بتسمیه او آنست که درین ماه عرب صید کردندی
یقال اشال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید یا آنکه درین ماه شتران مست شدی یقال اشالت
الناقة ذنبها للطلب الفحل ذو القعده ماه یازدهم بود و وجه تسمیه آن درین ماه از
محاربه و مقاتله قعود کردندی چه از جدا شهر حرم است و ذو الحجه ماه دوازدهم است
و سبب تسمیه آن درین حج کنند و اول ماه از رویت هلال گیرند بجهة آنکه مبدا
سایر اشکال قمریست و او درین وضع بمنزله موجود است بعد از عدم و ایام هر ماه
که آن عبارتست از ابتدا غروب تمام جرم آفتاب که قریب رویت هلال بود
تا غروب جرم او که قریب رویت هلال بعد از بیست نه باشد و کمتر نه یا سی بود و

ایام هر ماه قمری اختلاف میکند باختلاف اجتماع ایشان بعد از آن بیست نه روز است و هوازده ساعت
و چهل و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه و جدول آن مدت مقتضی تطویل است پس سال قمری که دوازده
اینمقدار است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و مجموع را سال
گیرند و صغیر است و همچنین بر آنست یکماه سی روز و ماه دیگر بیست نه گیرند تا آخر
و عادت اهل حساب چنانست که جبر کسر نصف رسد یا زیاده از نصف تمام او را واحد گیرند
پس جبر کسر بیست نه روز و هوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است زیرا که از نصف تمام بیشتر و را
مجموع را سی روز گیرند و در ماه دیگر کسر زاید آنرا بنقصان کسر ماه مقدم حساب نمایند جزوی
از کسر او باقی مانده کمتر از نصف پس ماه دیگر را از بیست نه روز گیرند و باز در ماه
سیم کسر از نصف زیاده آنرا سی روز گیرند و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده آنرا
سی روز گیرند و در ماه چهارم آن کسر زاید را بنقصان ماه مقدم حساب نمودند آنچه باقی
مانده کمتر از نصف بود آن ماه را بیست نه روز گیرند و تا آخر سال بر این قیاس یکماه
سی گیرند و یکماه بیست نه روز و اگر کسر زاید نصف شبانه روزی می بود بعد از هوازده
ساعت و بیست ثانیه میگیرند و ثانیه بیست نه و در آخر سال هیچ کسر نماند لیکن جبر
چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است اینست که در آخر سال بیست و چهار
ساعت دقیقه که حاصل القرب دقایق مذکور است در بعد و شهور بر کسر آمده و آنرا فصل السنه

خوانند و لاجرم آن خمس و سدس شبانه روز است و ما طرق این حساب را در جدول او دیم
تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند بجهة نقصان ماه مقدم حساب شده و چند
مانده و جدول اینست و در سال یازدهم از آن قبیلست که مجموع را سی روز گیرند
و آن روز سی را کبیسه خوانند و آن در سال چهارم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و هفدهم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست نهم بود و اینها را در لفظ بجز بجج که دوه
ه د و ط و بعضی بجای یا کلمه هم تا کلمه هم را کبیسه دارند و آن بترتیب
باشد پس باعتبار منجمان سالها و ماهها قمری اصطلاح یافته باشند و قبل از این مذکور شد که
از کسور زاید ماهها بعد از جبر نقصانات در آخر سال کسری زاید میماند چنانکه گفته
آن کسر خمس و سدس یکشبانه روز است و اقل عددی که آنرا خمس و سدس باشد عدد
سی است و خمس آن شش و سدس آن پنج که مجموع یازده بود پس در مدت سی سال آن کسور
یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و درین یازده سال خواجه را سی روز گیرند تا خواجه
این روز زاید بایام مصلح او که بیست نه روز است تا تعیین سالها که در آن این روز را
برین وجه است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیاده نکنند و در سال دوم
جبر از نصف زیاده بیشتر آنرا یک روز گیرند و زیاده کنند و در سال سیم آن کسر زاید را جبر

نقصان آنرا در حساب نیاورند و آنچه باقی ماند اگر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند و چون
از نصف بیشتر شود در سال پنجم یک روز زیاده کنند و برین قیاس تا آخر و منجمان را در رفع کسور
طریقیست که اگر چون کسر بنصف رسد آنرا واحد گیرند و دیگر آنکه تا از نصف زیاده نشود
آنرا زیاده نگیرند و طریق اول اسهلست و جمهور بقیاس نزدیکتر بنا بران قاعده که اکثر حکم
کل دارند بر این بعضی سال پنجم را کبیسه کنند چه کسر در آن سال نصف است
و بعضی در سال ششم را کبیسه کنند چه کسر در آن سال از نصف زیاده است و ما اینچه
جدولی آوردیم و در آنجا برای هر سال از این سه سال کسور زایده را ثابت کردیم بعد
از حذف شبانروزی چند از کسور شبانروز یا بیشتر و رقم عدد سالی که روز زاید دارد
بسواد نوشته شده و باقی را البرخ لا کبیسه مشهور آنست که ماخوذ از کبس باشد
بمعنی پر کردن چاه از خاک چه آن روزیست که از کسور جمع کرده اند و بعضی گفته اند کبس
در آوردن سر است در گریبان چه آن روزیست که می سبب در میان ایام سال کسور
آورده چنانچه سر در گریبان در آورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت روز است
و علامت تقلیست از وصفیت باسمیت و بعضی آن سال را که کبیسه در و واقع شود
بحی از کبیسه گویند و مبدأ این تاریخ زمان هجرت بغزوات صلوات علیه که از مکه معظمه
بمدینه

بمدینه طیبه شرفها الله تعالی یعنی روز اول محرم آنسال که هجرت در مکه اند و هجرت در لغت ترک
وطنست و مفارقت از آن بموضع دیگر و مقام ساختن در آن بجهت غرض مخصوص است ترک
وطن خاص که قوم و بجهت آنکه قیام توان کرد باشتر او امر شریعت یا مانع و بدانکه عرب
پیش از اسلام تواریخ مختلف داشتند چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ رایت عمرو بن ربیعه که وضع
عادت اصنام در عرب از پیش او بود و تاریخ الفیل امیر تاریخ مستعمل بود و بعد از آن تاریخ
عام الفیل مستعمل شده است و در زمان آنحضرت مصطفی صلوات الله علیه تاریخ خاص نبود بعد از
هجرت هر سال را تاریخ نهاده اند اول سنة الاذن چهارم سنة الامر سیم سنة الاستیذان
پنجم سنة الاستیذان چهارم سنة الترفیه پنجم سنة الزلزال ششم سنة الاستیناس هفتم سنة
الامر بالقتال هشتم سنة الامر بالقتال نهم سنة البراءة دهم سنة الوداع و بعد از
وفات هیچ تاریخ منظور نداشته اند تا در زمان عمر بن خطاب اشتباهی واقع شد و آن چنان
بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود در یکی از نوشت که از جانب شما بعضی
کتابات املاک که محل آنها شعبان است بما میرسد نمیدانیم که شعبان کدام سال است آیا سال بعد یا آنچه
اختیار نمایند حوالت پس اتفاق و اجتماع عرب بران شد که تاریخی وضع کنند بعضی
از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند ما را اشد امیر تاریخی هست و آن تاریخ بتاریخ

و اهل تاریخ اسکندر نیز گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی اینست تشرین الاول
تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط آذر نیسان ایار حزیران تموز آب
ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهری در صحاح آورده بسین مهمله است
و شاید که اصل این شین معجمه باشد و معرب آن سین مهمله و اول سال که یکم تشرین الاول
الاول است درین زمان در اواسط میزانست و بمرور ایام اندک تغییری واقع
میشود و سبب آنکه مبدأ سال در میزان گرفتند معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت روز
و ربعی است پس تاریخ دقت و نقصان و این دلیل آنست که سالها درین تاریخ شمسی
اصطلاحی است چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد مشهور ازین کمتر است و مقدار آن بر صد
بطلیموس چهار دقیقه و صد سنه ثانیه و بر صد ایلخانی که هیچ منسوب بحضرت طرب یا زده
دقیقه و بر صد محی الدین مغربی هفده دقیقه و بر صد سیاپاسیر ده دقیقه و شش ثانیه
و با رصاد اهل خطا نه دقیقه و بر صد سلطانی شهید الغ بیگ کانه ده دقیقه و چهل
سنه ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن کسر را بر صد ربع تمام یافته اند موافق رصد
طیموخاریس و ابرخس که از متقدمین اند پس بران تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد
و سبب اختلاف خطا چه تواند بود اول تصور در آلات رصدی چهارم ناهمواری زمین
رصد خانه سیم رقت و غلظ هوا چهارم ضعف و قصر هر یک از تشرین الآخر و حزیران

و ایلول سی روز باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز
باشد بنا بر علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد چه مدت ماههای شمسی حقیقی
این شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم شود و مصنف در تاریخ سلطانی
آورده است که سبب ایام ماههای این تاریخ که فرانداند معلوم نیست و آن ربع را بدو مدت
چهار سال روزی تمام شود و این ظاهر است پس آنرا در آخر شباط افزایند آنست که هر روز
کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آنست که ایام آن کمتر است از ایام باقی
ماهها و بعضی گفته اند بجهت آنکه آخر آن نزدیک آخر شمس طبیعی است چه کمتر در آخر خوست
و مبدا این تاریخ بعد از انقضای هزار و ده سال است از وفات ذو القرنین اسکندر
بن فیلقوس الرومی و مبدا تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته اند که اول جلوس
پادشاه اسکندر است و از نجم بطلیموس و مجسطی چنان فهم میشود که وفات اسکندر است
و گویند در تاریخ جامع آورده است که مبدا این تاریخ اول هفتم است از جلوس شاه
اسکندر و در آن سال از ولادت مسیح بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد اما اکثری
از محققین بر آنند که این تاریخ دوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع
کرده اند و باین سبب مصنف این قول را اختیار نموده و این بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهت
آنکه چه لازم است که بعد از وفات پادشاه تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی
اوقات ترویج و تعلیم غرض مقصود کار

رسانیده بجهت چه این حکایت او در ده اند که قریب بوقوع میماند ولی چنانست که
چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرد بعزم تسخیر فارس گذرش بر ملک قدس
افتاد و جماعتی از زهاد آن که معظم بنی اسرائیل اند آنجا ساکن بودند ایشان نزد
فرمودند که تاریخی از زمان حضرت موسی ع میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید
کنند ایشان نیز اقبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار
سال از این تاریخ بگذرد آنرا ترک کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید آنرا
مبدا سال دیگر کنند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد چیز تمام شود بنام
تو کنیم و در آن حین بیست هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن چون
اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد بعد از دوازده سال از فوت
او هزار سال مذکور تمام شد و چیز هیچ امری از امور عظیمه در آن سال حادث نشد
و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نمودند اسم او را مبدا تاریخ این تاریخ
ساخته اند والله اعلم بالحقیقه سیم از تواریخ مشهور تاریخ فرس قدیمست چه متعلق بفرسیان
بوده و بحسب وضع اقدم است بر سایر تواریخ و آنرا چون باسم یزدجردی بن شهریار
مشهور شده بتاریخ یزدجردی میگویند و وجه آن در آخر باب میآید اشارت آن
و ابای شهور ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه

مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و چیز
اسامی روزها در میان ایشان مستعمل نیست هر روزی را از ماهها نامی نهاده اند بر این ترتیب
اورمزد بهمن اردیبهشت اسفندارمذ خرداد مرداد دیپادر آذر آبان
خور ماه تیر جوش دی مهر مهر سروش رشن فروردین ارد
آسمان رامیان ماه اسفند ایزد و گویند جمله اینها اسماء ملایکه اند الله
اورمزد دی که اسماء هم است و نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه
باشد آن روز را در آن ماه جشن سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان همچون
سال رومیانست چه هر سیصد و شصت روز و ربعیست الا آنکه از شهور اثنی عشریه
روز و سه ساعت و هفتاد و یک روز است و چهار ماه سی روز و یکماه بیست و هشت روز و در
تاریخ هر ماه را سی روز کبیسه بالقاوت پنج روز اند بر شهور را در آخر ابانماه
اسفندارمذ ماه افزایند و وجه این تردید عنقریب ظاهر شود و آنرا خمسه مسترقه
خوانند پس برین تقدیر ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه
اینست اهنود اشتود اسفندخورد ذهشت اشتوش و آن کبیسه را بدو تاریخ
رومی بعد از چهار سال کبیسه می شده درین تاریخ در مدت صد سال بیکماه تمام خود سال
صد و سیم را سیزده ماه کبیسه و آن ماه را که کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که آن
باخوان

باخر آن ملحق باشد تفصیلش آنست که در اول نوبت که آن ماه را زاید شده آنرا در فروردین
اضافه میکردند و آنرا نیز فروردین میگفتند و در نوبت دویم در آخر اردیبهشت ماه
اضافه مینمودند و آنرا نیز اردیبهشت ماه مینامیده اند و خمسه مسترقه در آخر ماه سیزدهم
زاید بود و در لهای غریبه در آخر ماهای الحاق میکرده اند که کبیسه در آن نوبت سیم کمتر
ماه بود و سبب زیاده کردن کسور بیکبار آنست که بزعم ایشان هر روز از آن ماه تعلق بملکی
دارد که در آن روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و آن عبادت ایشان بود که از
در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق رودیان زمزمه ایشان در تعلق افتادی
و نیز گویند که بانات ایشان بهر روز از این روزها طعامی خاص خوردندی و لباس خاص
پوشیدندی و چون از هر کس ایشان که هزار و چهار صد و چهل سال است نهصد و شصت سال منقضی
شده نوبت کبیسه بآن ماه رسیده و خمسه مسترقه در آخر آن ماه می افزودند و چون ایشان
دولت فرسیان بدست سپاه نصرت پناه عرب در هم شکست کبیسه بر طرف شد و خمسه در آخر
ابانماه بماند و جمع از اهل مجوس که مانده اند خمسه را همچنان در آخر ابانماه افزایند
و تغیر آن جایز ندارند و گویند از سنتهای فرس است هر چند کبیسه متروک شده باشد
و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید میکرده اند اما متعنتین که بعور این معنی رسیده اند میرسند
آنرا در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سالست زیاده میکنند چنانکه مقتضی قیاس است

و مبدأ این تاریخ اول او از زمان ملک یزدجرد بن شهریار بن کسری است صحیح نمانده که وضع
این تاریخ در زمان جمشید گفته اند و پس از و تاریخ عادت چنان بوده است که هر پادشاه که والی
ملک شدی تاریخ سال از وقت جلوس او افشدی و چون زمان آفرینش آنرا ترک کرده اند
کس که استیلا یافتی تجدید کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند
و این تاریخ بهم ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان از
لشکر عرب منهزم شده بمرو آمد چنانکه در تواریخ مذکور است آسیابان مرو را کشت
و دیگر که در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او مستقر شود لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت
و بدو مشهور شد و درین زمان این تاریخ را باکسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز باکسر کنند
چه آن قاعده در اول حال متروک شده بود و در ثانی ای اعاده آن نکردند پس این
این تاریخ بهم اصطلاح شمسی اصطلاحی باشد و خمسه المسترقه در آخر سال افزایند و ماه در بعضی
که در آخر ابانماه افزوده شود هر چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ جلالیست و آنرا تاریخ
ملکی و ملک شاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه بن
الب ارسلان سلجوقی آنرا احداث نموده است و اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور
یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بقدیم مقید سازند و شهور این
تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی این آنست که در وقت وضع این تاریخ

نزول آفتاب باول حمل در هر دوازدهم فروردینماه واقع شده بود پس ان هر ده روز
که از سال مقدم بود بطریق کبیسه فرس درین سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین بدان داده اند
و باقی شهور را استطراداً بجای خود گذاشته اند و سال این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد و تمیز
تاریخ جدید سیصد و شصت و پنج روز و سی و یک ساعت و دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و شش ثالثه است
و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال بر این تاریخ است و مناسب آنست
که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار کرده اند بعضی مبدأ
هر ماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آنروز در درجه اول برجی باشد
از بروج اثنی عشر بشرط که در نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم بود لاجرم ایام ملکی
آفتاب در هر برج مختلف است و جمهور خواسته اند که اول هر ورق از اوراق تقویم
اول ماهی باشد و بعضی نخواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف باشد بنابراین
گفته که هر ماه درین تاریخ سی روز باشد با تفاوت پس برین تقدیر ماههای شمسی
اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه درین تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند
بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر ابانماه افزایند و بعضی در آخر مذماه و در هر
سال پانجم یکروز که از کسر زاید جمع شده در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند و سبب
تردید یکسال از ربع و استقرار معلوم شده است که چرخش یا ربع یک بار یکهزار سال

و چون هر ده روز از فروردینماه قدیم بطریقی که مذکور شد در حین وضع تاریخ پس
کرده بودند مبدأ این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت و در تقویم علامات
ایام شهور این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چند از جمله اشیا متعدده اند ارقام
اعداد ایام است پس علامت یکم باشد علامت هم عاهد الصبیان آخر ماه
و آنکه علامت ایام فرس باسامی بوده است رسم قدیمست و درین زمان بجدول نویسند
مگر در میان عوام مستعمل باشد بعد هذا بباید دانست که از جمله اوراق تقویم
تام شمسی دوازده ورق مشتبه بنوعی که معرفت یکی از آن در معرفت باقی کافی
باشد بجهت دوازده ماه ملکی بترتیب دهند و یک ورق دیگر بجهت خمسه مسترقه و هر ورق
مشتمل بر دو صفحه بود یکی بر یمین ناظر باشد صفحه یمنی گویند و آن دیگری صفحه یسری
و هر یک از متعلقات این دو صفحه را بترتیب خاص در جداول بیاورند اما در
تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را بیک صفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهت شهور
اثنی عشریه مرتب سازند پس مصنف رحمه الله از جمله جداول صفحه یمنی ابتدا بمعرفت
جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است نموده میفرماید
که در تقویم شش جدول باریک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول بعضی
ایمن این جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بقوت او معلوم میشود و در جدول

ایام عربیه هلالیا بسبب آنکه اشرف و مستعد اند شرع و اعیان مسلمین و سایر ایام متبرک
مبنی بر آنست و در سیم عربیه جهت آنکه بیشتر هر یک منقول اند و در چهارم ایام جلالیا زیرا که
بعد از تاریخ عربیه این تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان اسلام و باعث آن
اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که اشرف است از ایام فرس و وجه این ظاهر است
و در ششم ایام فرس قدیم که اهون و از بخت چه مستعد نحوس است و چون ماهای ازین
ماهها تمام نمی‌شود چنانکه در عربیه ط یا ا رسد بحسب کمال و نقصان نهر و در فرس جلالیه ا
و در رومی به لا اگر از شهور سبعه که ایام او سه نیست باشد یا بلدم اگر از شهور
اربعه که ایام او سه است باشد ه اگر از ایام شباط باشد در سال عمر کبیسه یا به ط
در سال کبیسه در همین صفحه یعنی در جدول که بر یمین جدول ایام اسبوع است
و از جدول اتصالات کلیه گویند نام ماه آینده با واو اول آن ماه اگر مرکب
صحیح باشد و الا نزدیک آن ثبت کنند و در جلالیه و فرس نام حمزه با زاء
اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثری از تقاویم اسم ماه جلالیه را در فوق
جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است که روز اول صفحه اول آن ماه است
و گاه باشد که ایام او را در تقویم نویسند و بر اسم آن ماه اکتفا نماید چه موقوف
آن ایام بمقابله معلوم است و ایام عربیه را در تقویم که در تقویم نمی‌نویسند
و در تقویم

و در تقویم قمری الایام عربیه هلالیه و دیگر همه متروک مگر ایام فرس که گاه باشد که
آنکه اکابر بعضی از آن را نحس داشته اند و در جنب جدول ساعات نویسند اما نام
ماه کمتر نویسند **باب سیم** در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان اولاً نهم منطقه
که دایره عظیم که بر فلک نهم فرض کنند بنوعی که ذی منطقه فلک هشتم باشد آن را
منطقة البروج و نطاق البروج خوانند و فلک البروج نیز گویند یعنی روان دایره
با منطقه فلک نهم مقاطع بود بر دو نقطه متقابله که آن را نقطه اعتدال خوانند
و دایره عظیم که نهم بر فلک اعلا بر دو قطب فلک هشتم گذرد آن را دایره عرض
گویند پس چیز فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی منقسم میشود ابتدا
از نقطه اعتدال و بر مبدا هر قسم یک دایره عرض بگذرد لامحاله فلک اعلا و سایر
افلاک کالبسط موهومه این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم میشود چنانکه
هر قسمی منحصر بود میان دو نصف متجاور از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را
برجی گویند بنت معنی قول مصدر که صدر فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی
نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک ازین برج قصری اند مرکب
که حال باشد در آن برج و اسامی بروج که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند بر منطقة
البروج و جوایا از آن کواکب ثابته که در وقت تسمیه در ذی آن اقسام بوده اند با علامات

این است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت و تفصیل صور بروج بعد ازین میآید ان شاء الله تعالی
که بگوید که چه اعلامت بروج بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان ثبت چنانکه
علامت حمل بنده علامت ثور و همکذا زیرا که تقویم کوکب که بعد او است از اول
حمل در جدول بسه رقم موضوعست اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر علامت
برج بنا بر قاعده کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب سیار از آنجا است بیک برج زایده
خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود باین صورت مرقوم خواهد
شد پس درین حال خواهم گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل گذشته
است و حال آنکه سه برج و ده درجه گذشته فتامل و هر برجی را که عبارت
از قوسی است از منطقة البروج که محصور شده میان دو نصف متجاور از دو دایره
عرض بی درجه قسمت کنند یعنی بی قسم ملت دی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس
هر درجات فلک سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که کسور تسعه از و مخرج میشود
الا تسع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب بسبب طی هر یک از آنها
صاعد و هابط گردد و همچنین هر درجه بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه
قسمت کنند و همکذا تا بعاشره پس قسمت اول جزو کل باشد و قسمت دوم جزو جزو
و قسمت

و قسمت سیم جزو جزو و همکذا و اختیار قسمت درین اقسام بسبب سهولت که در حساب
ظاهر میشود چه اقل عددیست که از و کسور تسعه بیرون می آید الا تسع و ثمن و سبع و
هذا نسبت دادن ماه و دن او را با او بسهولت میسر است لا کواکب بر چه نوع اند
سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدر او جهة موافقند در جمیع چه اگر ثوابت
گویند و الا سیارات و سیارات هفتند باین ترتیب اول زحل که موسوم است بکیوان
چهارم مشتری که معروف است به برجیس سیم مریخ که موصوف است بهرام چهارم شمس
که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که مسماست بناهید ششم عطارد که ملقب بکاتب
هفتم قمر که مشهور است بماه و هر یک ازین هفت کوکب را فلکیست علیحده زیرا که سوای
حرکت شبانه روزی هر کدام را بالخصوص حرکتی یا فتنی از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار
مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا بر اصول ایشان
یک جسم بسیط را حرکات مختلفه ممتنع است و لکن محالست که کوکبی در فلک بطریقه ماهی
در آب حرکت کند چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل
فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیب که مذکور است فوق فلک کوکبیست که
بعد از وست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکیست که در جوف
او است مثل توبها پیدا اما ترتیب افلاک باین صفت بخبر وجه ثابت شده است

اولاً بطریق کسف و آن چنانست که مذکور شده که در حین مقارنه منکسف شده است
بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که
فلک کسف میکند اما باین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام
کوکب است چه کواکب در حال مقارنه آفتاب مرئی میشود الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است
که در تحت شمس است چه جرم قمر است که شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس
در حصول مطلوب رجوع کردند بطریقی که آنرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست
که حادث میشود در مرکز کوکب از تقاطع خطی که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر
خارج گردد و هر دو بفلک اعاظم منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز هر کوکب که
باشد از اقرب است و هم است از آنکه ابعد است چنانکه از این شکل تصور این معلوم است و بعد
از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق نیز معلوم شد که
شمس فوق قمر است و در شمس اندکی محسوس نمیشود از غایت صغر زاویه پس از این معلوم شد که فلک شمس در تحت
فلک مریخست لکن باین طریق معلوم نشده است که فوق فلک زهره و عطارد است یا در تحت
ایشان یا در ما بین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است
زیرا که آلتی که از و اختلاف منظر اخذ میکنند و میباشد ذات الشعبتین مجموع است

بسهولت میسر است و لذلک یقولون هذه دلایل اقناعیه لا قطعیه و این قمر را بخاطر
رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیه است مطلوب معلوم
توان کرد لکن زیرا که آلتی لایق این کار نیست و شمس را نیز اعظم گویند زیرا که اعظم و اضوء
کواکب است و قمر را نیز اصغر چه اصغر است از شمس و بعد از و اضوء کواکب است و لهذا از هر دو

نیرین آیند و سه کوکب که فوق شمس اند باعتبار مدور علویه گویند و ازین نه زحل و مشتری و
علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با هر چه باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه گویند
بر قیاس علویه و هیچ کوکب غیر ازین را بسبب رجوع و استقامت و اقامت و سرعت و بطوء
بطوء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب ازین کوکب سبعه را حرف
آخر اسم کوکب برمیگیرند چنانکه زحل ح مشتری ی مریخ خ شمس ر زهره ه عطارد ر قمر ا اما کواکب
ثوابت بسیارند بحدی که احصای آن ممکن نیست و تسمیه آنها بثوابت بجهت ثبات اوضاع آنهاست
بلکه بر بجهت بطوء حرکات خاصه ایشان و اینها را کواکب ثابته نیز گویند بجهت آنکه مانند
مردم بیابان نشین براه و بیراه بهمه مواضع فرود آمده اند یا آنکه این کواکب مسافران دریا
نهار اعتقاد میرند و آنچه از اینها برصد در آمده و موقع آنها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار
بیست و هفت کوکب و رصد در اصل جمع راصد است همچنانکه خدم جمع خادم است و راصد در
لغت کسی را گویند که نگهبان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد
کواکب میکنند یعنی منتظر حرکات ایشانند و رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن بکثرت
استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در او رصد کواکب میکنند بمجاز که آنرا تسمیه مجاز گویند
باسم حال و مخفی نماند که این هزار و بیست و هفت کوکب مرصوده غیر از سه کوکبست که آنرا اصغره
خوانند که بطلیموس از غایت صغر آنرا داخل کواکب مرصوده نداشته و خواجه عبد الرحیم

عوفی داخل داشته پس باعتقاد او کوکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد و اهل نجوم
اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم گویند
و هر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هژده بود
و هفده مرتبه بعد از و بقدر سه یک اوسط قدر سادس بود و آنچه از ما ورای
قدر سادس بود آنرا خفیه و منظله گویند و آنها داخل کواکب مرصوده نیستند
و هیچ کوکب که این نزدیکی با گویند که مانند لطخه ابر باشد اگرچه مرصوده اند اما
این از قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر
سادس و از روی تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند
بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه از هر صورت مشهوره کوکب ازین کواکب بر نفس آن صورت واقعند
یعنی بر خطوط که این صورت از این خطوط مرتسم میشود یا در میان خطوط و آنها را
کواکب داخل آن صورت گویند و چیزی خواهند که ازین کواکب خبر دهند گویند که
که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا بر سینه او و عاهذا القیاس و هفده
کوکب دیگر بیرون این صورت واقع شده اند و آنها را کواکب خارج صور گویند
و چیزی ازین کواکب خواهند گویند که نزدیک پای راست فلان صورتست یا
بقرب ذنب فلان صورت و برین قیاس و ازین چهل و هشت کانه هیئت یک در جانب

صورت شیاق است و او را سلحفات و معرفه و چنگ رومی نیز گویند سنگ پشتی را مانند
ستارگان او ده اند و بر یک طرف ستاره ایست روشن با چهار ستاره دیگر تاریک
بر مثال مثلثی خورد بدین سبب عوام آنرا دیک پایه خوانند و منجمان نسر واقع
بلکه مشبه بهر او بگرگی که بال فراهم کرده باشد و آن هفت ستاره بمنزله هر بال او بیند
نهم صورت دجاجه است مرغی را مانند گردن دراز که سوی مغرب بجهت دانه
چیدن و بالها کشاده هست بر بدن هفت ستاره ایست خارج هفت و بر سر آن کوکبیست
بر نفس مجره و در جنوب کوکب نسر واقع بمقدار یک نیزه او را منقار الدجاجه خوانند
و بر سر دم کوکبیست روشن در میان مجره او را ردف گویند و بر پیش ردف چهار
کوکب روشن اند بر خط شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از آن بر بال راست دجاجه است
و یکی بر سینه و هر بال چپ و آن چهار کوکب را عرب فراس گویند و ذنب دجاجه چنین
تابع آن چهار است از آنکه او را ردف گویند دهم صورت ذات الکرسی است زنی را
مانند بر کرسی نشسته که او را قائمه ایست چون قائمه منبر و پایها فرو گذاشته سیزده
کوکبست و در صور عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی درین موضع صورت شتری
تخیل کرده اند که داخل صور چهل هشت گانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صور ذات
الکرسی است و بعضی از مرأة المسلسله و بعضی از حامل راس الغول و بعضی غیر موجود
چنانکه

چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خط اند شبیه بخط مستقیم که مجره را
قطع کرده است بر عرض و آن ثلاثه بر بدن شتر اند از طرف جنوبی این خط سطری مقوس
از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر اند و آن سطر مقوس بمنزله
گردن شتر و در تحت این کوکب در جنوب مجره هر کوکب می آید قریب بیکدیگر و آن بر
دست شتر است و آن کوکب سی اند که بر نفس مجره است در تحت این کوکب بر سر شتر
و عرب این کوکب را کف الخضیب و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا خطی مستقیم
مقوس از کواکب خارج شود و باین کواکب روشن که بر مجره اند متصل شود و آنرا
ید الثریا گویند و آن کواکب روشن بمنزله آن دست بود و هر یک کوکب بمنزله
یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از آن کواکب یکی را که بر شتر می آید آنرا
کف الخضیب گویند و بنام النّاقة نیز گویند چه بر کوهان شتر است و قطب العلی در
نهایت الادراک آورده که جز کف الخضیب گویند بنصف النهار رسد و حاسبی بشود الا
دعا یا ظالم یازده هم صورت حامل راس الغول است و او را برشاش نیز گویند
مردی را مانند که بر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها سوی مغرب و پای راست
بر داشته و بدست چپ سر غول با خویش گرفته و دست راست بر بالای سر بر آورده و
آلت قطع بدست گرفته کواکب او بیست شش اند خارج سه و بر این راس غول کوکبیست

سرخ از قدر ثانیه آنرا راس الغول گویند هر از دهم صورت ممسک الاعنة است
مردی را مانند بر پای ایستاده بیک دست عنان و بدست دیگر تازیانه گرفته کواکب او
چهارده اند و بر جانب جنوبی او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثری از مواضع ثریا
طلوع کنند آنرا عیوق خوانند چه رقیب ثریا است مشتق از عوق بمعنی باز داشتن
و نگاهبان چه نگاه بان باز دارنده بود از امور و ستاره دیگر از عیوق تا بیکدیگر که
با او و با دبران که بعد از این در باب هر از دهم معلوم کنند بر مثال مثلثی منفرجه الزاویه
بود آنرا العیّوق الغفان گویند سیزدهم صورت جوزاست مردی را مانند بر پای ایستاده
و پایهای او در شمال برج عقرب است و بهر دو دست خماری گرفته و سر آن مار در جنوب
کوکب فکر تیست چهار ستاره است خارج برج لذین جمله ستاره ایست روشن بر سر او
که پایین بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است آنرا راس الجوزا خوانند چهاردهم
صورت حیه است و او را حیة الجوزا خوانند مار را مانند سر و دم برداشته بر ابر سر جوزا
هژده کوکبست و از آنجا بر گردن حیه ستاره است از قدر ثالث که با سماک رامح و نیز
فکر بر مثال مثلثیست که نیز فکر بر زاویه اعظم آن مثلث است آنرا عنق الحیه خوانند
تیری را مانند پانزدهم صورت سهم است و او را نبل نیز خوانند تیری را مانند واقع میان
منقار الدجاجه و نسر الطایر دو دراعی سه گز و نیم پیکانش سوی مشرق و سوفارش

بجانب

بجانب مغرب برج ستاره است شانزدهم صورت عقاب است عقابی را در پرواز روی بمشرق
نه شتر است خارج شش و کوکب روشن بر ما بین المنکبین اوست با چهار کوکب بر طرفین او از دو
تاریکتر بر مثال خط مستقیم و عوام آنها را شاهین ترازو گویند میان آن روشن را النسر الطایر
خوانند چه بآن هر کوکب شبیه بگرگی با بال گشاده بود بر قیاس نسر واقع که با بال فراهم کرده است
هفدهم صورت دلفین است و آن جوانی را مانند بحری که بر شکل خمیا منعطف آورده
هیئت که اگر عرق را بند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب او ده اند از آنجمله چهار
کوکب است بر عقب نسر طایر بر بعد هر نیزه بر شکل معین عوام آنرا صلیب خوانند و در پیش
این صلیب کوکبی براید و در دو شبر نزدیک این چهار کوکب آنرا عمود الصلیب و ذنب الدلفین
خوانند هژدهم صورت قطعة الفرس است و آنرا راس الفرس نیز خوانند سر اسپ را مانند
در پس دلفین بقدر هر کز گوشش بسوی جنوب چهار کوکبست نوزدهم صورت فرس اعظم
اسپ با سر و هر است که او را اکفهر و پایی نیست کواکب او بیست اند از آنجمله چهار کوکب اند
که بر شکل مربع فراخ که اضلاع آن قریب نیزه بود لکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود
و عرب آن مربع را دلو خوانند و آن ستاره که بر ضلع زاویه شرقی شمالی مربع بود آنرا
سرة الفرس خوانند و آنکه بر شرقی جنوبی است جنح الفرس و آنکه بر غربی شمالی منکب الفرس
و دیگری را متن الفرس خوانند بیستم صورت مرأة المسلسله است و عوام او را ذات

خوانند زیرا را ماند دستها باز کشیده و در هر یک از هر دست او یا هر پای او بر اصلاف
اقوال زنجیر است و کواکب او بیست و سه اند از انجمله کوکبی روشن و سرخ است از قدر ثانی
بر دنبال سرة الفرس بمقدار هفت گز نجنبانید مایل بشمال و بر پهلوی این صورت است
آنرا جنب الملک گویند و بطن الحوت نیز خوانند بیست و یکم جوزا مثلث است مثلث را
ماند مثلث وی الثلثین چهار ستاره است یکی بر رأس مثلث بود آنرا رأس المثلث خوانند
بر قاعدهٔ آن مجموع کواکب بیست نه اما از صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشر است
اول صورت حمل است گوسفند را ماند که او را هفت شاخ مقدم او بطرف مشرق و ما خر او
بطرف مغرب و هر پای او بطرف جنوب و ملتفت شده است بطرف ما خر خنثی نوعی که
گویی پشت خمیده دارد کواکب او سیزده اند خارج پنج هم صورت ثور است گاوی را
ماند که او را کفل و هر پای نیست سر بر بسته یا در پیش انداخته اقوال مقدم او بطرف
مشرق و ما خر او بطرف مغرب ستارگان او سه هم اند خارج یازده سیم صورت جوزا
و او را توأمان و هر دیگر نیز گویند هم آدمی را ماند متعانق در شمال گاه کشتن سر انسان
در طرف شمال و مشرق است و پایها بطرف جنوب و مغرب در نفس مجره و جوزا باین سبب
گویند که مرور این صورت در میان آسمانست یقال جوز کذا وسطه و بعضی گویند
که جنب جبار را که از صور جنوبیست جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب او که مستعار است

لذ گوسفند

ارکو سفندی که وسط او سفید بود پس توأمان را که هم در جوزا دیست هم بجا
جوزا گویند کواکب او هژده است خارج هشت چهارم صورت سرطان است و چنگار را
ماند مقدم او بطرف مشرق و ما خر او بمغرب و جنوب ستارگان او نه اند خارج
چهاردهم صورت اسد است شیر را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال
ستاره است خارج هشت از جمله کواکب او اخلد کوکبی است روشن و سرخ که قلب الاسد
آنرا قلب الاسد و ملک خوانند و از جمله خارجه او کوکب منقف مجتمع است که عرب او را
هبلیه خوانند و آن سه کوکب بطلیموس صغیره خوانده است ازین کواکب است پنج صورت
سنبله است و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته و دست چپ او
آویخته و دست راست برداشته و بآن خوشه گندم و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است
او را سماک اعزل خوانند از جهت ارتفاع او سماک را از جهت آنکه با سلاحست اعزل گویند
و در برابر سماک رامح که نیزه دارد کوکب او بیست شش است خارج شش هفتم صورت
میزان است ترازوی را ماند هر کفه او بجانب مغرب و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره
است خارج نه هشتم صورت عقرب است کژدم را ماند سر او بطرف شمال و مغرب و دم او
برداشته بجانب جنوب و مشرق و کواکب او بیست و یک اند خارج سه نهم صورت قوس است
و او را رامی نیز خوانند قاداپه را ماند از گردن تا آخر و از اصل کمر تا آخر مردی

بیرون آمده تا کمر عمامه بر سر دارد و از و علاقها آویخته و کمانی در دست گرفته و بدست دیگر
برکشیده سه یک کوکب است دهم صورت جدی است بزغاله را ماند که هر شاخ دارد و سر
و هر دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم موخر ماهیست کواکب او
بیست هشت اند یازدهم صورت دلو است و او را سکب الماء و دالی نیز گویند
مردی را ماند بر پای ایستاده سر او در شمال و پای او در جنوب و میل بمغرب بطرف
مشرق و دست ها دراز کرده و بیکدست کوزه گرفته و از آن آب میریزد و بطرف قدم
فرو آب جریان میکند تا دهن حوت جنوبی کواکب او چهار و هم است خارج سه اند
و بعضی گویند که او را باین سبب دلو گویند که برقعی را که در صورت فرس اعظم کفتیع عرب
دلو گویند و لزمی و این صورتیست بر قیاس جبار و توأمان جوزا دوازدهم صورت حوت
است و او را سمکتین نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف
مشرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف جنوب نزدیک هم شاخ حمل و اصل شاخ
و دم این ثلث بخط متقوس طویل که از کواکب صغار متصور شده و آنرا خیط الکتان گویند
کواکب او سه چهار است خارج چهار مجموع کواکب این صور هم بیست هشتاد اند
خارج پنجاه هفت سوای صغیره بعده بر ارباب فهم مخفی نماند که صور هم از دوازده
بحرکت فلک نهم متحرک اند چنانکه سیر صور فلاحی له از مواز اة اقاع که او را
بروج

بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور و کواکب ثور بجوزا و علی هذا القیاس
چنانکه درین زمان کواکب اول حمل آخر منتقل شده و از صورت جوزا الا اقدام او
در و نمانده لکن اهل این فن تغییر آنرا جایز ندارند تا تطابق ارصاد و آن آسان باشد
چه مدعا اقدام بر وجهت نه صور و از انتقال صورت خللی باقدام رسد اما از صور جنوبی
اول صور ما که بمنطقة البروج نزدیکست صورت قیطس جنوبی است جنوبی حیوانی را
ماند بحری که او را هر پای است و دو چنگ مرغ کواکب او بیست هم است از انجمله هر کوکب
بر هم تعدد دو ادیست مقدار هژده از یکدیگر هر آنکه بطرف جنوبیست ذنب قیطس جنوبی
گویند و لزمی دیگر بر آنکه اضعف است ذنب قیطس شمالی دهم صورت جبار است و عوام آنرا
ترازو خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را ماند تا کمر و شمشیر بر پای ایستاده
و بدست راست عصا بر بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده و آستین انداخته
سه هشت ستاره است و سه ستاره کمر او را که بر یک سمت اند منطقة الجوزا و نطاق الجوزا
و نجم الجوزا و نظم نظم گویند سیم صورت نهر است جوی آبی را ماند که عطفات بسیار
دارد و ابتدای او از زیر قدم چپ جوزا باشد و بعد از عطف با طراف بکوکب کنار
روشن منتهی شود که از آخر النهر گویند سه چهار ستاره است چهارم صورت ارنب است
خرگوشی را ماند خارج بیست و منهم جا زده ستاره است پنجم صورت کلب اکبر است سگی را

ماند هر چند بر دنبال صورت جبار از پنجه آنرا کلب اکبر گویند هجده کوکبست خارج یا نه
از جمله کواکب داخله کوکبیست بر دهن کلب که روشن ترین کواکب ثابته است و او را شعرا
یمانی خوانند چه مغیب او بی یمن است و او را تنها کلب جبار گویند و کوکبی خورد است نزدیک
باو بمقدار سه گز و نیم که او را در مرزم یمانی خوانند ششم صورت کلب صغیر است و هر ستاره
است یکی را که روشن ترست شعری شامی گویند بجهت آنکه مغیب او بی یمن شامیست و آن دیگر
را که بقدر هر گز از وی دورست مرزم شامی و بسبب تسمیه این هر ستاره بکلب مشابهت او است
بشعری یمانی و مرزم و مغیب شعری یمانی را اغبور و اشعری را اغمیصا گویند و از جهات
آن نیست که شعریان خاوران سهیلند و شعری یمن سهیل و جوزا نزاع دست داده
پس سهیل پشت جوزا را بشکست و بی یمن جنوب گریخت و شعری یمانی از عقب او
از جهت بگذشت و از پنجه او را گرفتند و شعری شامی چندی بر مفارقت برگریست که
چشمش آبیده شد از این جهت او را اغمیصا گفتند چه غموص در لغت فرو پوشیدن چشم
است هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهارده کوکبست از این کواکب سهیل که مشهور
و معروفست بر کنار کشتی است هشتم صورت شجاع است مار را ماند دراز و باریک کثیر
العطاف سر او چهار کوکب متقارب است مابین قلب الاسد و شعری شامی و ذنب او
در جانب جنوب سماک اعزل است ستارگان او بیست و پنج اند خارج هر و از جمله کواکب
داخله

داخله کوکبی سرخ و روشن بر کتف صورت است و در حوالی او هیچ کوکب دیگر نیست او را فرد
الشجاع گویند نهم صورت باطیه است قدحی را ماند که غرق شده باشد و کعب او بر پشت
شجاع از جهت اشتراک این هر صورت در هر کواکب ثابت است دهم صورت غراب است
زاغ را ماند سر سوی مغرب زیر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار او است که او را
منقار الغراب گویند یازدهم صورت قیثار است چنگی را ماند از سر تا پشت بصورت
آلت و از آنجا تا آخر صورت مؤخر فرس بطریق اراء سر هفت ستاره است و کوکبی روشن
از اینها بر دست یسری و ابهر است قریب باقی جنوبی و از دقع او از اذنا شعاع سهیل کمتر است
آنرا رجل قنطورس خوانند هر از دهم صورت سبع است شیر را ماند و قنطورس
پای او را گرفته است نوزدهم ستاره است سیزدهم صورت مجره است عظیم صورتی را
ماند که نعله میزده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت اکلیل جنوبیست شکل صورتی را
ماند و عرب آنرا رقبه خوانند سیزده ستاره است پانزدهم صورت حوت است جنوبیست
ماهی را ماند عظیم سر او بی یمن مشرق و دم او بی یمن مغرب یازده ستاره است شانزدهم
و از جمله کواکب داخله کوکبی روشن از قدر اول بر دهن این صورت آنرا فم الحوت
جنوبی خوانند مجموع کواکب نفس این صور صد و نود و هفت است و خارج نوزده است تمام شد
در معرفت صور و کواکب ثابته مشهور فلنرجع الی ما کنا بصدده فقال المصنف توانست

بر فلک ثوابت فوق فلک زحل قبل از این مذکور شد که در یک کره هر حرکت مختلف متعذر است
و باین سبب بترتیب که گفتیم سبعه سیاره را هر یک مختلف حرکت بودند هفت فلک اثبات
کرده اند بعد از آن بنظر دقیق در کواکب ثابته حرکتی بطیء یافتند همه موافق در این
جهت و مقدار پس احتیاج شد بآنکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و هر یک از ثوابت
کاشف بیشتر ثابته را که در ممر آن واقعست با الفروقه این فلک را محیط با فلک
سیاره اثبات کرده اند و هر بسطی از این فلک محاسن شده است جرم اعظم ثوابت را
بر هر نقطه منتقل از سطح او و باقی ثوابت مرکوز اند در وی عاماش الله و این فلک را
فلک البروج و فلک الکواکب و فلک صور و سماء روبه نیز گویند و گرسته گویند عبارت
از این فلک اند و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلک تاسع است که افلاک دیگر را
از مشرق بمغرب حرکت میدهد هر چند کوکب سیاره و ثابته را غیر حرکت خاصه آن نا که
موجب اثبات افلاک است حرکتی دیگر است سریعتر چنانکه قرب بیست ساعتی یکدور میکنند
محتاج شدند بفلک دیگر که حرکت شبانروزی مستند باشد و بواسطه تحرک افلاک ثابته
باین حرکت آن فلک را محیط کل اثبات کرده اند چه فطرت سلیمه حاکم است بآنکه حرکت فلک
داخل خارج که در وسعت و تخوم اضعاف او باشد مستنبع میباید و بر این هیچ
نیست و از این جهت او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند و جرم محیط است بکل
آنرا

آنرا اعظم و فلک اعلا گویند و جرم محرک سایر افلاک است آنرا فلک الافلاک گویند
و جرم منتهی افلاک است آنرا فلک اقصی گویند و جرم غایت ابعاد است آنرا محدد
جهات گویند و در عرف اهل شرع آنرا عرش گویند و هر یک از افلاک ثمانیه مذکوره را
حرکتیست از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق بمغرب است چنانکه
نظر جلیل و دقیق بر آن دالست و جرم بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات
حرکات از مغرب بمشرق همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک قمر بعد عشر از بعد
که به ترتیب در جوف فلک قمر است بحسب تسطیح است و میباید دانست که از افلاک
مذکوره هفت فلک را که متعلق بحرکت سیارات است فلک ها آن افلاک
خوانند و در هر یک از افلاک و جرم حرکت آنرا افلاک جزئیه گویند

بون [illegible] و توقیع [illegible] مخرج نماند که فلک کواکب را ممثل کوکب گویند بجهت آنکه مماس
فلک البروج است چه مراکز آنها با مراکز فلک البروج که آنرا مرکز عالم گویند متحدند و مناطق
و اقطاب آنها نیز در محاذات منطقه و اقطاب اوست و در حرکات نیز با او موافقند
هم در مقدار و هم در جهت سوای ممثل قمر که مقدار حرکت او بر خلاف توالیست
و زحل که از مقادیر حرکات سایر ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات را بر محاذی ممثل
گویند و جمع اجرام سماوی بسایط اند و حرکاتی که از سیارات مشاهده میشود بتشکیک
و مقتضی بسایط آنست که متشابه باشند باین سبب در تخن ممثلات افلاک دیگر اثبات
کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل ارض چنانکه شمس را هم فلکست یا ممثل
که فلک یا او هست و آن معلوم است و جرم خارج مرکز و تخن فلکست متوازی السطحین
در داخل تخن ممثل و مرکزش نقطه ایست غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقه البروج
است و سطح محدب او مماس محدب ممثل است بر نقطه مشترک و آنرا اوج گویند و مقعرش
نیز مماس مقعر اوست بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض گویند و جمع فرض کنیم که خارج مرکز
از ممثل منفصل نیست هر آینه دو کره مختلف التخن از ممثل باقی ماند یا محیط بخارج
مرکز و دیگر محاط و اول را متمم حاوی و جرم را متمم محوی و رقعه حاوی از جانب
اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقعه و غلظ محوی بر عکس و متمان باین سبب
گویند

گویند که جرم بعد از انفراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام و تمم جرم
کری مضمر مغرق در تخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس جرم خارج مرکز شده است بدو
نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل جرم فلک دیگر است اول خارج مرکز و تخن
در تخن ممثل است چنانکه در اقطاب گفتیم الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه
ممثلات خط نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان جرم تدویر و آن فلکی بود مقعر در تخن
خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب در تخن خارج مرکز جرم و کواکب در تدویر معرفت
چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را دیگر تمس
فلک حامل خوانند و قمر را غیر ممثل فلک دیگر باشد اول حامل و آن فلکی بود متوازی
السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثلست و سطح مقعر او
مماس عالم کون و فساد و این فلک اگرچه با ممثل متحد المرکز است اما منطقه هر یک
مقاطع آن دیگر است بر جرم نقطه که آنرا عقدتین گویند و فلک ممثل را در قمر فلک حوامل
نیز گویند جرم حامل داخل در تخن حامل چنانکه حامل سایر کواکب در تخن ممثل جرم و منطقه
این فلک بر منطقه حامل منطبق باشد سیم تدویر و آن مغرق باشد بطریق تدویر
کواکب لیکن منطقه این فلک دائماً داخل در سطح منطقه حامل است بخلاف سایر کواکب
و عطارد را نیز بعد از ممثل فلک دیگر است اول مدیر و آن در تخن ممثل است بطریق حوامل

در ممثلات تخن و منطقه اش مقاطع منطقه ممثل است جرم حامل و آن در تخن مدیر است چنانکه
مدیر در تخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر است سیم تدویر است در تخن حامل عطارد
و هر یک از این جرم کواکب نیز عطارد الرسم مغرقند در تدویر تخن و از آنچه گفتیم لازم می آید که
عطارد را اوج باشد یا مشترک میان ممثل و مدیر و آنرا اوج مدیر خوانند و یا مشترک
میان مدیر و حامل و آنرا اوج حامل گویند و در حضیض بهمان طریق و نیز او را جرم متمم باشد
جز از ممثل و هم از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب تسطیح برین گونه است

اما تقویم کوکب عبارت از بعد موضع او
از رأس الحمل یعنی قوسیست از منطقه
البروج میان اول حمل و موضع کوکب
بر توالی بروج و آنرا طول کوکب گویند

و مراد

و مراد بموضع کوکب در طول خطی است که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک البروج منتهی شود
اگر کوکب بر منطقه البروج باشد و الا نقطه تقاطع دایره عرضی است که بطرف خطی مذکور گذرد
با منطقه البروج آن تقاطع که اقرب است بطرف خط مذکور و این خط را در عرف هیئت خط
تقویم گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت این قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویم گویند
و در تقویم تام و تمم بعد از جدول تواریخ مشهور بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول
بیاورند و ابتدا از شمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف و اعظم کواکب است پس بقمر
چه بعد از شمس او اظهر و اضوء است و در اختیارات احوال قمر بیشتر از سایر کواکب است
پس جمله متحیره را ابتدا از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و اسم هر یک از سیارات
در مسطحی که بر فوق جدول اثبات است مصرح نویسند و در جدول هر کوکب موضع آن
کوکب از فلک البروج یعنی منتهای قوس تقویم کوکب از منطقه البروج در نصف النهار
هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای آن روز مثبت کنند تا معلوم شود که در نصف
روز تقویم کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهت آنست
که با عتقاد منجمین مبدأ شبانروزی است چنانکه در باب تنجیم معلوم شود بعد رقم اول
رقم برج یعنی رقم اول که این ارقام است موضوع باشد بجهت برج و آن هرگاه از یازده متجاوز
نگردد چه اگر دوازده شود اول حمل انتقال کند و حمل از سر گرفته شود و رقم صفر در آن مرتبه

بیت نهم در رقم هم موضوع باشد بجهة درجه و آن هرگز از بیست زیاده نشود چه اگر بیش از آن مرتبه
ساقط گردد و عوض آن یک برج بر رقم این زیاده شود و آنرا رفع گویند و در رقم سیم
موضوع باشد بجهة دقیقه و آن هرگز از پنجاه و نه نگذرد چه اگر بیشتر رسد از آن مرتبه
ساقط گردد و بمرتبه ما قبل خود مرفوع شده یکدرجه اضافه رقم آن مرتبه شود و مراتب تقویم
کوکب را دو فیز از دقیقه زیاده نباشد الا نادراً و گاه باشد که در چند روز متوالی
یا از این ایام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در آن ایام در غیر مرتبه آن رقم
معدود نشود و در آن حال آنرا یعنی آن رقم را در آن روزها بجهة تخفیف کتابت الا در
روز اول و آخر ننویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مشتبه نشود چه اگر خالی نباشد باید
رقم از مرتبه دیگر اخذ نوشته شود ظاهر آنرا از این مرتبه اعتقاد کنند و باقی مراتب نیز بهمین
سبب مختلف گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر شود و جایگاهش را
نیز خالی گذارند **باب چهارم** در میراث کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد
از میراث آنچه مدت یکدور کوکب و مدت مکث او در برجی و مدعا از قراری کوکب مفارقت
او است از نقطه معینه از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه و در جدول مثبت
شده است که قرارات متتالیه کواکب سیاره متفاوت المدت است الا شمس که تفاوت
قرارات او محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت مصادره مدت قراره خط وسطی هر کوکب تحقیق

مدت به

مدت به آنچه که است و آنرا حرکت وسط گویند تا متعرف بی بی مدت قراره حقیقی نگردد منظور
داشته و بجهة سهولت کسور آنرا اسقاط نموده و قراره حقیقی از این قراره گاه کمتر و گاه بیشتر
پس میفرماید که آفتاب در مدت یکسال قراره تمام کند تحقیقاً چه سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافته
عبارت از قراره او است و برجی را در سی روز تمام کند تقریباً قید تقریب بجهة اختلاف
مدت مکث او است در بروج بسبب سرعت و بطوء حرکت او و درین زمان نمی نشیند
زیج جدید سلطانی الشهید مکث آفتاب در برج حمل سی روز و پانزده ساعت است و در ثور
سی و یک روز و نیم و ساعت تقریباً و در جوزا سی و یک روز و نه ساعت و در سرطان
یکروز و ده ساعت و در اسد سی و یک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نوزده ساعت
و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس
بیست و نه روز و هفده ساعت و در دلو بیست و نه روز و شش ساعت و در حوت سی روز
و هفت ساعت و ماهها نیز حقیقی عبارت از این مدتها است و تغیر فاحش درین از منه
نشود مگر در مدتهای مدید و مدعا از روزی درین مقام شبانروز است و قمر قراره را
در بیست و هفت روز و هشت روزی تمام کند تقریباً چه تحقیقاً از هشت کمتر است بهفده دقیقه
و شش ساعت لیکن چون تفاوت اندکی است مضاف قید تقریب ساخته است و برجی را در
سی روز و کمتر از آن تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه باشد که غیر در احد عطارد
سرعت

بود در هفده روز یا کمتر از هفده روز یا بیشتر یا کمتر از یک ساعت برجی را اتمام کند و زحل در قریب
سی سال قراره تمام کند قید قریب بواسطه آنست که دو قراره وسطی او تحقیقاً بیست و
سی و پنجاه و هفت روز و شش ساعت و بیست یکدقیقه است و مراد از سی درین مبحث
سال شمسی است و از ماه سی روز و برجی در هفت سال و نیم تمام کند تقریباً قید تقریباً
اینجا هم وجه دارد یا آنکه زمان قراره مدت وی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال
آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء و سرعت سیر او متفاوت است هم یا آنکه بر تقدیر وی
مکث مدت قراره تقریباً بیست خارج قسمت او بر هفت از دهم تقریباً باشد و مشتری قراره را
در قریب هفده سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت قراره وسطی او نیز یازده سال و هفت ماه
و سیزده روز و یازده ساعت و نه دقیقه است و برجی در یک سال تقریباً و وجه تقریب اینجا
هم هست و مریخ قراره را در قریب یک سال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت
قراره وسطی او یک سال و ده ماه و بیست یکروز و هفت ساعت و پنجاه دقیقه است و برجی را
در یکماه و نیم تمام کند تقریباً چه بر سریع السیر است و مایکاس استقراء نمودیم در حالت سرعت
سیر او در مدت چهل روز یا یکماه برجی را تمام کند و هر یک از سفلیین قراره را
در قریب یک سال تمام کند قید قریب مگر نظر بدوره حقیقی ایشان باشد و الا در وسطی احتیاج
نیست و چه مستقیم و سریع السیر باشند زهره برجی را بیست هفت روز تقریباً تمام کند
و عطارد

و عطارد در شانزده روز تقریباً قید تقریب بجهت آنست که هر یک از این قراره کوکب گاه باشد که در
سرعت سیر بیشتر یا کمتر از این مدت برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار یکسیر در نرسد
و مایکاس استقراء نمودیم زهره در حال سرعت سیر در بیست چهار روز و کسری برجی
تمام کند لیکن در عطارد مقدار و قید سرعت سیر درین قراره کوکب اخیر بسبب آنست که گاه باشد
که در حال سرعت سیر در برج باشند و در حال بطوء در برج و تفاوت میان مدت
مکث ایشان درین قراره بسیار است بخلاف علویین که در مدت قطع کردن برجی هم بطوء
شوند و هم سریع و چه چنین باشد تفاوت میان مدت سیر ایشان در قراره اندکی است
و قید مستقیم در عطارد بسبب آنست فقط چنانچه محقق طوسی در سی فصل گفته چه او را در رجعت نیز
سرعت سیر است و زمان مکث او در برجی که در آن راجع و سریع گفته متفاوت است با زمان
مکث او در برجی که در آن مستقیم و سریع گفته بکسری بخلاف مریخ و زهره که ایشان را
در رجعت سرعت نیست چه سرعت عبارت است از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی
چنانکه بعد از این بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نمیرسد پس
قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و اینکه مضاف زهره را در قید مستقیم داخل داشته
ممکنست که آنرا در و بقید بیان تعبیر کنیم و در عطارد تا حدی لیکن بر تقدیری که سرعت
کوکب اعم باشد از آنکه در تمام برج باشد یا در بعضی که اگر مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در

در هر ماه کوکب سفلی یعنی خلاهر بود و کواکب ثابته هر ماه را در مدت چهار هزار سال طی کنند
و برج در هر هزار سال که خارج قسمت است چهار هزار سال است بر عدد درجه برج و درجه را در شصت
شش سال که خارج قسمت است هزار سال است بر عدد درجات برج تقریبا و وجه تقریب تلک ثلثان سال
که کسر خارج قسمت و بجهت سهولت استعداد کهت بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که کمیت
حرکات ثوابت را بحسب ارصاد مختلف یافته اند و قدما را مثل ارسطو و تبع او عقیده
آن بود که ایشان را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست و لهذا اسناد آن حرکت
بفلک اطلس کردند و چون نوبت بآبرخس رسید بعضی از ثوابت قریب بمنطقه را
رصد کرد و در ایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق و لکن از غایت قلت بر کمیت
آن مطلع نشده است بعد از ان بطلیموس و مالاوس بطریق تدقیق چنین مرتب این امر
شده اند رای ایشان برین قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکند و جمعی از
متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب استقصای تمام کرده گفتند که در هر هفتاد
سال درجه قطع میکند و این موافقت با آنچه محقق طوسی و سلطان المعظم در ازدحاد
نهایة اند اما اعتقاد جماعتی که در زمان مامون خلیفه رصد کواکب کرده اند آنست
که در هر شصت و شش سال درجه قطع کند و حکیم صدر محیی الدین مغربی که از رصدان مراغه است
چند کوکب را عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است با آنچه در زمان مامون

یافته اند

یافته اند و اعتماد مصححین قولست و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت
کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی و گاهی مقیم باشند یعنی سکون نمایند چه اگر مقدار
تقویم کوکب در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم باشد و اگر کمتر بود
راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه در هر ماه محسوس شود
و در عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت به یک شب و روز نرسد و اگر احیانا در هر نصف
النهار متوالی هر یک دقیقه باشد لیکن اقامت نیست بلکه بعد از نصف النهار اول از ان دقیقه
بگذرد و در ان شب و روز راجع باستقبال کند و در نصف النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند
و در حوالی مبدا رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهای احد الامرین و قبل از ابتدای
دیگر مقیم توند چه در علم حکمت مقرر است که در مابین حرکتین مختلفتین فی الجمله سکون
متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و آنچه بان متعلقست
پس میگوییم که چون خط از مرکز عالم خارج توند از چنین تدویر مماس او توند منطقه
تدویر بان خط نقطه مماس بود و قسم مختلف منقسم شود اما و اسفل و لامحاله قسم اعظم
از اسفل و مختلف نماند که قوسهای متساوی از قطعه علیای تدویر آنچه بذروه اقرب است
اعظم نماید از آنچه ابعد است و همچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه اقرب است بحضیض
تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسم اعظم سریع نماید و در قسم اصغر بطی

و مراد بذروه و حضیض تدویر و نقطه تقاطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج
شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اطلس منتهی شود اگر خورد تر است ذروه مرئی کوکب
و اگر نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکتی که این خط بآن حرکت متحرک باشد حرکت مرکز
معدل گویند چه مرکز تدویر بر آنخط است و آن حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز
هر یک از خوامس متحیره از مرکز عالم خارجست لامحاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک
قطعه خارج بعید بود و در قطعه دیگر قریب و غایة بعد وقت وصول او باشد بنقطه
اوج و غایة قرب وقت وصول او بنقطه حضیض و ازین لازم آید که حرکت مرکز
معدل در نقطه بعید بطی بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریبا
میان این سرعت و بطی آنرا حرکت وسط کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید
دانست که چون افلاک تداویر مدار ارض نیستند لاجرم اگر اجرام ایشان بر توالی
حرکت کنند اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر اجرام بر خلاف
توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است و هر یک از کواکب متحیره
چون در اجرام تدویر باشد حرکت ایشان بتوالی سریع نماید چه کوکب درین حال
بجهت حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر انتقال کند
حرکت کوکب بتوالی بطی نماید چه کوکب درین حال بطو سیر کند بسبب آنکه درین

حال

حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و
بر آنچه قبل ازین مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیک شود حرکت تدویر بخلاف توالی اکثر
و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی پیدا کند اما چون هنوز حرکت مرکز کوکب بتوالیست
کوکب را مستقیم گویند تا بجایی رسد که حرکت تدویر بخلاف با حرکت مرکز معدل توالی
مقاومت کند و کوکب چند گاه چنان نماید که در یکجا ساکنست و درین حال کوکب را
مقیم گویند و بعد از ان حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل
بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و درین حال کوکب را
راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض
مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد و در رجعت و وسط زمان آن و چون از
حضیض بگذرد در رجعت بطی پیدا کند و هر چند برابر بطی اثر شود تا باز بنوعی که گفتیم
مقیم گردد و بعد از آن مستقیم شود و در استقامت سریعتر شود تا بذروه رسد
که غایت سرعت اوست در استقامت و وسط زمان آن و بعد از ان حالت اول
عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید که کوکب در یک مرة تدویر چهار مقیم گردد
یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آنرا مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت
و قبل از استقامت و آنرا مقام ثانی گویند و قمر را اگرچه تدویر است اما حرکت او

در قطعهٔ علیا که بخلاف توالیست اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید
لیکن در قطعهٔ علیا بطیء و در قطعهٔ سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز
عالم مختلف لاجل اسرعت استقامت یا استقامت و رجوع یا رجوع متفاوت باشد چه
هرگاه حرکت مرکز معدل سریع باشد یکی حرکتین در او افزاید استقامت دیرتر دست دهد
و در او افزاید استقامت زودتر دست دهد و در او افزاید رجعت دیرتر پس زمان استقامت
درگاه اول بیشتر باشد و درگاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت
بنابر استقراء اجداول زیج زحل را هشتاد و چهار روز است و مشتری را نه ماه و چهار ده
روز و مریخ را هفت ماه و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را
سه ماه و چهار روز و مراد از ماه در اینمقام سی روز است و اصغر زمان استقامت
زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یکسال و ده ماه
و هفت روز و زهره را یکسال و پنجاه و پنج روز و عطارد را سه ماه و سه روز
و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست یکروز است و مشتری را چهار ماه و سه روز
و مریخ را چهار ماه و بیست یکروز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست و سه
روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شش روز است و مشتری را سه ماه و بیست
هشت روز و مریخ را چهار ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست یکروز

و در تقویم

و در تقویم تام و تمم علامت مبدأ رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره در اثنای تقویم
آن کوکب ثبت کنند بنوعی که فاصلهٔ باشد در روزی را که در مابین نصف النهار این
روز کوکب ابتدای رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهت تعیین وقت آن بر حاشیه
نیز نویسند یعنی در جدول انتقالات کلیه در محاذی روزی که در آن روز یا شب
قبل از آن ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبدأ استقامت مت
باشد و از مبدأ رجعت عت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت
مبدأ استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت
روز که آن میم است یا علامت شب که آن لام است پس علامت یکی از ایام اربع
ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب
و در بعض تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند
و در تقویم قمری در حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کمتر نویسند
و در بعض تقاویم تام و تمم در اجدول تقویم هر یک از علویین در وقت اقامت
ایشان لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقارن باشد
و مدت اقامت در زحل هفت روز است و در مشتری پنجروز و سیر تقویمی کوکب
خواه راجع و خواه مستقیم در بند روزی که آنرا بهت کم کوکب خوانند اکمسوی سیر

شب نوزی وسط آن کوکب باشد آنرا سیر اوسط گویند و کوکب را در آن حال متوسط
السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند بر آید آن زیادتی
در تزاید بود آنرا سیر زاید متناقص گویند و اگر در تناقص بود آنرا سیر زاید متناقص
گویند و کوکب را درین حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط
و هر چند بر آید روی در تناقص نهد آنرا سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را درین
حال بطیء السیر خوانند و در تقویم تام که باشد که این احوال را در اثنای تقاویم
کواکب سبعه بر سر جداول آن نیز ثبت کنند و علامات آنها اینست سط سیر اوسط
یه سیر زاید متزاید یه منتقص سیر زاید متناقص قص منتقص سیر ناقص متناقص
قص مید سیر ناقص متزاید و حرکت وسط مر زحل را در شب نوزی دو دقیقه است
و مشتری را چهار دقیقه است و پنج ثانیه و مریخ را یک دقیقه و پنجاه ثانیه
و شمس را پنج ثانیه و دقیقه و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را
سیزده درجه و ده دقیقه و پنج ثانیه

باب پنجم

در معرفت میل آفتاب و عروض
کواکب و خواص آن اولا باید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره
قویم بود از عظیمه که بآن نقطه و هر قطب آن دایره گذرد و مابین آن نقطه و محیط آن
دایره از جانب که اقرب از آن باشد پس بجهت معرفت بعد نقطهٔ مفروضه از منطقه

فلک

فلک نهم که آنرا معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بر دو قطب آن فلک و آن نقطه گذرد
و قویم که از این دایره میان نقطهٔ مفروضه و معدل النهار باشد بشرطی که زیاده از ربع
نباشد آنرا بعد آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج را از معدل
النهار میل اول آن جزو گویند بقیاس میل ثانی آن جزو که آن قویم باشد از دایرهٔ عرضیه که بجزو
مفروض گذرد مابین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل جنس مطلق
مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دایماً بر منطقة البروج حرکت میکند جزوی را
که آفتاب در او بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقة
البروج نباشند بر این ان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایره
میلی که بر راس سرطان و جدی گذرد آنرا دایرهٔ مارّه بالقطب از بعد گویند چه مرور او
بقطبین معدل النهار و قطبین فلک البروج و قویی که از این دایره مابین منطقة البروج
و معدل النهار باشد از جانب اقرب آنرا میل کلی و میل اعظم گویند چه اعظمست از باقی
میول و مقدار میل کلی در اجزاء مختلف باقرانه و بحسب زیج جدید الغ یک بیست
سه درجه و بیست دقیقه و هفده ثانیه اما میل آفتاب یعنی میل اول او و بعد او است
از معدل النهار که منطقهٔ فلک نهم است و او را معدل النهار باین سبب گویند
که چون مرکز آفتاب بسطح این دایره رسد تقریباً شب و روز مثل یکدیگر در جمیع مواضع

و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کرهٔ ارض را خط استوا گویند و او را ربع اقدار
مدار نیز گویند از مرکز او بحرکت خاصهٔ او که داخل در سطح منطقة الفلک است که آنرا
منطقة البروج گویند از جهت مرور این دایره باوسط بروج و لهذا منطقة اوسط بروج نیز گویند
و از جهت ملازمت آفتاب مر این دایره را دایرهٔ شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع
معدل النهار است بر دو نقطهٔ متقابلین چه معدل النهار و منطقة البروج از دو دایرهٔ
عظیمند و هر قطب هر یک غیر قطب دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو
دایره را بر دو نقطهٔ مشترک متقابل که منحصر باشد میان این دو نقطه نصف هر یک از این
دو دایره و این در شکل دوازدهم اول اکر مساوی و دو مبین شده است و از نقطتین مذکورتین
آنکه نقطه که آفتاب چون حرکت خاصهٔ خود از آن بلاد در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهت
قطب او که نزدیک است بکوکب جدی آنرا نقطهٔ اعتدال ربیعی گویند از جهت آنکه وی شب و روز
و حصول ربیع در وقت وصول آفتاب باین نقطه در مغرب معمور و مبدأ بروج یعنی اول
حمل را ازین نقطه گرفته اند و لهذا آنرا نقطهٔ حمل نیز گویند و آن دیگر را که چون آفتاب از او
بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطهٔ اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب بآن نقطه رسد
شب و روز و حصول خریف باشد و اگر معمور و این نقطه هر آینه اول برج میزان است
و وجه تسمیه این جهت بشمال و جنوب آنست که نسبت کرده از این جهت بموز و موسومست باین

اعتدال

اسم و از ابتدا گذشتن آفتاب از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا رسیدن او بغایت
بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه است با منطقة
البروج و آنرا نقطهٔ انقلاب صیفی خوانند بسبب انقلاب زمان حین وصول آفتاب
بآن نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب
وقوع آفتاب درین مرور در شمال معدل النهار اما زاید بسبب تزاید درجهٔ منطقه
از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا نقطهٔ انقلاب صیفی که اول برج سرطانست و اقل
صاعد بسبب صعود او درین حال بجانب سمت الراس لیکن مخفی نماند که این حکم
مخصوصست ببلادی که آفتاب از سمت الراس آن بلاد در هیچ وقت بجانب
شمال میل نکند که اگر موضع باشد از معمور که آفتاب از سمت الراس آن موضع
بجانب شمال متجه در شهر منی جنبه و انکب رو و ولایت یمن و مکهٔ معظمه و بعضی از بلاد
هند درین حال از وقت گذشتن او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط زاید
باشد و دران موضع دارانی یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطهٔ خریفی میل شمالی هابط
ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال معدل النهار و هبوط او از سمت الراس و وقت نقص
قمر بین منطقتین در مابین این دو نقطه اما اگر آفتاب درین مرور بطرف شمالی سمت الراس
موضعی گذرد نیز هنگام گذشتن موضع میل شمالی صاعد فقص باشد و از ابتدا گذشتن او از

اعتدال خریفی تا رسیدن بغایت بعد که محل تقاطع دیگر است از دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه
با منطقة البروج آنرا اول جدی و نقطهٔ انقلاب شتوی گویند بسبب انقلاب زمان حین
وصول آفتاب بآن نقطه از خریف بشتا در جمیع معمور میل جنوبی هابط زاید باشد
و از آنجا تا رسیدن با نقطهٔ اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و انتهای بقایه
ما سبق معلومست لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معمور یکیست چه در ربع سکون
آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الراس مایل نشود و کواکب دیگر را اگر چه از معدل
النهار باشد لکن ثبت اینها در تقویم مصطلحست و علم انهم فی الجمله متغیر است و صورت
وضع معدل النهار با فلک البروج و تزاید و تناقص میل برین گونه است اما عرض کوکب عبارت
از بعد او است از منطقة البروج یعنی قوسیست از دایرهٔ عرضیه که بمرکز کوکب گذرد و میان
خط تقویم کوکب و منطقة البروج از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او دائما
در سطح منطقهٔ شمس و منطقهٔ شمس در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را مدار ایست نه در
سطح منطقة البروج بلکه تقاطع با منطقة البروج بر دو نقطهٔ متقابل بدانکه مرکز قمر بر منطقهٔ
تدویر است و منطقهٔ تدویر در سطح منطقهٔ حامل و منطقهٔ حامل در سطح منطقهٔ مایل پس
منطقهٔ مایل مدار قمر باشد و هرگز از دو زاید نشود و چون منطقهٔ مقاطعت با منطقهٔ
جوزهر که داخل در سطح منطقة البروج است پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیم است

خارج مرکز است و منطقهٔ خارج مرکز در سطح

متقاطع بر دو نقطهٔ متقابل چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم آنرا یعنی
آنکه نقطه را از دو نقطهٔ مذکور که قمر چون حرکت خاصهٔ خود از آن بگذرد و عرض شمالی
یعنی بطرف شمال منطقة البروج آید نقطهٔ رأس و مجاز شمالی قمر گویند و آن دیگر را
که چون قمر از آنجا بگذرد و عرض جنوبی شود نقطهٔ ذنب و مجاز جنوبی قمر گویند و ذنب
بسبب آنکه گویند که شکلی را که حادث شده است در مابین نصف مایل و نصف ممثل
از جانب قرب تشبیه کرده اند بازدها و منتهاء طرفین او این دو نقطه است و تخصیص
مجاز شمالی برأس و مجاز جنوبی بذنب بسبب سعادات اول و نحوست ثانیست و هر دو را
عقدتین و جوزهرین خوانند اما تسمیهٔ این بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کرده اند هر یک را
بعقده که در میان دو خط افتاده است که اینجا عبارت از دو دایره است و اما جوزهرین
بعضی گویند که جوزهر معرب جوزکره است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی دیگر
گفته اند که معرب گوزهر است چه بر دو طرف از دهانهای مذکور واقعند و صعود و هبوط
و زیاده و نقصان در عرض بقدر میل معلوم شود یعنی از وقت گذشتن قمر از عقدهٔ
رأس تا غایت بعد میان این دو نقطهٔ منطقه که غایت عرض قمر است و مقدار آن
بحسب اکثر در صاحب زیج درجه است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در
طرف جنوبی بگذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی

واز غایت عرض تا رأس بعقده ذنب عرض شمالی با بط ناقص باشد واگر در طرف شمالی
سمت الرأس گذرد شمالی صاعد ناقص واز عقده ذنب رسیدن بغایت بعد عرض
جنوبی با بط زاید باشد اگر قمر از سمت الرأس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر مجهولی
والا جنوبی صاعد زاید چنانکه در بعضی واز غایت عرض تا بعقده رأس عرض جنوبی
صاعد ناقص شود واگر در طرف شمال سمت الرأس گذرد جنوبی با بط ناقص واهل احکام
کوکب صاعد را شدید الوتر گویند واگر با بط باشد مترجح الوتر گویند وصورت مدار قمر
با منطقة البروج وتزاید وتنقص عرض او باین بحث وهر یک از رأس وذنب را سیر
معکوس یعنی برخلاف توالی ایام چه هر یک هم نقطه تنجیم اند از فلک جوزهر که بخلاف توالی
متحرکست ومقدار حرکت در اصح مشهور از هر شبانروزی سه دقیقه وده ثانیه
یافته اند ودر تقویم تام در شیخ موضع رأس قمر را در جدولی بعد از جدول تقویم عطارد
در نصف النهار هر اوزی با زای آن روز بیاورند بر رقم اول برج جوزا در درجه سیم
دقیقه بر قیاس تقویم کوکب برج هفتم موضع ذنب برج هفتم موضع رأس باشد بهمان درجه ودقیقه
چه موضع هم نقطه متقابل در فلک برین وجه است پس ایراد موضع بنقطه کافی باشد
وعلامت رأس در تقویم سو باشد واین اختیار آن صورت بجهت آنست که اکسین نویسند
برقم شمس مشتبه وعلامت ذنب ذ گاه باشد که علامت رأس س نویسند چه تعبیر این

مانع

مانع اشتباه است چنانکه بعد ازین معلوم شود وباید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر را
مداریست مقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از تداویر خمسه متحیره را مداریست
مقاطع منطقة البروج بر هم نقطه متقابل که یکی را رأس باشد ولی در کواکب علویه نقطه بود
که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج بود ودر زهره نقطه بود
که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد با وج متوجه شود ودر عطارد بحضیض ودیگری ذنب
که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در جنوب منطقة
البروج شود ودر زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد متوجه بحضیض شود ودر
عطارد متوجه اوج وثبوت تعریف این هم نقطه در علویه وسفلیه بر نکته ایست
که در کتب هیئت معلوم شود وبیان آن اینجا لایق نیست واختیار مرکز تدویر این کواکب
درین امر بجهت عدم هم جرم بودن است بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر افتند
وگاهی در طرف شمالی وگاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که مرکز تدویر شود دائما
متحد المدار است وجز هر ات خمسه متحیره را میل است مستقیم چه هر یک نقطه تنجیم اند از
ممثلات که بحرکت فلک البروج متحرک اند ومقدار حرکت شبانروزی است ثانیه
ودر بعضی تقاویم تا موضع رأس هر یک از خمسه متحیره ودر اول هر ماهی از ماهها
جلالیه بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر مقارن صالح باشد والا در صفحه دیگر

بر سر جدول هر کوکب که بجهت نظرات آن کوکب بر کشیده باشند ثبت کنند بجهت رقم تا برج جوزا
در درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه وداخل شش ثانیه بجهت آنست که حرکت جوزهرین کواکب
در مدت یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد
وموضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع رأس آن کوکب باشد بهمان اجزا چنانکه موضع ذنب
قمر بنسبت رأس ودر تقویم تام مقدار میل آفتاب را در جدول با یک در پهلوی بسر
جدول تقویم او در نصف النهار هر اوزی با زای آن روز بیاورند بر رقم یک در درجه
جوزا دقیقه وهمچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول با یک در پهلوی بسر جدول تقویم
بطریقی که در میل آفتاب گفتیم بیاورند ودر بعضی تقاویم همین بعرض قمر اکتفا کنند
در بعضی دیگر عروض پنج کوکب را در هر ده روز با زای روز یا زده هم ثبت کنند
ودر عطارد هر روز وزهره هر دو روز ودر ایام دیگر هیچ ننویسند ومقدار غایت عرض هر کوکب
بحسب زیج جدید الغ بیک برین موجب است جو مشتری و مریخ و زهره عطارد و علامت
شمالی سر واز جنوبی ذ واز صاعد صد واز با بط ه واز زاید سه واز ناقص قه واین علامات را
متصل بیکدیگر در اثنای جداول میل وعرض کواکب هر گاه یکی ازین صفات مبدل
بدیگری شود ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشند پس علامت شمالی صاعد زاید
این چنین باشد شصید وعلامت شمالی با بط زاید چنین شهید وشمالی با بط ناقص چنین
شصقصه

وشمالی

وشمالی صاعد ناقص چنین شصقصه وجنوبی با بط زاید چنین جهید وجنوبی صاعد زاید چنین
جصید وجنوبی صاعد ناقص چنین جصقص وجنوبی با بط ناقص چنین جهقص وگاه
باشد که علامت زاید وناقص ننویسند چه هر میل وعرض شمالی صاعد وهمچنین جنوبی با بط
زاید باشد وهر میل وعرض شمالی با بط وهمچنین جنوبی صاعد ناقص یکی این مخصوصست
بمواضع از معمور که هیچ یک از سیارات از سمت الرأس آن موضع بطرف شمال نگذرند که
اگر موضعی باشد که بطرف شمال گذرند ایراد علامت زاید وناقص التزام باید کرد
کما لا یخفی علی المتأمل فی ما تقدم

باب نهم

در معرفت ساعات وغایت ارتفاع آفتاب
وظل او در نصف النهار اولا باید دانست که دایره عظیمه که یک قطب او سمت الرأس
ودیگری سمت القدم موضعی باشد آنرا دایره افق آن موضع گویند پس اگر معدل
النهار بسمت الرأس آن موضع گذرد آنرا افق استوائیه ومنتصبه ومستقیم
گویند واگر قطب معدل النهار سمت الرأس آن موضع باشد آنرا افق رحوی گویند
وما سوای این جمله افقی را آفاق مایله گویند وهم نقطه تقاطع معدل النهار را
با جمیع آفاق نقطه مشرق ومغرب گویند وعظیمه که بدو قطب افق وهم قطب معدل
النهار گذرد آنرا دایره نصف النهار گویند از جهت انتصاف نهار حسی حین

آفتاب باین دائره فوق الافق در اکثر ربع مسکون و عظیمه که مدو قطب آن مرکز کوکب
گذرد آنرا دائره اشعه نیز کوکب گویند و صغیره که از خط تقویم کوکب مرسوم شود
بحرکت فلک کواکب آنرا مدار یومی نیز کوکب گویند و نیز با معدل النهار سلامی ایما متوازی
باشد یا متخالف پس اگر مدار دائره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الارض
قوس النهار نیز کوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان طرفین خط
تقویم کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل آنرا
دائر نیز کوکب گویند اما شبانروزی نزد عامه مجموع شب دیگر روز است و مبدا
آن نزد متشرعه اول شب است چه ظلمت اصلیست و نور طاری و نزد اهل روم
و فارس اول روز چه نور وجودی و ظلمت عدمی اما نزد یهود حساب از رسیدن
آفتاب است بتقاطع مدار او با دائره نصف النهار چه مابین اصطلاح در جمیع
مساکن مقدار شبانروزی متساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب بقعه
متفاوت است چنانکه بر عالم علم هیئت مخفی نیست و معتبر نزد حکمای فونان تقاطع
اعاظم است و نزد حکمای خطا و الغور تقاطع اصغر اما مبدا روز در عرف اهل
شرع از ابتدا طلوع صبح صادق است و مبدا شب بعد از استیفا غروب آفتاب
و نزد

و نزد اهل روم و فارس مبدا روز از طلوع جرم آفتاب است و مبدا شب از غروب
جرم او و این وضع طبیعی است چه وقت نهار مشروط بطلوع شمس است و وقت شب مشروط
بغروب او و در کتب روز و اجزای آن که مصنف در ضمن ابواب بیان خواهد کرد
برین اصطلاح است و نزد بعضی از براهمه مابین ابتدا طلوع صبح صادق و طلوع
آفتاب و مابین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترک است میان شب و روز
و در اخر مجلد دوم منیت شبانروزی را اگر عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل
آفتاب است بیست چهار قسم مساوی کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب وهم
استقراری دارد پس قبول قسمت میکند و آنرا قسم را ساعات متشابهه و معتدله گویند
از جهت دوام تساوی مقدار او و نسبت بساعات متوجه که عنقریب مذکور میشود و آنرا
مقدار از معدل النهار که در هر ساعتی از ساعات متوجه با مساوی طلوع کند
آنرا جزء آنرا ساعت گویند پس اجزاء هر ساعت متساوی ربع سدس دائره فلک تقریبا
که با نظر درجه معتدل النهار باشد و اگر روز شب هر یک را بنج هر یک از قوس النهار
و قوس اللیل آفتاب را علی حده دوازده قسم متساوی کنند آن اقسام را ساعات متوجه
و زمانیه گویند چه طول و قصر شب و روز بحسب طول و قصر شوند پس از این حیثیت که
زمان این ساعات طولا و قصرا تابع شب و روز است آنرا ساعات زمانیه گویند

و از این حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلف است بحسب اختلاف طول
و قصر آنرا ساعات شب متوجه گویند و بسبب ارتسام خطوط آنرا بر آلات قیاس اصدیه
ساعات قیاسیه نیز خوانند و هر ساعتی را خول متساوی باشد و خواه متوجه نسبت دقیقه قسمت
کنند و همچنین هر دقیقه بنسبت ثانیه و هر ثانیه بنسبت ثالثه و هکذا تا بعاشره و لا محاله
دقایق و ثوانی ساعات متساوی با دقایق و ثوانی ساعات متوجه متفاوت بود بحسب اختلاف
شب و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات متوجه روز و کور آنرا و همچنین اجزای
ساعات متوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن باول سرطان
روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی در تناقص
و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات متوجه و اجزای ساعات متوجه شب از اول
جدی تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر در تزاید و از اول حمل تا میزان
عدد ساعات متساوی و اجزای ساعات متوجه روز در تزاید باشد بر متوجه و متوجه شب و از
اول میزان تا اول حمل قص و سر این وضع آنست که جزء منطقه البروج و معدل النهار
دو دائره متقاطع اند هر جزء از منطقه البروج که بعد ایشان از نقطه انقطاع متساوی
بود چون که معدل مداری رسم کنند و آفاق مستوی بر جمیع مدارات و متساوی
بنصف شش از او ایلا اگر نا و ه متساوی پس آفتاب در هر مداری که بود قوس النهار او
الم کات
با قوس اللیل

با قوس اللیل متساوی بود پس شب و روز آنجا متساوی بود تقریبا اما در آفاق مائله معمور از قطب شمالی
معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر نیمه آفاق همچنین منصف
معدل النهار باشد و بس و سایر مدارات متقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شود چنانکه
قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم باشد از قسم خفی و لهذا آنرا مدارات عالیه خوانند
و اقسام مدارات جنوبیه که آنرا مدارات منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل اول و هم
از ثانیه لثانیه نیز کتاب پس جزء آفتاب در مدارات شمالیه بود یعنی دو مابین اول
حمل اول میزان و قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات
اللیل و جزء در مدارات جنوبیه بود یعنی مابین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد
و جزء بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشند و بنقص هستند از مقدار
مذکور هر مداری که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزای قسم ظاهر او اقل است
از اجزای قسم ظاهر آن مداری که اقرب و اجزای قسم خفی بعکس این و هر مداری که
بقطب شمالی معدل النهار اقرب است اجزای قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم ظاهر
آن مداری که ابعد است و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار
او ابعد از مدارات اجزای بر وجهت از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او
اقرب آن مدارات است بآن قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس

اللیل و ساعات اللیل قوس از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی و قوس النهار
و ساعات النهار متفاوتست و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم شد
که اطول ایام و اقصر لیالی وقت دخول آفتابست باول سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی
وقت وصول آفتابست باول سرطان جدی و در تقویم ساعات و دقایق مستوی هر
روزی که از طلوع مرکز آفتابست تا غروب آن مرکز بازای آن روز ثبت کنند و در
جدول بعد از تقویم راس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترتیب دهند که بعد از
این معلوم کنند بدو رقم یکی رقم ساعات و دیگر رقم دقیقه و چنین خواهند که ساعات
و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که ساعت
شبانروزیست نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنانست
از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور از آن منقص نقصان
کنند و ساعات تمام را از بیست و چهار نقصان آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد
و در بعضی تقاویم که مستخرجان نجوم که مبدا آن یا اول تقویم که بدو اسطرلاب از ربع
مستخرج میشود ساعات و دقایق نیم روز نوشته‌اند چه بعضی از اعمال نجوم موقوف بر معرفت
ساعات نصف النهارات پس چنین خواهند که ساعات و دقایق تمام روز حاصل کنند
آنرا مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام حاصل شود اما ارتفاع کوکب بعد

کوکبست

کوکبست از افق یعنی قوسیست از دایره ارتفاع میان خط تقویم کوکب و افق در افق فوق الارض
بشرطی که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض بجهت آنست که اگر قوس مذکور بشرط
مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و ارتفاع
که اعظم از آن نباشد در نظر مدارات که کوکب بر آن بود در مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع
گویند کوکب گویند در نظر مدار و آن وقتی بود که کوکب بر تقاطع اعتدال و دایره نصف النهار
بود و لامی که در آن وقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر
کوکب بر سمت الراس بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دور باشد و نظر غایت ارتفاع
مطلقا و در تقاویم تمام غایت ارتفاع شمس آفتاب را در هر روزی بازای
آن روز در جدول بعد از جدول ساعات بیاورند و رقم یکی درجه و دیگری دقیقه
و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار
عبارت از سایه مقیاسیست که قایم بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت
ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف النهار باشد نه بر سمت الراس اگر بر سمت
الراس گیرد روز ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا افق حقیقی که
قبل از این بیان نمودیم و کره صغیره ایست موازی افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از
جانب فوق و قاعده نصب کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند

بر وجهی که اگر آب بر ریزند از هر جانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزاء زمین انخفض
از بعضی بود آب بآن جانب انخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع اوست و از برای تسویه
زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که آنرا گونیا گویند و اکثر نظر بر آن است که این آلت
از چوب سازند و باید که چوب این مثلث ساق بوزن برابر باشد والا مقصود حاصل نشود
و بعضی زاویه رأس آنرا قایم سازند بجهت امتحان زوایای عمارات و غیرها بر
منتصف قاعده آن نشان کنند و از رأس مثلث ثقلی در آویزند و نظر بر جمیع
ثقیل مثلث بر آن طرف خطی که آویخته باشد و سطح زمین را چنان سازند که این مثلث
بهر طرف که بگردانند ثقل بر آن نشان آید و چنین باید این سطح داخل در سطح افق حقیقی
بود و موازی افق حقیقی و مقیاس چوبی باید مستدیر مخروط الشکل و باید که تقعیر آن در
موضع خط قایم باشد و بعضی آنرا منقوب ساخته سرب یا ارزیز در آن ریزند پس دایره در آن
زمین هموار کنند و مقیاس را بر این دایره نصب کنند بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره
عمود باشد و بجهت امتحان در وسط موضع مابین محیط دایره و راس مقیاس اندازه گیرند و اگر
هر سه برابر بود آن مقیاس عمود باشد بر این سطح مستوی که بالحقیقه سطح افق است و باید
که در وقت غایت ارتفاع آفتاب که از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و آنرا
زوال گویند و آن ظلی که اقصر ظلال باشد که در آن مدار از آن مقیاس بحصول رسد

وتقدیر

و تقدیر ظل را مقیاس کنند مقیاس را که بدوازده قسم کنند و گاه هفت قسم پس اگر مقیاس
هفت بخش کنند آن ظل را که از این مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند اقدام بجهت آنکه
که عادت عوام بر این جاری شده است که تقدیر ظل بقامت می‌کنند و قامت را باقدام تقدیر
میکنند و غالب آنست که طول قامت هر کس مساوی هفت قدم او باشد و بعضی بشش قدم و نیم
بر قسم کنند چه قامت بعضی مساوی باقدام او شش قدم و نیم می‌باشد و اگر مقیاس را بدوازده قسم
کنند آن ظل را خذ از آن مقیاس را ظل اصابع گویند اصابع بجهت آنکه اغلب بر آن
که انسان را بتقدیر کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاس که از آن ظل گیرند بشری بود و نیز هر کس
مقدار دوازده اصبع باشد از اصابع او و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین
هر اصبعی را و در تقویم تمام در جدول اخیر صفحه یعنی زوال هر روزی را باصابع یا
باقدام بازای آن روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفهم زوال افتد از تسویه زمین
و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و تقدیر آن ظل بارتفاع باشد بدو رقم یکی
رقم اصبع اگر آن ظل از نجد اصابع کرده باشد یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و چنانچه دقیقه
از اصبع یا قدم دکه باشد که در جدول آورند در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در
دیگر بحسب اقدام [illegible] در معرفت نیز وقت ظاهر می‌شود و انکشاف و تحیر و عکس
چنین هر کوکب از کواکب سیاره و یکی جزء از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند

باجمع که یک نصف دایره که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تربیع هر چه لدر دایره
نسبت بکای کوکب تحتانی قمر و نسبت بکای هر مقارنه گویند و این مقارنه حقیقیست و اگر در
حال خط تربیع هر دو بر یکدیگر منطبق باشند آنرا مقارنه عرضیه حقیقی گویند و اگر هر خط از آن دو خارج
شود بهر کدام هر یکدو در سطح منصف دایره متحد بقطبین بروج باشند آنرا مقارنه مریه
خوانند و اگر خطین منطبق باشند آنرا مقارنه عرضیه مریه خوانند لکن غیر هر نوع مقارنه
حقیقیه در نقوم ثبت کردن متعارف نیست و چون تفاوت درجه یعنی سدس از منطقة البروج بعد
باشد میان ایشان یعنی میان موضعین این هر کوکب آنرا تسدیس گویند و لاجرم که یا در برج
سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و اگر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که
ربع منطقة البروج است آنرا تربیع گویند هر آینه یا در برج چهارم دیگری بود یا برج دهم
و اگر بعد سه درجه باشد که ثلث منطقة البروج است آنرا تثلیث خوانند و لاجرم یا
در برج پنجم دیگری بود یا در برج نهم و هر یک ازین سه نوع هر صنف باشد ایمن و ایسر چه اگر
کوکب تحتانی درین اوضاع بتوالی پیشتر از فوقانی باشد ایمن بود و اگر فوقانی بتوالی پیشتر
باشد ایسر و اهل احکام گویند اتصال ایمن و ایسر در آنوقت و چون عدد منازل
درجه که نصف منطقة البروج است بعد باشد آنرا مقابله گویند چه درین وقت هر موضع هر یک
از کواکب مقابل موضع دیگری باشد یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند و اهل احکام

ابعاد

ابعاد دیگر را غیر ازین چهار بعد که آنها را مقارنه نظر انطار خوانند بجهة عدم اعتبار
نکرده اند و بدایت و نهایت این ابعاد اگرچه در برج مختلف اند اما در درجه واحد
آن متحد باشند و هر یک ازین پنج نوع را که مقارنه و تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله را
نظر و اتصال و مشکله نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال بجرم خوانند و بنظرات
را اتصال بشعاع و موضع قمر را مطلع شعاع قرآن و نهایت ابعاد معتبره را در تاثیر
نظرات مطلع شعاع آنرا نظر گویند و کوکب تحتانی را درین امور ناظر و متصل گویند
و آنرا دیگر را منظور الیه و متصل پس قمر درین احوال دائما متصل باشد و زحل متصل
و سایر کواکب متصف بهر صفت تواند بود چنانکه بر خبیر بصیر ظاهر است و صورت انظار
بحسب تقسیم فلک برین گونه است

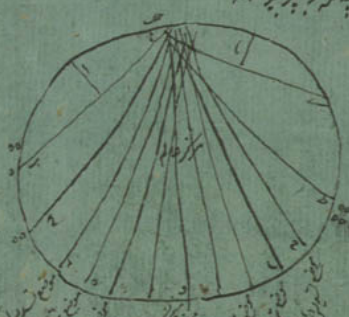

و نظرات قمر را با کوکب دیگر مزاجات
و ممازجات و امتزاجات گویند بسبب کثرت
اتصالات قمر با سایر کواکب و آمیزش
دادن طبایع ایشان بیکدیگر و قرآن
بیشترین را اجتماع خوانند بجهة آنکه احتجاب
شمس را مذکر گویند و قمر را مؤنث و این

وضع بمنزله ملاقات ایشان بود و شاید که این اصطلاح بمناسبت کلام رب العزة باشد
و جمع الشمس والقمر و مقابل ایشان را استقبال گویند بسبب قمر از شمس بعد از مقابله طلوع
مبادرت نماید یعنی پیش گیرد و مع هذا روز بروز متقارب با شمس مستقبل او باشد چنانکه
قبل از مقابله بسبب عکس این هر وضع مستدبر او بود بجهت این مبادرت که او را درین حال
بدر گویند و بعضی گویند بدر ماخوذ از بدره عین است یعنی بدره که مملو باشد از زر و سرخ
یا چیزی که مملو باشد از دم چه درین وقت صفحه قمر از نور پر میشود و ازین جهت که بجهت
استقبال را امتلا نیز گویند و قران ابدانا یا از خمسه متحیره احتراق آن کوکب گویند بسبب تشبیه
شمس بآتش و اختفا کوکب تحت الشعاع او باحتراق و مقارنه یا ازین کواکب سیاره را
یا از عقدتین قمر محسوس است کوکب گویند که بعضی ملاصقه است و بعضی آنرا داخل نظرات
دانند و غیر از مقارنه نظر دیگر را احکامیان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان را
نور و شعاعیست و اختیار عقدتین قمر در محسوسات دون عقدتین کواکب دیگر بجهة آنست
که ایشان هر عقدتین بعلم سفلی اقربیت و خسوف و کسوف که هر دو عظیمند درین هر عقدتین
حادث میشوند و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظر دیگر نباشد ابدا اگر
هر کرجم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیگر اند بقدر ما و این
جهت که حرکت و سطایشان را مثل حرکت وسط شمس که فرض اند تا مسامت مختلف نشود

پس

پس لاجرم چون این هر کوکب بذروه و حضیض تدویر خود برسند محترق گردند و چون از ذروه
و حضیض مزایلت نمایند هر آینه در یکی از هر طرف آفتاب باشند که آنرا طرف صباحی
و طرف مسائی گویند و هر کرا از آفتاب زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر
ایشانست هر دو نشوند و غایت کمتر در زهره چهل هفت درجه است و در عطارد
بیست هفت درجه پس این هر کوکب را با آفتاب اتحاد احتراق نظر دیگر صورت نبندد
چه اگر مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر انظار است هفت درجه است و ربطی که بسفلی را
با آفتاب است و در باب سیم ایشان را بآن رفته است همین است و ایشان را یعنی سفلیین را
با یکدیگر غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این هر کوکب
چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگر باشند پس هیچ شک نیست که انها را با یکدیگر قران
متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب باشند هر آینه میان
ایشان تسدیس نیز ممکن باشد چه غایت بعد ایشان درین حال از یکدیگر بقدر مجموع غایت قمر
هر یک از آفتاب که کمتر هفتاد و چهار درجه است میشود و نشوند ظاهر است که حد تسدیس
نصف دایره بیش نیست لکن تعدد انظارات دیگر نسبت چه جمع که اقل مقادیر انظار است بعبر
از تسدیس نه درجه است اما تا ناظر که آنرا اتصال و مشکله گویند چه گویند و چه نوعیست تا ناظر
یوم و آنرا تا ناظر زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و لکن بعضی هر کوکب سیاره است

در دو طرف اول سرطان یعنی نقطهٔ انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضعی هر یک از آن
از این ح کوکب از آنجا یعنی از سرطان متساوی باشد و لامحاله این قدر در یک کوکب بر
توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف توالی بروج مثلاً پس اگر چه در درجه نور باشد
و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میان این تناظر بود چه بعد هر یک از راس سرطان
یکبرج و بیست درجه است اول بر توالی و ثانیاً بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق
طریقت بسبب آنکه گویند که ح جزء از منطقة البروج که متساوی البعد باشد از نقطهٔ انقلاب
چنانکه ذکر یافت در باب ششم یک مدار رسم کنند پس ح در طی یک طریق متفق باشند
و بوجه و زمان یا بسبب آنکه زمان نهار هر یک جزء و همچنین زمان لیل او با زمان نهار
و زمان لیل آن جزء دیگر متساوی بود چه هر ح هر یک مدار اند و تناظر مطلع یعنی نوع چهارم
از این ح فرع تناظر مطالعیت و آنرا اتفاق قوت نیز خوانند و لیکن این ح
کوکبست از ح طرف اول حمل یعنی نقطهٔ اعتدال ربیعی بر وجهی که بر ح موضع این تن
از آنجا متساوی باشند و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی و در دیگری بر خلاف توالی
بود مثلاً چنانکه کوکبی در پنج درجه دلو بود و دیگری در بیست پنج درجه ثور هر آینه میان
این تن این تناظر واقع شود چه بعد هر یک از راس عمد یکبرج و بیست پنج درجه بود اول
بر توالی و ثانیاً بر خلاف توالی و این نوع را مطلع گویند بسبب آنکه چون معدل

النهار

النهار و منطقة البروج ح دایره متقاطعند هر آینه قسی منطقة البروج که بحرکت معدل
محرکت باشند متفاوت المدة طلوع کند و لامحاله آن مدت قوس بود از معدل النهار
که بآن قوس از منطقه طالع شود و آنرا مطالع آن قوس منطقه خوانند و در کتب هیئت
مبین شده است که مطالع ح برج یا ح جزء متساوی البعد از اول حمل که تناظر
در آن محقق شود متساوی بود و اتفاق قوة بسبب آنکه گویند که مطالع هر یک از ح
مذکور چنانکه یعنی متساوی مطالع آن دیگرست پس قوت یکی مثل قوت آن دیگری
باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوت و چیزی در حرکت مساوات
بود قوت نیز مساوات باشد و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر باشد یا متوجه
می‌شود یکی از عقدتین فرقه و پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر می‌شود
حرکت یکی کوکب از آن ح کوکب قریب یعنی انتصاب کوکب قریب می‌شود احد العقدتین
متغیر شود یا بعد لذا استقامت یا حرکت یا سرعت یا بطو اجرا یا مستقیم یا بطی یا بسرعت
شود و بسبب یکی از این عوارض آن نظر یا تناظر می‌شود یا حدوث آن بطلان را انشقاق
گویند و این معنی چنانکه فرقه منجمین و هر یک از منجمه چنانکه در علم هیئت مخفی نیست و انشقاق
در لغت بمعنی عهد شکستن و تاب از ریسمان باز دادن است و وجه تسمیه ظاهر است و اهل احکام
انشقاق را دلیل عهد شکستن و پشیمانی از کارها و ناامیدی دانند اما تحقیق که آنرا

حلول نیز گویند عبارت از انتقال نقطهٔ است از آخر برجی یا اول برج بعد از و و اگر
انتقال آن نقطه از اول برج یا آخر برج مقدم باشد آنرا عکس گویند یعنی عکس تحلیل مراد
از نقطه مراکز الکواکب و عقدتین فرو نقطهٔ اوج هر یک از سیاره و جوزهرات خمسه
متحیره در تقویم مشهور است و بعضی نقص کردن کوکب را از موضع بموضع دیگر مطلقاً نیز تحلیل
گویند و تحلیل قمر را از برجی به برجی اصطلاحاً انتقال گویند و در تقویم نظرات
آفتاب و تمام متحیره و تناظرات و انشقاقات می‌شود و تحلیل و عکس این تن که لازم
رجعت و عکس است قمر را نه عکس ذنب او را چه آن بمقابله معلوم است در صحیح یعنی
بر حاشیه یعنی در جدول انصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات گذشته
از آن شب روز که این اوضاع و احوال در آن واقع شود تعیین کنند و علامات آنها
که مذکور شده است ح علامت مقارنه س علامت تسدیس ع علامت تربیع ت
علامت تثلیث و آنرا اگر نقطه نهند چه قرینه آن دال است ل علامت مقابله
و استقبال و بجهت تمیز حرف ل را بلام مقابله الی ق کنند و چنین نویسند ع
علامت اجتماع از عین تربیع بمقابله متمیز است ق علامت احتراق ی علامت
ظ علامت تناظر ل علامت تحلیل ل علامت لیل و تمیز او از علامت استقبال بقرینهٔ
میم است م علامت یوم و انشقاقات و عکس را مصرح نویسند و آنرا بلفظ منقوط سازند

و همچنین که باشد که علامت محاسبه باراس معین و یا ذنب معین نویسند و در این زمان
این نیز متعارف و مصطلح و چون تناظر مطلق باشد بجهت تمیز بر بالای علامات قران تناظر
حرف ع نویسند اگر بوجه باشد حرف میم نویسند و اگر ثبت یکی از این ح حرف التزام کنند
هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت تناظر زمانی را که همان بوجه باشد ظ نویسند
و علامت تناظر مطلق ظم و در نظرات و تناظرات اول علامت نظر یا تناظر ثبت
ثبت کنند پس علامت یا کوکب متصور به تناظر یا نظر کز فلک اوست و فلک کز کوکب دیگر
باشد ثبت کنند پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد یا شب اگر اتصال در شب باشد
پس علامت ساعت و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن روز یا شب
اتصال واقع شده باشد و اینها همه مشروطست بآنکه در محل ذی رقم آن روز ثبت شود
اگر مانع صالح نباشد و الا نزدیک بآن و در احتراقات شمس متحیره علامت
شمس نویسند چه علامت احتراق متعارفست بآنکه قران کوکب با شمس و رقم احتراق متصل بعلامت
کوکب محترق نویسند و در محاسبه اول رقم محاسبه نویسند و بعد از آن رقم کوکب محاسبه
بعد از آن عقدتین راس یا ذنب و اگر علامت محاسبه معین یا معین باشد اول رقم کوکب
کوکب نویسند پس رقم محاسبه یعنی معین یا معین و علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات
و دقایق بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی قرینهٔ که در نظرات و تناظرات مذکور شده

بثبت نماید و در انعکاست بجز از ثبت لفظ انعکاست یا علامت آن هر کدام خواسته کرده
باشند علامت نظر اگر انعکاست نظری باشد یا تناظر اگر تناظری باشد یا مجاسده اگر
مجاسده باشد نویسند پس علامت کوکب تحویل از آن کوکب که در اتصال ایشان انعکاست
واقع شده باشد پس علامت آن کوکب دیگر یا علامت یکی از عقدتین قمر اگر انعکاست
در مجاسده شده باشد بر آن قیاس که در نظرات و غیر آن مذکور شد و در انعکاست ساعت
و دقیقه نویسند الا آنا و در آنجا که در یافتن وقت آن متعسر است خصوصاً در علمین و در
تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول پس علامت برج محول
الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت اوز یا شب و اسابیع و ساعات
و دقایق آن هر دو تا یکی آن بر قیاس نظرات و غیر آن و بعضی تحویل شمس را بهر برج که برسد
یا لوی دیگر غیر سوله نویسند چه اهتمام بشان او بیشتر است و برین قیاس بعضی بر قیاس
تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عاکس یا راس
پس علامت برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از علامت
کوکب یا راس لفظ ا نویسند ظاهر السبب آن باشد که لفظ عکس بمعنی رد است و اعراف
نگاه با امتعدی میشود و بر چیز بصیر ظاهر است که ایراد آن بلا فایده است و اگر نظر
یا تناظر یا غیر آن از تحویلات و مجاسدات و آنچه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب
بمواضع

بمواضع معینه در نیم روز یا در نیم شب واقع شود تخفیف کتابت بی علامات ساعات و دقایق
رقم و که علامت نصف نویسند و در تقویم قمری ساعات و دقایق از آنجهت که
معلوم شد متروک باشد و تناظر انیز درین زمان بعضی الا در تقویم تام نویسند باب سیم
در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر اذهان مستقیم مخفی
نماند که اهل احکام نجوم بالهام و کرامت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج
و اجزای آن ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و آنرا اعتبارات نهم یا از آن جمله
اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجه نوعی قوت یافته اند
و آنرا شرف آن کوکب نامیده اند یا ضعیف و آنرا هبوط آن کوکب گفته اند پس مصنف بعد
بیان موضع شرف و هبوط هر یک در آمده میفرماید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است
و شرف قمر در سیم درجه ثور است و شرف زحل در یکم درجه میزان و شرف مشتری در
پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و ششم درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم
درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین قمر نیز اعتبار شرف
کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجه جوزاست و شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه
اهل عربیه اول تتبع و استقرا کلام عرب کرده اند و در تا یافتن کلی ضبط قواعد صرف
و نحو و دلایل استی ایراد نمود همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات

مستحسنه بجهت این معتبر است و اعداد درجه مذکور ساخته اند و اعتبار اشراف از بیوت طالع
عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است و چون اوتاد آن را که طالع و رابع و سابع
و عاشر است هر آینه از بروج منقلبه اند سزاوار آنست که شرف شمس و کواکب علویه که
ابطا اسیر طیاران اند درین بروج باشند تا مقاومت آن انقلاب کنند پس شرف قمر
که کوکب حیات و نعمت است لایق آنست که در سرطان باشد که وتد طالع است چه طالع متعلق
بجسد و نفس است و شرف آفتاب که یادشاه کواکب است مناسب آنست که در حمل باشد که بیت عاشر است
چه عاشر اعلا یی بیوتست و متعلق است بحکومت و مهمات و شرف زحل که کوکب هفتم است
و فلک حیات موافق آنست که در میزان باشد که بیت رابع است چه رابع خانه ضیاع و عقار است
و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوت قیاس آنست که در جدی باشد که بیت سابع است
خانه اضداد و خصومت و شرف قمر که خلیفه و معین آفتاب است اصح آنست که در جوزا شرف او
باشد پس نور که محی در حمل است شرف قمر و چون زهره سعد است و کوکب نظافت و نزاهت
و حیات نهم متعلقست بمرتبت زلفوت و طهارت باید که خانه نهم که برج حوت است شرف او
باشد و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و فراست است و کتابت سزاوار آنست که در سنبله باشد
که برج آئین و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلقست بعلم ادب و تعلیم و تعلم و جهت موضع
شرف هر یک از این کواکب نظرات بطالع و عقدتین قمر از کواکب نیستند او یا آنست که

که شرف ایشان در موضع باشد که از طالع ساقط است و هبوط نظر هم و ششم و هشتم و دوازدهم
پس از این بیت فرازده هم بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جز راست بیت مجاورت او بنور
که شرف قمر است و خیر نیست مقدر است پس باید که شرف او بر مقابل شرف راس باشد
پس که مقابل جز راست و از بیوت سطوت شرف او باشد و معرفت طالع و بیت بیوت
و منوبات هر یک بعد از این بتفصیل معلوم کنند ان شاء الله تعالی و اهل این فن گویند که چون
کوکب در برج شرف متمکن باشد که در مملکت تخت و حکومت و سلطنت و موضع هبوط هر یک
از طالع یعنی از این کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم همان درجه
مخفی نماند که دو درجه مقابل در فلک ضد یکدیگر اند و همچنین هر برج چه اگر یکی از آن فوق
الارض بود و آن دیگری تحت الارض باشد و اگر یکی طالع باشد آن دیگری غارب
بود و اگر یکی در سمت الراس بود آن دیگر در سمت القدم و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع
و آن دیگری هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر و هبوط در تاثیر ضد شرف است
باید که در موضع باشد که مقابل شرف بود بنا بر آنکه هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان است
و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در بیست یکم درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم
درجه جدی و هبوط مریخ بیست هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست هفتم درجه سنبله
و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم

جوزا و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا
العلما اعتبار منصور را در مواقع النجوم ایراد فرموده اند و میانه جمهور نیز خلاف است
در آنکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج یا
درجه شرف اینست که بقصد و بیان مذهب محقق در آمده میفرماید که برج شرف همه شرف
باشد و از آن هبوط نیز همه هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب بر برج شرف
یا هبوط تحویل کند ابتدا وقت هر یک بود و روز بروز متزاید شود تا آن درجه
و آنجا در کمال قوت بود و بعد از آن شروع در نقص کند تا که در حین وصول برج
دیگر منتفی شود و بعضی برین رفته اند که هر کوکب را بعد از درجه شرف حدیست که شرف
آنجا منقطع شود و کمتر حد آفتاب را تا پنج درجه حد است و ماه را تا پنج سیم
درجه زهره و مشتری را تا پنج ششم سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا هم از دهم
حمل و عطارد را تا پنج یکم سنبله و در تخصیص این درجات این ضابطه ذلیل
گفته اند و آنکه از آن خرافات است بیک درجه قرار نمی گیرد تحقیق آنست
که درین اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان مثبت سلف کرده اند و متعرض
دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن کیکوشیار الجیلانی فی مجمل الاصول و مرز
المتقدمین فی علم النجوم ای الاحکام مرتبا نا عاجزیا تا بنجم علی سبیل النظر
والجدل

تجربه

والجدل ونیقن انها برهان بجملة طرق البرهان والذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه
یدرک بالتجربة والقیاس اما اوجات کواکب چون مصم از تحقیق مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ
شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت مغرب اوک است
و آن کلمه ایست هندی بمعنی علو چه ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم اما
حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم
و بلغه یونانی اوج را افیجیون و حضیض را افرجیون گویند و پیش حقیقت اوجات کواکب را
در ضمن بیان هیئات افلاک جزئیه ایشان مبین ساخته ایم اینجا حاجت بتکرار نیست پس گوییم
تقویم اوج که آنرا بعضی زیج اوج گویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج
بر توالی و مراد بمواضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج گذشته بعکس
اعتماد نتوان کرد الا نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس و الا نقطه تقاطع دائره
عرضیه ایست که بطرف خط مذکور گذرد چنانکه در سایر کواکب و چون ممثلات سیارات
ممتد قمر بقدر حرکت ثوابت متحرک گشته هر سیاره اوجات این کواکب که نقاط تشخیصیه اند از ممثلات
نیز بآن حرکت متحرک باشند و ازین جهت است که مصنف در تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده اند
میفرماید که در سال اربعه مائة ملک همه بمی سنه زیج جدید خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی
قوس مذکور در چهارم درجه سرطان بود و موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع

و بمنقطة الاوج تقاطع
که اقرب است نزد

اوج مشتری در درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج زهره در بیست
جوزا و موضع اوج عطارد یعنی اوج مدیر او نه اوج حامل او در پنج درجه عقرب و موضع حضیض
هر کوکب دائما در مقابل موضع اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم همان درجه اوج و حضیض
هر نقطه متقابل اند از فلک بر وتر اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل نیستند بلکه
حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب ابعاد مرکز تدویر او است بمرکز عالم بر هر نقطه تثلیث
اوج مدیر است چنانکه اهل هیئت باستقرا معلوم کرده اند پس عطارد را حضیض
یک حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر هر نقطه تثلیث اوج است
و در اول سال یا نصد و سیزده ملک همه که زمان تحریر این شرح است بمی سنه زیج جدید الخاقانی
اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و هفت دقیقه و پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه
و یازده دقیقه و سی هشت ثانیه قوس اوج مشتری در یکدرجه و چهل هفت دقیقه و سی هشت
ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست چهارم درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه اسد
و اوج زهره در بیست چهار درجه و چهل یک دقیقه و سی ثانیه جوزا و مخفی نماند که از آنچه
مصنف از زیج خاقانی نقل کرده آنچه مالذیج جدید آنچه کرده ایم بالکه حرکت بین الزمانین منظور
دارد تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال و اگر کسی ارادت کند که در سال بعد ازین
مواضع اوجات بداند بعد هر که ازین تاریخ گذشته پنجاه ثانیه بر مواضع اوج هر کوکب
افزایند

و اوج عطارد در نشی درجه
و چهار دقیقه سی پنج ثانیه عقرب

افزایند مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات موضع راس یک از خمسه متحیره نیز استنباط توان
چنانکه برج از اوج زحل و چهار و بیست درجه از اوج مشتری و بیست برج و چهار درجه از اوج
مریخ و بیست برج از اوج زهره تقصیان کند و سه برج بر اوج عطارد افزایند تا بحد راس موضع راس
هر یک از این کواکب باشد و در تقویم تشرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره و راس را بعد وقت
حصول هر یک را با دل درجه شرف و حضیض یعنی در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول
علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب یا راس مطلق بعلامت شرف یا هبوط پس
علامت روز شب که در آن شرف و هبوط واقع شده باشد پس اسابیع و ساعات و دقایق
بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین سایر کواکب مذکوره یعنی آفتاب و متحیره را با وجات
و حضیضات ایشان بمثل آن طریقی که مذکور شد در میان اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع
سلیمه مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهور را درین موضع خطاها واقع است پس حق سبحانه
کم جهت که اهل رصد و تمیز و علو بین نقطه دیگر را غیر از اوج نامیده الله و آنرا در زیج
ثبت کرده اند بنا بر سهولتی که در عمل ایشان بود و بیان آنچه لایق ثبت و آن جماعت از بیان
بضاعت چیزی بتحقیقات ایزد برده اند وقت رسیدن کوکب بآن نقطه اعتقاد آنکه اوج است
انتخاج آنکه در تقویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هنوز باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در
متاخرست از آن نقطه بدو درجه تقریبا و در زحل بیست درجه و در مشتری بدو درجه

دانچه در اوج گفتیم در حضیض بعینه دارد است کما لا یخفی و مراد اولالاب ظاهر است که اثر اوج و حضیض واقع
و حقیقت مرتبت بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم ف باشد و از هبوط ط
و از رسیدن کوکب باوج ج و از رسیدن او بحضیض ح باشد و در اکثری از تقاویم علامت شرف
بسبب آنکه مشتبه باحراق نشود و همچنین هبوط را به تعیین شرف بحجره یا لون دیگر بغیر موافق نویسند
و قمر در هر اجتماع و استقبال در اوج باشد و در هر سیع که او در آفتاب باشد در حضیض باشد
فهم و نظرت پسندیده نماند که صنع این مصنوعات عالیه بحکم ازلیه چندان ساخته اند که خط وسطی
و اعلا مقدار آن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج او است یا متوسط میانه این دو و بیش از آنست
که چیزی از هر سه با یکدیگر در نقطه از نقط البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند هر شب بزودی مرکز تدویر
قمر که بحرکت حاملی متحرک است بیست چهار درجه و بیست و هفت دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند
و اوج بحرکت مایل و جوزهر بمقدار یازده درجه و هفده دقیقه بخلاف توالی از آن مراتب
و چون این هر هفت نقطه حامل اند بمقدار مذکور حرکت مرکز تدویر را رد کنند پس بعد مرکز تدویر
از خط وسطی بیست و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لامحاله بهمین مقدار مرکز تدویر نزدیکتر از
اوج قمر از تحیر و مابین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر هفده درجه و یازده دقیقه و
این جهت است که حرکت حامل را بعد مرکز خوانند یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسطی مرکز
مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر
قمر

قمر همیشه در اجتماع استقبال وسطی در اوج باشد و قمر تربیعی که او را با خط وسطی تمس افتد در حضیض
و ربطی که ماه را با آفتاب است در باب سیم موجود است همین است پس مرکز تدویر در هر ماه
قمر با اوج و قمر با حضیض رسد و آنکه مصنف بکاری مرکز تدویر و ذکر قمر که و از ذکر اجتماع و
استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین از تربیع مراد از تربیع حقیقی
نه وسطی ظاهر است که قصد تقریب کرده **باب نهم** در معرفت طالع اجتماع و استقبال و قمر
ایشان طالع در اصطلاح قوم جزوی است از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی
باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان ولادت شخصی باشد آنرا طالع آن شخص
گویند و اگر در اول سال شمسی باشد آنرا طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر آنرا بآن وقت اضافه
کنند و آنچه بر افق غربی باشد در آن وقت هم از منطقة البروج آنرا سابع گویند و آنچه از
منطقة البروج در آن وقت بر دائره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آنرا عاشر
گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بتوالی آنرا ثانی یا
گویند و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث و همچنین تا آنکه ثانی عشر متصل بطالع باشد و نصف
این اجزا بر حسب حال آنست که اهل تنجیم فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند و آنرا البیوت
خوانند و این تقسیم بسیار قدیم و عظیم باشد یکی از جمله آنست که مبدا قسم اول
و هفتم که طالع و سابع است گذرد و دیگری نصف النهار که مبدا قسم دهم و چهارم که

عاشر و رابع است گذرد و قوم در مبادی این بیوت اربعه که از این دوازده بحصول میرسد
اصلا خلافی نیست و لیکن امصر میان آنها متعین نیست اما در مبادی سایر بیوت خلاف
کرده اند آنچه جمهور بر آنند آنست که نصف قوس النهار جزء طالع و نصف قوس اللیل
آنرا بسه قسم قسمت می کنند و دوایر میول بمبادی اقسام بگذرانند و آنچه مخترع استاد ابا
ریحان بیرونی است که آنرا مراکز مخفی خوانند آنست که هر یک از اربع دایره اول بیوت
دایره باشد که بیست الاس و بیست القنع و هر نقطه مشرق و مغرب گذرد و دوایر عظام
بمبادی این اقسام بگذرانند بشرطی که مار باشند بنقطه شمال و جنوب که هر نقطه تقاطع
دایره نصف النهار واقع است و آنچه معتقد جمهور حاسبان است آنست که هر یک از هر قوس افقی را
که واقع است میان جزء طالع است و نقطه جنوب و شمال بسه قسم قسمت می کنند و هر ابر اربع
بمبادی آن اقسام بگذرانند و این طریق محققین تزییف کرده اند چه اگر منطقة البروج
بیست الاس گذرد باین طریق تسویة البیوت متیسر نگردد و آنچه مستعمل مغربیان است
که هر یک از هر قوس را از منطقة البروج که واقع است میان افق و نصف النهار بسه قسم
قسمت می کنند و بمبادی آن اقسام دوایر عرضیه بگذرانند و جمیع منطقة البروج بدوایر مفروضه
یکی از این طریق بدوازده قسم قسمت می کنند هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای اقسام را مراکز
بیوت خوانند و ابتدا از طالع که بر توالی شمرند و جمیع نشانها بدور یا مرتبع بکشند و در آن

هر دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم بحسب علامات مختلف است و بالجمله آنرا بر وجهی رسم کنند
که متصل باشد یعنی از این خانها بعضی دیگر و خانه هر از دهم که آخر بیوت است متصل
بخانه اول باشد و در هر خانه درجه اول یکی از بیوت هر دوازده گانه یعنی قوسی از
منطقة البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز آن خانه بر توالی ثبت کنند و موضع
کواکب سیاره و عقدتین قمر در هر خانه از آن خانها که افتد نیز ثبت کنند و آنرا
یعنی الشکل را که خوانند که ماخوذ است از ریح معوجه زه یا ریحه و لیکن جهت
بنا یا نزد در استوای علامات بآن راجع است و در صحیح مذکور است که اصح گفته است
که بر حرف ظاهر است که لفظ ریح علی الاصل است یا معرب بعضی گفته اند که زا که منتسب است
از زائیش بقرینه آنکه اکثر استعمال آن در موالید است اما جزء اجتماع جزوی است از
منطقة البروج که در آن جزء اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیرین در آن
متحد باشند و جزء استقبال جزوی است از منطقة البروج که در آن جزء و استقبال واقع
باشد و در تحت استقبال در هر جزء متقابل متحقق نشود و لیکن چون احد الجزءین را ثبت
نمایند آن جزء دیگر بمقابله معلوم شود پس اگر استقبال در اول جزء استقبال موضع
آفتاب باشد بحکم آنکه در این هنگام آفتاب فوق الارض باشد و این
جزء فوق الارض را در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب باشد موضع فر جزء

اجتماع و استقبال	ل	لو	مه	ر	لح	سه	لو	شر	ور	کله	بحر

استقبال چه درین وقت آن جزو که موضع قمر است وقت الاوفق باشد و اگر اتفاق
افتد که استقبال در احد طرفی تحقیق نباشد و بیت درین حالت جزء استقبال موضع کنند
نیز چه برای مشرق باشد و در تقویم نام و شب طالع و عاشر اجتماع و استقبال مفروض جزو
ایشان در جدول باید دید و بعضی جدول انتقالات کلیه بیاورند بآن طرف که اول علامت
اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامت اوزیاب متعدد یکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی
هلالیه پس اسم شهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب که در آن اجتماع و استقبال
بسه رقم وضع کنند اول رقم برج جزء و درجه سیم دقیقه و برین قیاس یعنی بر قیاس طالع هر یک از
عاشر و جزو را بسه رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شد هر آینه سابع و رابع بتمامه معلوم
شد چه سابع مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر لاینحل و چون خواهند که ارقام کلیه هر یک
از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامت ایشان بنویسند و علامت آنها اینست
ته ساعات لح طالع شر عاشر و الجزو سا مرصد طی بالف لام ثبت کنند پس حرف مرتبه
پس ارقام برج متعلق است پس ارقام درجه و دقیقه که بعضی است و گاه باشد که بجهت تزیین و تخفیف کتب
علامت اوزیاب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال درین جدول بیاورند
چه کم از صفحه پس معلوم نشود زیرا که مقابله و مقارنه نمی کند در صفحه پسری یا زیاده هر یک
روز و اقصی عبارت از اجتماع و استقبال است کما سبق و بعضی منجمان در تقاویم

نامه

نامه چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند جهت هر اجتماع و استقبال علیحده از آنچه وضع کنند
یک در صفحه یمنی و دیگری در اول صفحه پسری و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه
پسری وضع کنند و چون نصف ظاهر کند و نصف خفی منطقة البروج بدایره نصف النهار در
اغلب اوقات بود قمر مختلف منقلب لاجرم گاه باشد که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع
باشد بحسب واقع عاشر نباشد بحسب آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی
دایره نصف النهار باشد و درین حال در اکثر معمور برج نهم طالع عاشر باشد و در طرف
غربی او باشد درین حال در اکثر مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلدی قاهره
هر آینه منتهی الاقات و البلیقه هر گاه طالع بیست پنجدرجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج
عقرب باشد اما بحسب درجه برج قوس آید که برج یازدهم است و چه درین اوان بر دایره
نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این هنگام بسبب این اختلاف در عقرب
بیست و هم و در آنچه چنین نویسند من ح یعنی عاشر که برج عقرب است بحسب عدد از برج قوس
نهم درجه است بحسب عدد و ایضا در بلدی قاهره هر گاه سه درجه ثور طالع باشد
عاشر بحسب عدد دلو باشد اما بحسب عدد بیست درجه جدی افتد که برج نهم است چه در اینوقت
کمر بر دایره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او و درین هنگام چنین نویسند
من ح یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد از برج جدی بیست درجه است بحسب عدد و رابع که

که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل این اختلاف که گفتیم در خانهای غیر از
طالع و سابع نیز واقع شود و چون در الرتبة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم باشد
هر آینه گاه باشد که مرکز جرم پیچه در برج سیم نیست واقع شود یا مرکز او بیت در یکی برج
افتد و باین سبب بعضی یا اکثری از بیوت بحسب عدد و عمل بر قدیم عاشر مختلف شود مثلا چون
همان بیست پنجدرجه دلو که مقصد متقدم او کرده در بلدی مذکور طالع باشد بیت حادی عاشر
که بحسب علم قوس است بحسب عدد درجه جدی واقع شود پس آنرا درین هنگام چنین باید
نوشت ا من ه و بیت ثانی که بحسب علم است بحسب عدد اول درجه حمل افتد پس
آنرا درین حال چنین باید نوشت ا من ا و بیت ثالث که بحسب عدد و عمل است بحسب عدد
پنجدرجه ثور افتد پس آنرا چنین باید نوشت ا من ا و بیوت نظر آنست که خامس و ثامن
و تاسع است نیز برین قیاس بود و چون نقطه طالع مبدا تقسیم بیوت است در و اختلاف
نباشد و همچنین در سابع چه مقابل او است باب دهم در معرفت نطاقات کواکب
سبعه و طیور و حشرات خمسه متحیره و رویت آنها اولا باید دانست که در تخت خارج
مرکز دایره موهومه را که آفتاب بران حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و
همچنین در تخت حامل هر کوکب دایره را که مرکز تدویر بران میحرکت منطقه حامل آن کوکب
گویند و در تخت تدویر نیز دایره موهومه را که مرکز کوکب بحرکت تدویر بر آن حرکت کند

منطقه

آن کوکب
منطقه تدویر گویند و اهل این صناعت منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه
حوامل سایر کواکب و منطقه تدویر آنها بچهار قسم کرده اند بر وجهی که هر قسم نطاقی که
متدوی از اعظمست از روی قسم تحتانی که هم متدوی اند و آن اقسام را نطاقات خوانند
اغلب معنی قول معلم که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک
خارج مرکز هر یک چهار نطاقست که آنرا نطاقات اوجی گویند و هر یک از خمسه متحیره
و قمر را که ذی تدویر اند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و آنرا نطاقات
تدویری گویند و نطاق و منطقه یک معنی اند و بعضی گویند که منطقه خاص است از
نطاق چه نطاق در لغت هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند
متعارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق برین اقسام از قبیل اطلاق کل است
بر جزء و بعید نیست نماند که بعضی در تقسیم نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف
میسر را معتبر کنند ابعاد گویند که مبدا نطاق اول در هر فلک چه بر نقطه اوج
منطقه ایشان است بمرکز عالم و مبدا نطاق سیم نیز دیگر نقطه هم از منطقه ایشان است بمرکز
عالم و معتبر آن میباید که مبدا نطاق اول در هر فلک آنجا که حرکت هر یک است بمرکز
عالم در کمال بطو و پس بحسب هر دو رای نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض
و در تدویر ذروه و حضیض مریخ کما لا یخفی علی من له علم الهیئة و مبدا نطاق دوم

وچهارم که معتبر کنند ابعاد را نقطه بعد اوسط باشد بحسب مسافت یعنی بعدی که واسطه باشد
میان بعد ابعد و بعد اقرب و کنند در خارج مرکز را نقطه تقاطع منطقه او است با
دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر را نقطه تقاطع
محیط او است با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد
معتبران سیر را بعد ابعد و اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضع که اینجا حرکت سریع باشد و بطی
و آن در تدویر را نقطه تماس منطقه او است با خط که از مرکز عالم بجانب او آید
و در خارج مرکز نیز و عطارد دو طرف خطی که از مرکز عالم عمود شود بر خط مار با وج و حضیض
و در حاصل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حاصل خارج شود بر قطری که بر اوج
و حضیض ایشان گذرد و در حاصل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط ماره با وج و حضیض
بمقدار او از نقطه همان خط که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض بمقدار یازده جزو
و ثلثان جزو است تقریبا اجزایی که نصف قطر فلک مایل او نصف باشد و برهان
هندسی بر اینها اقامت کرده اند لکن ابراهیم آن اینجا مناسبت نیست و نطاق اول اوجی آن
بود که چون آفتاب یا مرکز تدویر را سیر کواکب از اوج گذرد در وسط باشد و بایستی بر توالی حرکت
خارج مرکز و نطاق اول تدویری آنکه چون مرکز کوکب از دو وتر مرئی گذرد در وسط باشد
و بایستی بر توالی حرکت تدویر و کوکب در نطاق اول و چهارم بهابط بود و در نطاق سیم

بنابران معلوم شده
دو اعطارد با مرتفع
۱۲

و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستعلی بود و در نطاق چهارم و سیم منخفض باشد
اینها را از جمله قوة و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب نوزدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی
و درین فصل تصور آنچه گفتیم توان نمود تا تعریف

و در تقویم تمام نطاقات اوجی و تدویری کواکب را باعتبار کنند ابعاد یا مسیر هر کدام
اختیار کرده باشند در صفحه یعنی در سر جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که در
سر هر ماه از ماهها تا چند مرکز تدویر هر کوکب در کدام نطاق اوجی و کوکب چند در کدام نطاق
تدویر است و علامات اینها یعنی علامات اینها هر یک از نطاقات اوجی و تدویری
اینست قاد نطاق اوجی قبح نطاق چهارم اوجی قار نطاق اول تدویری قبر
اول

نطاق چهارم تدویری قدر نطاق چهارم تدویری قدر نطاق سیم تدویری قدر نطاق چهارم تدویری
که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاق باشد و در نصف النهار
دیگر که بعد از آن است نطاق دیگر باشد و علامت این نطاق اگر با او منتقل شد
در مابین این دو نصف النهار در آنندی تقویم تمام کوکب بیابند تا معلوم شود که مرکز تدویر
یا کوکب در شب نوزدهم بآن نطاق انتقال کرد و چون حرکت فلک قمر اسرع است از فلک
سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاقات قمر و جداول یا ریک در طرفین جداول تقویم او
بیوفتد و در یا که در طرف یمین تقویم او است عدد نطاق اوجی و در دیگری که
در طرف یسار است عدد نطاق تدویری او ثبت کنند چه اگر در آنندی تقویم او ثبت
کنند چنانکه در سایر کواکب اقدام در آن جداول بسبب مغشوش و درهم رفته شود اما ظهور و خفا
خمسه متحیره مراد از ظهور کوکب اول ظهوریست که او را باشد در یا از طرف شب بعد
از آنکه در تحت شعاع آفتاب مخفی بود باشد و مراد از خفای کوکب اول در آمدن او است
در تحت شعاع آفتاب بر وجهی که اصلا مرئی نبود در یا از طرف شب بعد از آنکه
او را ظهور بود باشد و مخفی نماند که ظهور و خفای کواکب مختلف باشد بسبب کثرت و قلت
بعد از زمین و سبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطو و بسبب کثرت
مطالع و مغارب اجزای بروج و قلت او اگرچه صفت ولدودت او و حدت و کلال

بصر

بصر را نیز درین باب دخلست لکن آنرا اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفا آنست که هر یک از کواکب
علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مخفی شوند و بعد از آن چند روز در مشرق ظاهر شوند
بسبب آنکه چون شمس را مقابله کوکب علوی منصرف شود هر یوم بواسطه سرعت در طلوع بر
کوکب سبقت گیرد و روز بروز متقارب باشد تا بعد نهایت درجه آید و کوکب را
درین حال مغرب با آفتاب شود که نزدیک باقی غروب مرئی شود و هر چند بر آید
نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع آفتاب مختفی شود و درین حال او را مقهور
و تحت الشعاع خوانند که محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب اسرع است از و بگذرد
و او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبه نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقدار
از یکدیگر دور شوند کوکب صباح در مشرق بنظر آید و آنرا ظهور گویند بعد لوان او را مشرقی
خوانند که بعد میان او و آفتاب بقدر درجه شود و چون از و بگذرد نه مشرقی باشد نه
مغربی که بعد از مقابله با زحل تقریب رسد که نقدر درجه است و حالت اول عود کند
و بعضی حد تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و احتراق ایشان یعنی کواکب علویه در اواسط
ایام استقامت باشد پیدا نیست که قاعده ازل بتقدیر الهی از یا چنان حکم است که دانا
بعد کوکب علویه از ذروه تدویر ایشان نسبت با جزای تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است
از آفتاب نسبت با جزای فلک البروج و چون چنین بود دانا کواکب علویه را احتراق

در دوازده تدویر بود که وسط ایام استقامت است و مقابله آفتاب در حضیض وسط ایام
رجعت و این هر دو تقریبست و لهذا معصوم اوسط گفته است و رابطه علویه با آفتاب
که در باب سیم و عاشر مذکور است بدان اینست و هر یک از سفلیین تقریباً دو وسط از ایام استقامت
که وصول آن است بذروه تدویر و وسط از ایام رجعت تقریب که وقت وصول آن است
بحضیض تدویر محترق گویند بیانی که قبل از این در باب هفتم مذکور ساختیم و در اغلب اوقات
پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند که آنرا اختفای صباحی گویند
و بعد از آن احتراق در مغرب ظاهر شوند که آنرا ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب
اوقات پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که آنرا اختفای مسائی گویند
و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شوند که آنرا ظهور صباحی گویند و سر این اوضاع
آنست که هر یک از این کواکب در حال ظهور صباحی چند علاء تدویر جهت استقبال کنند
هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب درین حال بقدر حرکت
اعلاء تدویر بر توالی بر حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی قرب طلوع آفتاب
مختفی گردد و بعد از آن چند روز بدوره رسد که محل وسط ایام استقامت محترق نشود پس از وسط
استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت گیرد و چون مقدار این از آفتاب جدا شود
شب نگاه در مغرب ظاهر شود و آنرا درین حال مغرب خوانند و هر چند بر آید کواکب

لذا آفتاب

از آفتاب جدا تر شود چنانکه هر شام آنرا ارتفاع از شام بیشتر میبینند تا بقدر آنکه مقتضی
نصف قطر تدویر او باشد برسد و آنرا بر باطاعظم و حد تقریب آنکواکب گویند
و چون از آن کوکب بگذرد باسفل تدویر انتقال کند که بر خلاف آنالیه متحرک است پس روز
بروز نزدیک بآفتاب شود چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق
غربی بجهت ارتفاع آفتاب در آید و در آنگاه او بحضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت
است و لاجرم آنجا محترق گردد و بعد از آن بقدر حرکه اسفل تدویر که بر خلاف
توالیست بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون مقدار از آفتاب جدا شوند باید که
در افق شرقی ظاهر گردد و آنرا در اینجا مشرقی خوانند و هر چند بر آید از آفتاب
جدا تر شود چنانکه هر صبح او را ارتفاع از صبح بیشتر یابند تا بآنکه بر باطاعظم و حد
تشریق رسد پس تا باستقبال نجم و حاله او عود کند و اهل احکام تشریق کوکب
علوی و تغریب کوکب سفلی را از جمله آیات دانند اما قید اغلب بجهت آنست که گاه
باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را ظاهر نمیبینند ظاهر شود اگر چند
بر باطاعظم رسیده باشد و همچنین مختفی نماید تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه
مطالع بود پس او را قبل از احتراق وسط استقامت در آنجا خفا نیز نباشد
چه تحقیق خفا بعد از ظهور بود و اتفاقاً گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت

اگرچه مرور او در مغرب باید ظاهر نشود هر چند آنجا نیز بر باطاعظم رسیده باشد و همچنین مختفی
نماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق
وسط رجعت در آنجا خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق
مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع شود و حرض نیابد پس در اینجا قبل از
احتراق وسط رجعت نه مختفی شده باشد در مغرب و بعد از آن احتراق نه ظاهر در مشرق
و ازین بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهت تخلف
احوال زهره و عطارد است و پس در ظهور خفای وسط رجعت تخلف احوال زهره و عطارد
هر دو در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره را در میدان انتقالات کتابها زایچه روز
مفروض که صبح یا شام آنکوکب را خفا یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت
ظهور را باشد و از خفا خ و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را مختفی بعلامت خفا یا ظهور
نویسند و در بعضی تقاویم هر دو را مصرح نویسند و علامت کوکب را منفرده پس
اگر ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن یا در یمین آن پس اگر ظهور یا خفا غرب
نویسند و اگر مغربی باشد نویسند و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ صباحی و مسائی
نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی ثوابت متهوره نمینویسند بجهت آنکه
اکثری از طوایف را بظهور و خفای ثوابت متهوره احتیاج هست چه اهل اعداد

علامات بعضی از اعمال خمسه متحیره بوقت ظهور یا خفای کوکب مساحت اند که در خواص موافق
آنعمل باشد و کبیر کران هم در عمل اکسیر بظهور یا خفای کوکب ثوابت مفید باشند و بعضی
از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس و سپیدن اشجار و قطع عصارات
و اثمار ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند که اعمال مذکوره را در آن وقت آب
و اولی دانند و اطبا نیز در فصد و مسهل و غیر آن با این امور مفید باشند و از ثوابت
متهوره ظهور شعری یمانی و سهیل را بیشتر ثبت کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری
یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برجست و از آن بر حوادث آتیه عالم استدلال کنند
و بعضی دیگر از اول ترعدی که بعد از ظهور شعری یمانی واقع شود ملاحظه موضع قمر نمایند
و از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل آن در رساله که مصنف در علم فلاحت
نوشته مذکور است و در بعضی بلاد بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری یمانی یکی دو
یا یکماه از هر تخم که داعیه زراعت آن دارند و در موضع بکارند و در وقت
ظهور شعری یمانی ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشند گویند تخم در آن زمین
حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیکو نباید و بظهور سهیل خفی بسیار
مقید اند چه در بعضی بلاد ابتدای زراعت کنند و ابتدای قطع فصلات تا بآنکه شود
و قطع بعضی اشجار و افکنند میوه نیز در وقت ظهور سهیل کنند و بعضی چون سهیل ظاهر شود

از لون او حرکت کرد از شعشعه نور او ظاهر میشود بر حوادث آفاق استدلال نمایند
و بجای ظهور و خفا درین کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت
در عین طلوع بود و خفا در عین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد
که این هم امر در ایشان بعکس یافت میشود کما عرف فیما سبق اما رؤیت هلال بعرف
اهل نجوم عبارتست از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آنچنانست که قمر جسمیست
کثیف صیقلی پس از آفتاب کسب نور نمایند و بحسب صقالت نور از و منعکس شود بر سطح
ارض افتد و آنرا آفتاب گویند و چون هم نیز کروی الشکل اند و چنانکه در ابعاد
و اجرام مبین شد اجرام شمس اعظم از جرم قمر هر آینه نصف بیشتر از کره قمر مستضیء باشد
بضیاء آفتاب و نصف کره مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر
مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطو و ابرخس حکیم در کتاب جرم النیرین مبرهن
ساخته است و آنرا دایره ضیا و ظلام خوانند و مخروط شعاعی بعد در حین مشاهده
چون محیط کره قمر شد حاس نصف کمتر از کره قمر نبود آنرا نصف مرئی گویند و نصف
مستتر را که حاس نتواند غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره
بود که آنرا دایره رؤیت خوانند و اینها همه در کتاب مناظر اقلیدس بر برهان معلوم
شده است و این هم دایره بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند
و در وقت

و در وقت اجتماع قطعه ظلمانی ماه بجانب ارض بود و نور آنی بجانب آفتاب و درین وقت
باهم منطبق باشند بر یکدیگر یا متوازی نقرب و چون اجتماع آنی نبود هر آینه هم دایره منقطع
یکدیگر شوند و قطعه از آنی بجانب ارض میگذرند و لحظه فلحظه متزاید شود تا بحدی که از یک جانب ماه
که محاذی آفتاب است نمایان شود و آن هلال باشد و اهل این فن وقت رسیدن قمر را بحد رؤیت
هلال موقوف بر خمسه دانند که یافت قمر بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم بلندی و پستی
هلال و کثرت و قلت مکث او فوق الافق از آن کنند و دیگری را بعد سوا و تاریکی
و روشنی هلال را از آن قیاس کنند لیکن درین هم نزد ما خلاف کرده اند آنچه متعارف
و مستدل است اینست که مصنف میفرماید که تجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون
بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر نه ساعت که مقدار ده درجه معدل
النهار است و آنرا بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض
اعم از آنکه ده درجه باشد یا کمتر یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزای
معدل النهار است بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور زیادتی یا نقصان بعد بین الغروب معدل میشود
چنانکه بر اهل علم مخفی نیست و ایضاً چون وقت غروب آفتاب بعد میان نقوم هم نیز که آنرا
بعد سوا گویند ما بین ده درجه و هم از ده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی بود و یا نه
پس اگر البعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال توان کرد لکن اشتراط
قم

گفته اند که اگر مقدار یک قمر از نصف دایره کمتر باشد که هلال دیده شود خصوصاً که عرض قمر در آن وقت
شمالی باشد اما اگر بعد معدل میان هم از ده درجه و هفده درجه باشد هلال معتدل بینند و اگر از آن
بگذرد و بلند و ظاهر بینند و بعد بین النقوین را بعد سوا گویند بحسب قمر که بحسب اجزای منطقة البروج
که آنرا بمنزله متساوی گرفته اند و اجزای معدل النهار را باین نسبت کرده کیفیت تفاوت و بعد آنکه رؤیت
هلال باختلاف آفاق مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن اقرب باشد بنصاب رؤیت هلال کمتر
است و در تقویم پیش از اوراق هم الکواکب جدول بیاورند و در آن بعد معدل و بعد سوا در
اول هر ماه استخراج کرده در کتب هم از ماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از
اول ماه غروب آفتاب باشد که قریب رؤیت هلال بعد در قمر یک درجه هم دقیقه و کیفیت هلال
از روشنی و تاریکی در فوق حد اعتدال که منتهاست از بعد معدل و بعد سوا در آن جدول
بیاورند و در بعضی تقاویم اینها را در کتب صغیر یعنی بحسب هر ماه که در آن صفحه نوشته باشند ثبت کنند و نویسند
و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند در آن
جدول که قبل از اوراق هم الکواکب نوشته باشند یا در کتب صغیر یعنی در عرض از ثبت عرض قمر است
که در بعضی اوقات نه دانا چنانکه بعضی گمان برده اند بلکه عرض قمر شمالی است در شمال مغرب آفتاب
غارب شود و جنوبی بود در جنوب آن و چون او معلوم کرده اند که هلال هر مستهل بود
و صحیح نماید که آنچه مصنف فرمود که بعدین و عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده در جدول
ثبت

ثبت پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی و غیرها ایراد نمایند و آن
شب را غره ماه نویسند و دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد لابدی نویسند و آن شب را سلخ دانند
و باید دانست که آنچه درین زمان در صفحه یعنی تقاویم تا قمر ثبت مینمایند اینست که درین ابواب
مذکور شده چه درین عصر از ایام التفات اهل روزگار بعلم رصد متجاوز است هر سال بر تدقیق و تصحیح
بر تحقیق تصحیح دلائل مرتب استخراج تقویم تام کمر میشوند و متعلقات صفحه یعنی نگاه را از زیاده
یا نصد و نوزده جلد یا باقی قصد نمایند بحفظ اسکاعن الآفات والبلیات ایا الابد الاکرام
که بعضی از زوایدی که بعد از این معلوم خواهد شد بر این کتاب قلمی کرده اگر که اخراق مطالعه
و مباحثه این کتاب بحث مشتمل محتاج بتقویم تام نباشند والله الموفق
وعلمه الکمال فی جمیع الاوان والازمان
جلد ده بالتمام رسید

باب یازدهم

در معرفت انتقال قمر و مخاصمات و حالات او و چون معلوم از بیان معرفت صفحه گذشته فارغ شد شروع نمودم
در بیان متعلقات صفحه دیگر پس بدانکه در صفحه دیگر دو جدول لام است بیع و لام عربا هلالیه
اعلام کنند بجهت تعیین وقت هر یک از مناسبات این صفحه از غیر النقات و رجوع بصفحه دیگر و بسبب تعیین
هلالیه اشهر ایام است و اشتباه او بر هر قمر اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدول
دیگر بیارند و در ذکر انتقال قمر از برجی بیرجی یا از اهرا روزی که در آن روز یا در شب بعد از آن
روز آن انتقال واقع بشد ثبت کنند بجای رقم یکی رقم برج منتقل الیه هم رقم ساعت سیم دقیقه
از آن روز یا شب بعد از آن روز که در آن انتقال است و اگر بشد چهارم رقم آن روز یا آن شب
و گاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم نجم و دائره در تقویم قمری رقم دقیقه نویسند و
بجهت تسمیه و تکلیف کتابت برقم ساعت اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهت اهم برج علیحده جدولی بیارند
که فهم انتقال قمر از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه را در ازای آن روز ثبت نمایند و اگر بعد
واقع شود در روز بعد از آن و علامت او در این صفحه باشد که علامت از نهار است و از شب
هلال که علامت لیل است و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیارند بجهت تمامی حاجات
قمر و کواکب و اسماء ان کواکب و ملحق بحرف اگر بمعنی الیه است در مستطیلی که در فوق جدول اول مذکور است
بنویسند و ابتدا بقمر کنند بعد از آن متحیره را بترتیب افلاک ابتدا از زحل بیاورند
پس

پس در ازای هر روزی نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر با کواکب باشد
از نظرات خمسه در جدول از کواکب بضع کنند بجای رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و با
بر قیاس انتقال قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم هم علامت روز یا شب و اگر دقیقه متروک
باشد علامت سیم علامت روز یا شب و قمر را با کواکب دیگر اگرچه نظر تحقیق نکند ثبت
آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر نزد جمهور نشان است می بینند او با راس و می بینند
او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن او بدرجه هبوط و رسیدن باول طریقه محرقه
و آن نیز چهارده درجه است که در مابین درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و از آن
جهت است که اول را طریقه محرقه خوانند و رسیدن باول طریقه محرقه و آن نیز چهارده درجه است
که در مابین درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است و از این جهت است که او را طریقه
محرقه خوانند و رسیدن باول طریقه محرقه و آن نیز چهارده درجه است که در مابین درجه هبوط
آفتاب و درجه هبوط قمر است و از آنجهت طریقه محرقه اگر درجه شرف زحل و چهارده درجه از حمل
مریخ و احد در این درجات است این درجات را طریقه محرقه خوانند و درجات حدود کواکب
بعد از این در باب هفدهم معلوم کنند انشاء الله تعالی و بعضی می بینند قمر با یکدیگر و انصال رسیدن و بعد
و حوالی تحت الشعاع یعنی وقتی که بیاید تقویم او و تقویم آفتاب هم اندر درجه باشد و آنرا مبدا الحاق
نگویند از جمله حالات قمر نمرند و گفته که متوهمست که او را سیر است معکوس یعنی بر خلاف

توابا و در یکصد و چهل و چهار سال شمسی ماه تمام کند و برجی در دوازده سال و دو درجه
در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کیومرث موجود است اما مرئی نیست لهذا
مولانا قطب الملة والدین الشیرازی در کتاب شرح فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک
عطارد اثبات کرده اند بجای فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس جعلنا قائلین علی
علماء التقدیر من اهل الحکام او را الحس دانند چنانچه فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام
و شمس بر صفت پیری نویسند او را در هر ماه از ماههای جلالی بیرند بجای رقم اول
برج حمل ۱۰ درجه سیزده دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثنای مجاز
قرد مجری هر روزی که قمر را این حالات درین روز یا شب یا بعد از آن روز
واقع شود در جدول یا از جدول مجازات که خالی باشد بسرخی یا بلونی دیگر غیر لون
بجای رقم یا سه رقم بطریق مجازات وضع کنند و اگر هیچ جدول خالی نباشد در خارج
جداول نویسند و بعضی علیحده جدولی بعد از جدول مجازات بجهت حالات بیاورند
و علامات نظرات و نزول و هبوط در شیر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامات
محل سعد یا راست مصحح باشد و با ذنب مصحح و با کید مصحح و بعضی محل سعد یا کید مصحح نویسند و
بعضی برانی صورت مصحح و علامات طریقه محترقه باشد و علامات تحت الشعاع و در
تقویم رسیدن قمر را بمبدا فروج الشعاع بمنزلت کند و آن وقتی که بعد میان تقویم او
و الشمس

و آفتاب بعد از اجتماع بمنتهای حد از ده درجه رسد و علامتش اینست ح و میزه را
مصحح نویسند و گاه باشد که در بعضی تقویمها علامت محل سعد یا راس سه نویسند
و با ذنب ت و علامت تحت الشعاع ح و علامت میزه ه **باب چهاردهم**
در معرفت منازل قمر و ساعات لیست منازل قمر عبارتست از مسافتی که قمر در مدت
مدوره خاص بخود قطع کند چند یکی در هر شبانروزی در منزلی باشد تقریب جهت قمر سکونی
در مدت بیست هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط آن ثلث کرده اند و منازل را
بیست هفت گرفته اند اما عرب و اهل یمن تمیم قمر ثلث کرده اند و منازل را بیست و سه عدد
کرده اند و علامت منازل کوکبی گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد
و خواه نباشد و اسم هر یک از آن علامات اخذ کنند و جهت قمر مقارن یکی از آن علامات
شود پس اگر آن علامات کوکبی باشد گویند فلانجه و کانجه ای و الجهه و علیه و بآن تفال کنند و اگر
ستاره نباشد گویند عدل القمر و بآن تفال کنند و بعضی از جمهور مفسرین بر آنند که مراد از
منازل در آیه و قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقع است همین
منازل است اما اهل حساب فلک را بنظر منطقة البروج را بر بیست قسم قسمت وی تقسیم کرده اند
ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتبار آن منزلیست از منازل قمر معتبر در استیفای
قمر باشد و چون بروج دوازده است و منازل بیست حصه هر برجی ۱ منزل و ثلثی

باشد تا لایخ عالمی شب ۱۲ این منازل بهمان صفت که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و اوساط
انتقال کواکب تغییر ندهند هم چنانکه در بروج و آن بر ترتیب نیست **شرطین** منزل اول بود
و علامات آن ۳ ستاره است روشن بر اشراط حمل از وسط قدر ثالث و بعد ایشان از یکدیگر
یک ذراع بود و علامات و بقرب احد ها ستاره ایست تاریک و بعضی از عرب آنرا داخل دانند
و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین نحو است ۰ **بطین** منزل دوم بود و فتح
را مهمله در لغت بمعنی علامت است ۰ **ثریا** منزل سیم است و آنرا عوام پروین و پرون خوانند و علامت آن شش
ستاره است متقارب بدین صورت ۰ و در روایت است که بعضی ماهیان آنرا علیه و آنکه
آنرا هفت شمرده اند از آنجمله جابر مرصود است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس
و سلطان المنجمین و رایح جدید همه را از قدر خامس شمرده و موقع این کواکب کوهان قوس است
و بعضی گمان برده اند که دنبه حمل است سمیری گوید که اند و آنرا ثریا بجهت آن گویند که
باران که در طلوع او واقع شود بزعم عرب اما رات آن باران است و سبب کثرت گیاه
بود و آن تصغیر ثروی است مشتق از ثروة بمعنی کثرت ۰ و تصغیر آن بجهت تصغیر کوکب
ادهمست

ادهمست و ثریا را عرب النجم و نجم الثریا نیز خوانند **دبران** منزل چهارم بود و علامت
آن ستاره ایست روشن از قدر اول که بسرخی گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریک تر همه
از قدر ثالث برین صورت ۰ و بعضی تشبیه کرده اند آنرا بصورت هفت از ارقام هندیه
و آن ستاره روشن که بر یکطرف بود بمنزله چشم جوزا ثور است و از آنجهت آنرا عین الثور
خوانند و آنکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم ثانی ثور است و آنکه بر زاویه آنست بمنزله بینی
آن ثور است و بدبران بجهت دبور و تعقیب آمده است مرتبا او از آنجهت او را تابع النجم و تالی
النجم و حادی النجم خوانند و آنرا مجدوح نیز گویند و مجدوح بضم میم و کسر دال در لغت چوب را
گویند که حمالت داشته باشد **هقعه** منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خورد است
بیکدیگر متصل مانند سه نقطه که بر سر شب زنند بر صورت ۰ و از آنجهت او را ثانیه
خوانند و بطلیموس هر سه را یک کوکب جا گرفته است و چون بمنزله سر صورت جبار است
آنرا راس الجبار و رأس الجبار نیز خوانند و هقعه در لغت صورت دائره صغیر
سفید باشد بر پهلوی چپ یا بر سر او و اصحاب خیل او را علامت شمامت دانند
هنعه منزل ششم بود صاحب روضة المنجمین گوید که علامت آن ۳ ستاره است بر شکل صورت
جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع و نیم بود و از هقعه بجانب شمال
مایل اند اگر شمالی تر است از اوسط قدر ثالث است و آن دیگری از اوسط قدر رابع

و عرب گویند که پنج ستاره است برین صورت • • • • و اینها در لغت داغی را گویند
که بصورت چوکانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند **ذراع** منزل هفتم بود و علامت
آن چهار ستاره است که بمنزله سر هر یک از توأمین باشند برین صورت • • و هر چهار
از اوسط قدر ثانی دانند و آنرا ذراع مبسوط گویند چه مقدم است طلوع او بر طلوع
ذراع مقبوض که شوشی است یا مرزم او و این هر چهار ذراع بجهت آن گویند که بزعم
عرب هر چهار ستاره ذراع اند و منجمان یکی را از چهار ستاره ذراع مبسوط که اول برابر
راس التوأم مقدم و مقدم الذراعین و آن دیگری را راس التوأم المؤخر و مؤخر الذراعین
خوانند **نثره** منزل هشتم بود و علامت آن صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکب
سمی یا کرد در پایین آن چهار است و آنرا مغلف سرطان خوانند برین صورت • • و بطلیموس
در مجسطی همان مجلف را نثره گفته است اما زعم عرب آنست که نثره بر مؤخر اسد است یعنی
ذراع پیش او و نثره در لغت خلط را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون
آید و خلط اینجا کوکب سحابی است **طرفه** منزل نهم بود و صاحب روضة المنجمین گوید که
علامت آن چهار ستاره است از قدر رابع که بعد آن مقدار یک ذراع یکی که تنها باشد
بر سر اسد و دیگری از کواکب خارج سرطان برین صورت • • اما زعم عرب آنست
که بمنزله چهار چشم اسد اند از اینجهت که طرفه گویند **جبهه** منزل دهم بود و علامت آن

چهار کوکب است بر خط مستقیم که کوکب دو اسد بر سینه • • و ازین کوکب اگر بر جنوب است
اعظم بود چه از قدر اول است و قلب الاسد و ملک آن بود و اگر در شمال است با آن ستاره
که در جنب کوکب اعظم است هر چهار از قدر ثالث اند و آن دیگری آن قدر ثانی و زعم عرب آنست
که این چهار کوکب پیشانی اسد اند و لهذا جبهه گویند **زبره** منزل یازدهم بود و علامت
آن چهار ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورت اسد و بعد
بینهما بقدر چهار ذراع و نیم بود بتخمین برین صورت • • اکثر روشن تر است آنرا اظهر الاسد
خوانند و نزد عرب این چهار ستاره بمنزله زبره اسد است یعنی میان چهار کتف آن **صرفه**
منزل دوازدهم بود و علامت او ستاره ایست از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد
خوانند چه نزد ایشان بمنزله ذنب اسد است و نزد عرب بمنزله دعا یا قفا او و از اینجهت او را قفا الاسد
خوانند و صرفه باینجهت گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف گردد بسبب برودت و در
وقت سقوط او از برودت بحرارت گردد **عوا** منزل سیزدهم بود و علامت آن از پنج ستاره است
یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث برضلع چپ عذرا بر شکل لام که بکطرف لب راست
باشد ابتدا او از برابر صرفه بود و بر سطری بسوی جنوب گرایند و کوکب پنجم بطرف شمال میل کنند تا
فرض مانند زاویه پیدا آنچه و آن کوکب پنجم بطرف شمال میل کند که بزاویه بود آنرا زاویة العوا
گویند و صورتش اینست • • عرب گویند که زاویة العوا اعلاب تعوی خلف الاسد و بعضی گویند

از جهت عطسه که بر اوست عوا گویند حکایت عوت الشیء ای عطسته و عوا الدبر نیز گویند بسبب آنکه چون
او طلوع کند هوا میل بسردی کند **سماک** منزل چهاردهم بود و علامت او یک ستاره است
از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا آنرا سماک اعزل خوانند و صفت او قبل از این در
صور بروج مذکور شد اینجا حاجت تکرار نیست **غفر** منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره
است بر خط مقوس یکی از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل برین صورت • •
و صاحب روضة المنجمین گوید که او را اغفر باین سبب گویند که نزدیکست بزانوی عقرب پس گویا
او را انف نیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که او را باینجهت غفر گویند که در وقت
طلوع او طراوت و نزاوت اشجار از انظار پنهان و پوشیده گردد **زبانا** منزل شانزدهم
بود و علامت آن چهار ستاره است بر هر کفه میزان هر چهار از اکبر قدر ثالث یکی را که در طرف جنوبیست
کفة الجنوبیة گویند و آن دیگر را کفة الشمالیة و صورتش اینست • • و عرب گویند که این چهار
کوکب بر زبانای عقرب واقع اند یعنی بر چهار قرن او **اکلیل** منزل هفدهم بود و علامت آن
سه ستاره است از جنوب تا شمال کشیده بر خط مستقیم هر سه از قدر ثالث برین صورت
• • و چهار پنجم بر زبانای عقرب واقع است از اینجهت او را اکلیل خوانند در لغت عصابه را گویند مزین
بجواهر که بر پیشانی بندد **قلب** منزل هجدهم بود و علامت آن ستاره است سرخ رنگ از قدر
ثانی با چهار ستاره دیگر از جانب او بر هر از قدر ثالث بر خط مقوس در کتف اکلیل
برین صورت

برین صورت • • و او را قلب العقرب گویند که بر محل قلب صورت عقرب و از چهار ستاره طرفین او
بساط خوانند یعنی رگ دل **شوله** منزل نوزدهم بود و علامت آن چهار ستاره است که مابین ذنب
پیشتر بر پیش عقرب هر چهار از قدر ثالث برین صورت • • شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع
شده باشد بر دم و ذوات الاذناب چیزی دم بر داشته باشند و لهذا عقرب را شوله نیز گویند
یعنی دم بردارنده **نعایم** منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستاره متفرق بر مجره و حوالی
آن از صورت راعی برین صورت • • • • و عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب که کشاده
و این هشت کوکب را بهشت شتر مرغ که بآب خوردن آمده باشند و آن چهار را که داخل
مجره اند و از قدر ثالث که نعایم وارده خوانند باینمعنی که در حین آب خوردن اند و
آن چهار را نعایم صادره یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند **بلده** منزل بیست و یکم بود
و علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح که در و هیچ ستاره نیست و عرب از اینجهت
تشبیه کرده اند بهلدة الثعلب یعنی خرابه که روباه چه دائما آن موضع را روباه از خشیش
و خصاصی میدهد **ذابح** منزل بیست و دوم بود و علامت آن چهار ستاره است هر چهار از اصغر
قدر ثالث بکی بر چهار شاخ جدی و بعد چهار گزی باشد و در میان این دو کوکب یک نجوم ستاره
باشد از اصغر قدر خامس و صورت این بر برین نهج • • و عرب کوکب مابین
شاة المذبوح خوانند و آن چهار کوکب طرفین او را که کوبیا در ذبح اند سعد الذابح

منزل بیست و سیم بلع علامت آن هشت ستاره است بر هیئت چپ بصورت ساکب الماء یا کوزه مایل بشمال بلع از
اکبر قدر رابع است و نجم دیگری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در
میان ایشان باشد بر این صورت ۞ و عرب آن ستاره میان را مبلوع گویند و نجم هشت ستاره
که بر حاشیه او در آمده اند که گویا او را فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند که وجه
تسمیه این منزل ببلع آنست که در وقت قفیه یا از خرابی بلع ماء که قمر درین منزل بود سعود
منزل بیست چهارم بلع و علامت او چهار ستاره است از جنوب شمالی بمقدار یک ذراع
از یک دیگر هر یک کوزه یا کوزه ترست و از اصغر قدر ثالث بر مثلث چپ ساکب الماء است
و نجم دیگری که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او بر این صورت ۞ و این چهار ستاره را
سعد السعود گویند بجهة آنکه بزعم ابن سینا آن کوکب که در حال طلوع او سرما بکشند یعنی هوا بارد شود
اخبیه منزل بیست پنجم بلع علامت او چهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء و آنرا
تشبیه کرده اند بپای بط آنکه شبیه تر است از اکبر قدر رابع بلع و بآخر اصغر قدر ثالث بر این صورت
۞ ۞ و عرب میان را سعد خوانند و دیگر آنرا که بر اطراف اویند خبا یعنی خرگاه او
و مجمع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد عرب ده است چهار از آن صورت فرس اعظم است
اول سعد بهایم بلع که بر سر او است چهارم سعد بهام که بر گردن او است سیم سعد بارع
بر سینه او است چهارم سعد ملطی که بر دست او است و چهار دیگر این چهار سعد اند از
منازل

منازل قمر آنکه مذکور شد و هر ستاره دیگر یا سعد یا نحس است که بر دنبال جدی است و دیگر
سعد الملک که بر حاشیه ساکب الماء است و از این سعود بر احوال هوا و غیر از
حکما گفته اند مقدم منزل بیست ششم بلع و علامت آن چهار ستاره است ممسک الفرس
و متن الفرس که اصغر قدر ثانی اند و صفت آن قبل از این در صورت فرس اعظم مذکور شد
مؤخر منزل بیست هفتم بلع و علامت آن چهار ستاره است جناح الفرس و سرة الفرس باشد که
از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن هم آنجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم
و مؤخر را فرغ الدلو المؤخر خوانند چه این چهار ستاره از آن مربع است که ایشان را
دلو خوانند بر این صورت ۞ و فرغ در لغت آن موضع باشد از دلو که آب از و بیرون آید
رشا منزل بیست هشتم بلع و علامت آن ستاره است اوسط و سرخ از قدر ثالث برابر
بطلیموس و از اصغر قدر ثانی بزعم ابن سینا و آنرا جنب الملک خوانند چه از صورت
مرآة الملک است و آنرا بطن الحوت نیز خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حوت بر
میشود از بعضی کوکب مرآة الملک و بعضی کواکب سمکتین که بجهت مشهور است و چون سند
خورد با این کوکب حلقه زده اند مانند رسن بر این صورت ۞ ۞ از اینجهة عرب او را
رشا خوانند چه رشا در لغت رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل چنانست که نیر
که آخر و اظهر منازل قمر است اول او را باید دید و بعد از و بر جانب شرقی از مدار

طلیموس فرس الفرس الذی تحته طرف
کف الفرس عند الفطر الاعلی
بالطرف الاخر صحیح

ماه و بر آن را طلب باید کرد بمقدار یک نیزه و از جانب غرب بمقدار دو نیزه نیز طلب شد
و بطلین میان او و ثریا بود و جمیع آن منازل از بعد معلوم کنند بعد از آن هر منزلی را از طرف شرقی
و غربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند بدین صورت که مرقوم شده و جمیع منازل شبانه روز
شود و بروج را آسان توان شناخت و جمیع بروج شش خانه است بر صورت دایره بروج ادراک توان
کرد ۵ و قمر هر منزلی را از این منازل بیشتر کمتر در یک شبانه روز نقرب قطع کند و وجه تقرب سرعت
و بطی حرکت قمر است چنانکه عقریب ظاهر شود و در تقرب بعد از جدا اول مخارجات قمر جدول باید نمود
و در آنجا باز آمد هر روزی مقدار هم منزلی از نیمه که در نصف نهار آنروز قمر در آن منزل
باشد اعم از آنکه پیش از نصف نهار آنروز بآن منزل منتقل شده باشد یا بعد از آن یا بعد
از نصف نهار روز سابق و جمیع قمر سیر بعد بگاه باشد که در یک نصف النهار روز دیگر منزل
سیم افتاده باشد دیگر منزل در میانه قطع نهد و باین سبب اسم آن منزل مطوی در جدول مکتوب کنند
و در بعضی تقویمها آن منزل را ابلوا دیگر در میانه منزل اول و سیم نویسند و اگر بطی السیر بگاه
باشد که در یک نصف النهار در اول منزلی باشد و در نصف النهار دیگر هنوز در آخر همان منزل
بود و باین سبب اسم آن منزل در آن دیگر نهد و در بعضی تقاویم تا قمر جمع خواهند کرد زیاده تدقیق
کنند انتقال قمر از منزلی بمنزلی باز آید هر روزی که در آن روز یا در آن شب بعد
از آن روز و صبح نهد بیاند بر طریقه انتقال و از برجی ببرجی یعنی اول اسم منزل
منتقل

جدول

منتقل بود نویسند پس قمر ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه پس قمر روز یا شب و این همه حکم منازل همه مطوی نهد
و هیچ کار نهد که گاه باشد که جمیع سیر بطی السیر بود در محاذی یک روز هر منزل مکتوب بکند
یا نهد که در او اید یکی از منازل در آید و در او آخر شب بعد از آن روز از آن منزل برابر
بمنزلی دیگر رود و گاه باشد که چون بطی السیر بود و محاذی یک روز هیچ نوشته نشود
هم چنان خالی بماند بسبب آنکه در او جزئی یکی از منزل در آید و در او اول روز جزئی
بمنزلی دیگر نقل کند و جمیع آفتاب منزلی را قطع کند مراد از منزل اینجا علامت است نه
اقسام یعنی جمیع آفتاب از علامت منزلی مفارقت کند هر آینه آن منزل که همان علامت
پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر گردد و آن ظهور را جمیع ظهور بر بقا و ثابت طلوع گویند
و طلوع هر منزلی را که در موسم مطر عرب آنرا انواء گویند و طلوع آن بقا را بارح و طلوع
هر منزلی را سقوط یا نهد هم آن منزل باشد که آنرا یعنی منزل یا نهد هم هر منزلی را اهدی گویند
و قیب آن منزل گویند آنچه که برج هفتم هر برجی و النظیر آن برج است لکن مخفی نماند که تحقیق
یا نهد هم هر منزل لازم نیاید که دو زیرا که این علامات هر نفس منفصله نیستند و لیکن
مسافت میانه هر دو منزل متراف مثل وی نیست بلکه گاه باشد که نهد هم و گاه باشد
هفدهم سقوط گفته اند مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بعضی آن ظهور است که قبل از این مذکور
شد لا سقوط یعنی آن خفا نباشد بلکه سقوط هر منزلی عبارت است از غروب که او را باسقط

طلوع هر منزلی که در موسم مطر آنرا
انواء گویند و طلوع آن را بارح

در حالت رؤیة بشرط آنکه در غروب باقی از غلبهٔ از آفتاب مرئی نهم باشند و در تقویم
تیم طلوع منازل را در صفحهٔ یمنی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند چنانکه در محاذی
روزی که یکی از منازل را در صباح آن روز ظهور دست دهد علامت طلوع که حرف عین است
ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت طلوع متصل یکی از ایام اصابع و بعضی علامت صباح
صالات بجای علامت طلوع متصل یکی از ایام اصابع نویسند و از طلوع هر منزل تا منزل
سیزده روز بهم لکن چون ثابت بسلک رسد طلوع غفر بعد از چهار روز باشد در طلوع منازل
دیگر همه سیزده سیزده بود و در سایر کسیه بعد از طلوع ثابت طلوع شرطین بچهار روز بهم
و آن ساعات است چنانکه حکمای هندوی نهاده اند هر هفت قبض میکرده و هر بخشی را
بوکیه داده اند و آن را ثبت گرگ نامیده اند و مدت هر بخشی هم از ده ساعت زمانیست
پس مدت تمام هر دو رهنمای چهار ساعت زمانی باشد و ابتداء هر دو از زمان اجتماع چون گیرد
و تا بدو از ده ساعت زمانی منسوب بآفتاب دارند و بعد از آن هم از ده ساعت دیگر زهره
و همچنین بترتیب افلاک هم از ده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و هم از ده ساعت بعد از آن منسوب
بقمر و چون نوبت قمر آخر شود ابتدا از حمل گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد و بعد از آن بطریق
مذکور میگردد تا باجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل گشته و نوبت
بشمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بآفتاب رسد آن را کاهنده ثبت مطلق گویند و نوبت

بمعنی

بمعنی سیر بود کافی اعتماد است و اگر بسبب ساعات محرقه خوانند و در اختیارات مذموم است چنانکه
امام فخر الملة والدین الرازی در اختیارات علائیه از ذوالیس حکیم نقل کرده که ضرر بنا
حال قمر که عطارد محذور است بهت در اختیارات کمتر است از ضرر ساعات بست و ثلث اول
از این هر از ده ساعت دلیل نقصان حیات و ثلث چهارم را دلیل نقصان مال و ثلث
سیم را دلیل حال و این ثلث آخر قلیل القدر باشد زیرا که مجاور نوبت زهره است
و در ثلث آخر نوبت مریخ که چهار ساعت زمانی باشد قبل از ابتداء نوبت آفتاب
گویند در جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم منسوب بکوکب نحس است و هم مجاور نوبت
آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی بیاورند و باز از هر روزی که در آن
روز یا شب بعد از آن ابتداء نوبت آفتاب باشد آن را در آن جدول ثبت کنند بر رقم
یا رقم ساعات گرفته از روز و شب تا هفت نوبت چهارم رقم دقیقه سیم رقم روز و شب و گاه باشد
که رقم دقیقه نویسند و آن ساعات و دقایق که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق
بتقدیر زمانی بود زیرا که اشخاص آن اسهل است گاه باشد که چیزی خواهند که زیاده بدقیق نمایند آن را بعضی
ابتدا نوبت بساعت مستوی بیاورند و در بعضی تقاویم تا سه جدول بیاورند و در یکی ابتدا
نوبت ساعات زمانی ثبت کنند و در دیگری بساعت مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد
که هفت جدول بعد از جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتدا نوبت یکی از کواکب ثبت کنند

باب سیزدهم در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم آنچه دانستن آن واجبست

معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله است تمکن مجتهد نماند که مرصد اوقات صلوة را
اعتقاد او تقیه بمذهب طایفهٔ سنیه بیان نهم و ما آن را بدو لت حمایت قلم آن نواب همیون
شاه موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح آیه الله نمائیم تا حق از باطل جدا
گشته طالبان تحقیق مستفید گردانند انه ولی و حده القوی پس بدید دانست هر بالغ عاقل را
که اول وقت نماز بامداد آن گاهست که صبح صادق ابتدا طلوع کند قید صادق بجهت اخراج
صبح کاذب است که آن را صبح اول و فجر مستطیل و ذنب السرحان نیز گویند و آن اول بیاض بود که
از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد
گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد لقوله لا یغرنکم آذان بلال و لا الفجر المستطیل
و بعد از آن چیزی نوری عریض و منبسط ظاهر شود بنحوی که افق روشن گردد و بیاض اول محل
شود هر آن ابتداء طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت نماز بامداد
وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقهٔ ناجیهٔ امامیه از اول طلوع
تا ظهور سرخی از جانب مشرق افضل در اداء صلوة یومیه اول وقت است لقوله صلی الله
علیه و آله اول رضوان الله و آخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق
جمیع فرق آنگاهست که ابتداء زیادت ظل مقیاس باشد بر فیء زوال اگر فیء زوال

الوقت

دران

دران روز موجود باشد یا ابتداء حدوث ظل اگر در آن روز فیء زوال موجود نباشد
و این در موضعی صورت بندد که آفتاب بسمت راس آن موضع قرار رسید و اول وقت نماز
دیگر آنگاهست که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوای فیء زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس مساوی
شود بمجموع ضعف مقیاس و فیء زوال نهم اگر فیء زوال موجود باشد یا وقتی که مساوی ضعف مقیاس شود
پس اگر موجود نباشد و این بروایت بر مذهب ابوحنیفه است و بر مذهب شافعی و ابی یوسف
و محمد که از تلامذهٔ ابوحنیفه اند و بروایت بر مذهب ابوحنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه
باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوای فیء زوال اما بمذهب قوم امامیه که هر آینه مراد
از ابتداء زوال محو وقت پیش است تا آنمقدار که فرض کرده شود بعد از آن اول
عصر در آید درین حال هر دو وقت مشترک گردد تا آن زمان که غروب مقدار ادای فریضه عصر
باقی ماند و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحق جعفر بن محمد الصادق
علیه الصلوة والسلام اذا زالت الشمس دخلت وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخلت
وقت الظهر و العصر و بقی العصر حتی تغرب الشمس و آخر وقت عصر تا وقت جمیع فرق وقتیست که آفتاب
غروب میکند اما فضیلت وقت پیشین در مذهب جلیل القدر تا آن زمانست که ظل مقیاس دو
مقیاس شود سوای فیء زوال و فضیلت وقت عصر تا آنمقدار که هر دو مقیاس شود سوای فیء زوال
و اول وقت نماز شام بعد از استیفاء غروب تمام جرم آفتاب و اول وقت نماز

آنچه نماز شام مذکور شد است
بمذهب جمهور متأخرین امامیه
اما بعضی از متقدمین دران
امر با ابوحنیفه موافقت

شفق بعد از غروب شفق است و هر دو بمذهب شیعه است اما بر مذهب جمهور فرق ناچیز امامیه
اول وقت نماز شام از زمان ذهاب شفق است تا المقدار که فرض مغرب ادا شود و بعد
از آن وقت شفق در آید و هر دو وقت مشترک گفته تا آن زمان که بنصف شب مقدار ادا
فریضه شفق باقی ماند پس از آن وقت آن شب مختص بعشا شفق اما فضیلت وقت نماز شام همچنان
تا زمان رفتن شفق است از جانب مغرب و فضیلت وقت نماز عشا شفق تا انتصاف لیل است و نیم شب
از شب و بعضی دیگر گفته اند اما ارتفاع شمس عبارت از رسیدن آفتاب است بارتفاع
که در آن ارتفاع ظل مقیاس مساوی باشد جسم دایره عظیم فرض کنند که بسمت راس بلد
سمت راس بلد مفروض گذرد و تقاطع این دایره با افق آن بلد انتقاطع که در جهت بلد
نقطه سمت قبله است بآن بلد انتقاطع و فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح این دایره را
خط سمت قبله گویند پس جسم آفتاب باین دایره رسد و مرکز این دایره که واقع شود میان
مرکز آفتاب و افق بنزدیک که از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود و چون در آن وقت
سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند لاجرم منتصف ظل مقیاس نیز
داخل در آن سطح بود کاتبین یا حاصل عمر الاصول پس خط سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر
منطبق باشند و هو المطلب و در تقویم تمام بعد از جدول ساعات سمت جدولی بیاورند و در آنجا
بازاء هر روزی ساعات شب صبح مقدم بر آن روز و ساعات شفق شب بعد از آن روز که تقویم
ست وی المقدار اند

ست وی المقدار ثبت کنند بدور رقم یا عت و رقم دقیقه و مراد بساعت صبح زمان مابین ابتدا
طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعت شفق زمان مابین غروب مرکز آفتاب است و زمان
غروب شفق که عبارت است از ابتدای تعریف در آفاق غربیه و بعد از آن جدول جدولی دیگر بیاورند
و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بدهد حنفیه اگر مخالف قول
ابو محمد و ابو یوسف است بدین رقم یا درجه و دیگری دقیقه و ما آنرا با خر وقت فضیلت عصر
تعبیر کنیم و بعد از آن جدولی بیاورند و در آنجا ساعات عصر حنفیه یعنی مابین اول وقت نماز دیگر حنفیه که
مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز آفتاب ثبت کنند بدور رقم یا عت و رقم دقیقه
و گاه باشد که جدول دیگر بیاورند و در آنجا ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر شافعی وقت
کنند که نیز بدور رقم بطریق ارتفاع ساعات عصر حنفیه و ما آنرا با خر وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم
و بعد از آن جدول دیگر بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله
قبله را نیز ثبت کنند بدور رقم یا درجه و رقم دقیقه وقت رسیدن آفتاب یا ارتفاع سمت قبله
موقوفست بر اسطرلاب چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کنند اول شظیه ارتفاع
برارتفاع نهند که در عدد درجه موافق ارتفاع سمت قبله بود در آن روز پس علاقه بدست گرفته
اسطرلاب معلق کنند و نگاه میکرده باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علی بر ثقبه سفلی افتد
بر ارتفاع مطلوب و در آن وقت ظل مقیاس مساوی مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد

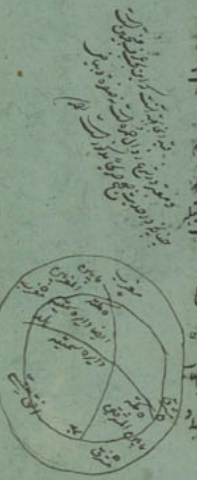

که سمت قبله داخل در مابین المشرقین یا مابین المغربین باشد و آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بر ارتفاع
مذکور تواند رسید و باین سبب در آن جدول بازاء روزها هیچ نویسند و بعضی از خالی گذارند
پس در آن روزها بحساب این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و جهت معرفت وقت صلوة
ظهر و عصر موقوف بر معرفت زوال است و آن در باب شش معلوم شده است مصرح شده بآن
میفرماید که و اما زوال و معرفت آن نیز معلوم شد پس اینجا حاجت بتکرار نیست باب چهارم
در معرفت تاریخ خطا میان حکما خطا شب و روز را بدوازده قسمت کرده اند یعنی بکمی
و ولایت ما شب و روز را بیست چهار قسم مت وی کرده اند و هر قسمی را ساعتی نامیده اند
و همچنین حکما خطا و ترک است شب و روز را بدوازده قسم مت وی کرده و هر قسمی را چاعتی نام نهاده اند
و جاع بلغت ایشان بمعنی وقت است و اسامی جاعات بخطا و ترکی با این ترتیب است زه جیو
یم ماده جی جفر دو دی اتش یو ما شیو خای و این نامها بفارسی این است
موش گاو پلنگ خرگوش نهنگ مار اسپ گوسفند بوزینه مرغ سگ
گوک باین ترتیب و در این زمان قسم اول را که بزبان ترکی گوک میخوانند میدهد و قسم دوم
دانقوت تی وی و همچنان که میخوانند هر یک را التفت دقیقه قسمت کرده اند چنانکه خطا هر جاعی را
بیست قسمت کنند پس شب و روز را بشش بخش کنند و هر شب و روز را بدوازده هزار قسمت قسمت کنند
پس نصیب هر جاعی از دقایق ا هفتصد و سی و یک دقیقه و نیم باشد و نصیب هر یکی صد و چهار دقیقه

تحرک و بر دور دهور و عوام مبدأ است از آنجا انتقال کرده است و درین زمان در هفده درجه برج حوت
و اعتدال و سط گفته است و اختیار منتصف دلو و درین امر بسیار است که برخی این وقت وصول آفتاب
بمنتصف دلو اول فصل بهار است چه در آن وقت هوا معتدل گشته و نبات نشو و نما بهم رسانند
پس اول فصلها سال را اواسط سال ایشان باشند و بعکس دیگر آنکه مهرجان ماه و مهرجان سال
بود و اقسام که اند هر چند بیست و هفت هر قسم سال ماهای گفته اند و منجمان خط و آیغور سال
به بیست چهار قسم قسمت می کنند و هر قسم را یک گنج گویند و طریق این قسمت چنان است که دایره
میل فرض کنند که آن کره بوسط دلو که مبدأ است گذشته است و لاحق این دایره مقطع دایره
معدل النهار باشد بر دو نقطه منقسم گردد و نقطه که بوسط دلو اقرب است آنرا مبدأ تقسیم خانه
و از آنجا معدل النهار را بیست چهار قسم قسمت می کنند و با دایره میل دیگر بمواضع
آفتاب گذرانند تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام سال زمان وصول مرکز
آفتاب بدین نقطه است و قوسها منطقة البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بعباراتی از منطقة
آفتاب آنها را همه سال قسمت می باشد کذا ذکره المصنف فی زیج الزیج و فیه ما فیه و بمقتضای این تقسیم
هر قسم پانزده روز و دو چاغ و چهار دگر و صد و یک تنگ و نصف تنگ باشد و اسامی این اقسام
بلغت ایشان برین ترتیب است لیچن ۲ دوشنو ۳ گنجو ۴ شونو ۵ تونو ۶ شلو ۷ شنگ ۸ میشک ۹ گودو
۱۰ شیوم ۱۱ منجن ۱۲ ثاخین ۱۳ شیاو ۱۴ لیجو ۱۵ جیوشیو ۱۶ لیلو ۱۷ سیوفی ۱۸ خلو ۱۹ سیولکن

۳۴			
سنین	ایام	عشرات	
۱	۱۰	۱۰۷۱۶	
۲	۳۰	۲۵۲۰۹	
۳	۳۰	۵۹۹۶	
۴	۳۰	۱۰۵۹	
۵	۳۴	۹۵۱۴	
۶	۳	۹۹۰۳	
۷	۱۲	۲۳۴۶	
۸	۲۴	۹۵۵۵	
۹	۹	۲۹۵۹	
۱۰	۲۱	۱۳۳۳	
۱۱	۱۲	۵۱۹۰	
۱۲	۲۳	۴۳۳۵	
۱۳	۲۴	۲۲۳۰	
۱۴	۱۵	۶۱۶۶	
۱۵	۲۶	۵۹۲۵	
۱۶	۷	۴۹۹۳	
۱۷	۱۹	۱۱۴۳	
۱۸	۵۵	۹۹۰۶	
۱۹	۱۵	۹۱۲۹	
۲۰	۲۱	۲۹۹۳	
۲۱	۳	۱۳۵۵	
۲۲	۱۴	۵۱۱۴	
۲۳	۲۲	۹۱۷۹	
۲۴	۶	۳۳۳۶	

شود و در ماه چهارم قسم چهارم و در ماه سیم مبدأ قسم ششم و ماه القدیم ماه دهم
که در دو مبدأ قسم بیست چهارم واقع شود و اگر در ماهها از این ماههای قمری اتفاق افتد
که بیکدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماهها را از ماههای حرام زده گانند بلکه
آنماه باصطلاح ایشان کبیسه باشد و آنرا اتیر یکه نون ای و بخاء شون وه گویند و سبب این
دگری هر آینه در هر سال ماه سی شبانه روز کم آید پس آنرا شون ای گفته تمیز کنند تا آن
تفاوت مرتفع شود و بعضی اول آدم ای در حوالی مبدأ لیچن باشد و ثمره ایشان منتفع نشود
و چون شون ای تمام شود بعد از آن ماهی در آید که با واسط بعد از ماه سابق شون ای
باشد بهمان ترتیب که مذکور شد و لاحق له در آنماه که بعد از آن باشد با چنان شود که مبدأ
قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آنماه باشد و همچنین میگردد تا
باز که بعد از هر سال شمسی احتیاج بکبیسه نشود و شون ای بمیان ماهها در آید بعد هذا
بر ادهان از یک فخ نماند که چون زمان را امتداد است و هیچ پس انقسام او ممکن باشد
باجزا و چون جزوی از اجزای زمان را مبدأ سازند و از آنجا ابعض متقابلات و یه
از اجزای زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن مفروض یکعدد معین شود باعتبار اجزای
ملت و یه آن بعضی اهل نجوم اهل نجوم هر بعضی از آنرا محرکه کنند بتوهم آنکه انتقال از هر بعضی
بعضی

بیعض شده است بعود یا بعضی اول و آدواری که اهل نجوم اعتبار کنند از آن است ادجل
ادوار معتبره چند مرحله است که مخترعین حکما خاص و ترک گشت و از آنجمله ایشان را میگوید و
و از آنجمله ایشان نیز ایکدور است که هر هزار و ده میگردد و ایام هر یک هزار قسم
شب روز باشد یعنی ایام چاغ که بخطا یا و ترکا سیتو دگر یافته و آنرا منجمان ماهور
اتنی عشریه گویند و آنچنان چاغ را بدان مخصوص سازند سال و روز را از هشتم بدان نسبت
پس هر ماه یا روزی هشتم بیکی از آن ایام باشد هم بلغت خطا و هم بلغت ترک و خطا
را دور دیگر است که بر ده میگردد و روزها بدان مخصوص سازند و ایام که در ده بلغت خطا
اکا ۲ بین ۳ تین ۴ وو ۵ کو ۶ شین ۷ ژم ۸ کوی و خطا بیان این
با هر دوازده عشری بر یک ده هند تا هر ای حاصل آید که هر شصت میگردد و آنرا جرسین میگویند
و سالها و روزهای آنرا بجای هفته ماست و مصنف در زیج زیج که آورده که مقابلات
که خطا این هر دو عشری با اتنی عشری را بجای هفته گویند گیرند و دو سین را بجای ماه و ترکیب
این هر دو در تحقیق دو سین بوجه است فقاتل کاژه ۱ یاجو ۲ بین یم ۳ بین ماو
۴ دوجین ۵ کاقر ۶ کن وو ۷ سین وی ۸ ژم شن ۹ کوی یوو ۱۰ کاشیو ۱۱ بلخای
بین ژه ۱۲ تین چیو ۱۳ دوم ۱۴ کاو ۱۵ کنج چن ۱۶ ژم وو ۱۷ کووی ۱۸ کاشن ۱۹ کاپوو
۲۰ بین شیو ۲۱ نیز خایا ۲۲ دوژه ۲۳ کاجو کوی ۲۴ شین ماو ۲۵ ژم چین ۲۶ کوی هر ۲۷ کاوو

ا باوی ب بن شن ج بن بود د شنبو ه خای ز نزاه ا نین چو ط نم یم
ک کوی ما ن کاجن س ناضر ع بن ود ف بتزدی ص ووشن و یکو و مرکی بشنو ع شیر خای
ط نم زده ه کنج چو ن کایم ن پلاما و ی بن جن ن بن صر ن دوه و نو کوی ر کن شن ا شین بو
ظ نم شنو و کای خای و چنج خطائیان سالها را بدو رستین شمار اند هزارها را مقید کنند بسبب ام
هزار اول را هزار شکون گویند و هزار چهارم را چاچکون و هزار سیم را خاقون و این هزارها
هر چند مدت دیند اما مضطرب شده است که هزار اول را هزار اعظم و ثانی را هزار اوسط و ثالث را
هزار اصغر گویند و در ایام ستین این هزارها را اعتبار نکنند پس آنها را مقید کنند باین
هزارها مثلا گویند که این سال پنجم است از هزار شکون یا سال دهم است از هزار چاچکون و علی هذا
و ابتدای هزار شکون در سال شصد و سیزده یزدجردی بود و مراد ازین قید آنست که اگر کسی
خواهد که در سال بعد ازین تاریخ بداند که کدام سال داخل در کدام هزار است و سال چندم است از آن
هزار شصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی کم سازد بیرون آید آنچه باشد بر قسمت کند باقی آن
قسمت سالها باشد گذشته از یک ازین هزار پس خارج قسمت را هزار کند اگر هیچ نماند سال
از هزار شکون باشد و اگر یک بماند از هزار چاچکون و اگر دو بماند از هزار خاقون علی هذا
خواهیم که در سال شصد شصت و شش یزدجردی که زمان تحریر این شرح است معلوم کنیم که کدام
هزار است و چندمین است از آن هزار تفاوت میان این هزار تاریخ که قیم بود صد و پنج

سال بر شصت است یکی باقی ماند سه سال و خارج قسمت یکی پس معلوم شد که سه سال گذشته
از هزار خاقون و سال چهارم است و اختلاف تاریخ یزدجردی درین قید از سایر تواریخ بنا بر عدم گرد است و این تاریخ یعنی خطائیان را هزاری دیگر است که هر هزار ده
هم بین روزها را بدان میشمارند و آنرا هزار اختیاری و دوراتیه گویند و دوراتیه راست
بر آن اعتماد تمام کنند و اسامی هزار ده بلغت خطائیان اینست اگر ز چو ح چن د مر ذین
و چو ر بو چ دی ط چین ی شیو ا خای چی و بعضی روزها ازین هزار بغایت نحس گویند
و آن هر روز باشد که آنرا بخطائی هوتی گویند یعنی اغبر که بفارسی خاکستر گویند و آن
هر روز یوا و بابا شد و بعضی بغایت سعد گویند و آن نیز هر روز باشد که آنرا بخطائی پیه
گویند یعنی سفید و آنروز چن و خای باشد و بعضی محمود گویند یعنی مایل بسعد و آن چهار روز
بود که آنرا بخطائی خونک گویند یعنی زرد و آن روز چو و چه و دی باشد و بعضی مذموم
گویند یعنی قریب بنحس و آن نیز چهار روز باشد که آنرا بخطائی یخچو گویند یعنی سیاه و آن روزها کن
دمن و پن و شیو باشد علامات آنها اینست س علامت سعد ه علامت نحس م علامت
محمود ع علامت مذموم و بعضی متجنان این الفاظ را مصرح در اوراق تقاویم در آن هر روز
نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار نقطه الوان موافق هر روز نهند و چنین نوبت اینجا
بعد اقسام حاق رسد از اقسام هست چهار گانه مانند قسم یکی که اول است و یکی که سیم است

و شش قسم که پنجم است روز مبدا آن قسم و روز مقطع بر آن در این هزار یا نیم یعنی آنچه
در روز مقطع نوبت باو رسیده باشد در روز مبدا آن قسم مگر روز و باقی بر ترتیب باشد
پس یک هزار ده هزار روز باشد و یک هزار ده سیزده روز و معلوم نشد بیقین که درین مکرر
مراد خطائیان چیست یعنی گفته اند که سبب آنست که تا فرق باشد میان این هزار و هزار تاریخ
عشری و تغیر این هزار اول دانسته اند چه تغیر هزار تاریخ عشری مستلزم تغیر هزار ستینی و
هزار عشری است و سبب آنکه هزار مخصوص باین اقسام طاق نهم اند آنست که مبدا اسال
پس است و آن اقسام هفت است و فرق مذکور خواسته اند که در اول آنچه و در باقی اقسام
غیر هم بر ترتیب پس هزار ساخته اند و هر اولین ادکیه مخصوص نمانند که اهل خطا که سالها را
باد و او ثلثه مقید میسازند چنین خواهند که تقیید آنکه کنند سالها را مقید سازند بابتدا
اقوینش عالم و بزعم این طایفه مدت بقای عالم سیصد هزار و ده است و حکیم فاضل الدین
در تاریخ ادوار الانوار آورده که سیصد شصت هزار و نوت و بعضی از براهمه ذکر است ازین
مقدار گفته اند و اخبار هر از خرافات و امور مستبعد است و بر آن دلیلی نیست و هر دو
باصطلاح این ده هزار است و در سال شصد چهل و نهم یزدجردی گذشته از اوینش
عالم بزعم این طایفه شش هزار و هفتصد شصت سه و نه هزار و هفتصد و چهار سال
پس در این سال که شصد شصت و شش یزدجردی است از ابتدای اوینش عالم هفت هزار

هفت

هفت صد و شصت چهار روز و هفتاد و یک سال تمام گذشته باشد لاترکان در تمردن سالها
بر هزار تاریخ عشری اقتصار نمایند و اصحاب پنجگانه گفته اند که ما سوا قبه تاریخ این معلوم نیست یعنی
معلوم نیست که این تاریخ را امیدا خشر اند و سالها بعد از آن بآن نسبت میکنند و در میان
عجم نیز این هزار مستعمل است خصوصا در میان اهل سیاق چه بنای محاسبات ممالک در دفاتر بر آن نهاده اند
و اصلا تاریخ دیگر که این منظور نیست و چنین مصنف آخر ای ادوار اربعه و همچنین اقسام
سه و شهور هزار انه کانه قری که ما در شرح آن کتب علم نقص کرده ایم در متن نیاورده الی آن
باینجا یعنی نهم سفر مانند که هر قریه از اقسام سال تمس سال بلغت این نامیت و همچنین هر ماه از ماهها
قری و هر روزی و سالها از روزها و سالها و هزار ستینی و هزار عشری و این تاریخ عشری و این
هر روزی سالها از هزار رابع نامیت بلغت این و نه در زیج مسطور است و در تقویم تام
تاریخ خطایی را در اخر جداول صغیری در شش جدول بیاورند و در جدول اول ادوار
ایام و هر ستینی و در هر یکی از اقسام ایام هزار رابع و در چهارم
علامات اختصارات بحروف یا نقاط ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم اقسام ایام سنه و در ششم اقسام
ایام ماه قری بیاورند و اسماء اقسام سال و همچنین اسماء شهور قری بیاورند در حاشیه
در مجاری روز مبدا هر یک ثبت کنند و بوشیده نماند که ایام هزار عشری و هزار عشری از
هزار ستینی بمقابله معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته هزار ستینی هزار انه طرح کنند

آنچه باقی ایام گذشته باشد از هزاران عشری و اگر ده ده طرح کنند از هزاران عشری و لهذا
در بعضی تقاویم هزاران عشری و هزار عشری متروک باشد لیکن جمع اهتمام بشان اهتمام هزاران عشری
بیشتر است از هزار عشریه و ایضا طرح ده ده آسانتر است از طرح هزار ده و در اکثری تقاویم
موافق آنچه مصنف فرموده هزار عشری را ایراد نمایند و هزار عشری را ترک کنند و بعضی چنان ایام را
هزار سیصد و هزار عشری و هزار و رابع را هم مرتب و در جدول بعد از جدول ارقام هر یک و نسبت
و گاه باشد که در بعضی تقاویم تا مدار اصل شهور قمری جمع و مداخل ارقام سنه را در سیاق یکی
بترتیب مداخل دانش جدول بیاورند در ورق مقدم بر اوراق هزار ده گانه و در جدول عدد
ارقام واحد آن شهور هر یک علیحده ثبت کنند یا ارقام هندسیه یا جمل و در جدول هزار و
ارقام سال را و ایام شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تا تمه و ایام تا تمه نیز در جدولی
که موافق اول آن رقم یا اول آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام تا تمه هزار سیصد که متصل است
بروز مداخل هر رقم و مداخل هر ماه در جدول پنجم فکات که بر ایام تا تمه هزار اختیاری و در
بعضی تقاویم جدولی دیگر بعد از آن بیاورند و در آنجا ایام تا تمه هزار سیصد که مداخل ارقام و شهور
بترتیب کنند و طریق وضع فکات چنانست که جزو فکات تفاوت آنرا بیاورند و مرفوع مرة خوانند
و چون مرفوع تفاوت آنرا بگیرند مرفوع مرتین خوانند و مرتبه مرفوع مرتین بحسب صعود
مقدم بر مرتبه فکات و اگر فکات کسور بیشتر از بعد از فکات در همان جدول وضع کنند

وکسور

چون طرح ده ده آسان است
از ضرب طرح بکنیم احتیاج بترتیب
و رقم کردن نداریم اجمال طرح
هزار ده هزار ده قدر مشکل است
فی الجمله احتیاج بترتیب است
اول

ایام تام و شهور تا تمه و سنوات تا تمه
روز تام عبارت است از وقت چهار
ساعت که از انتصاف النهار تا نصف النهار
یا از آفتاب تا آفتاب یعنی مشتری یک ماه
تام از اجتماع تا اجتماع بعد و سال تام
مفارقت شمس نیز اول حمل میان دو وقت
اول یا قل احد و آحد و احد و ده ماه و کسری
تمیز نیست و مقصد آنست که این کال
وحدود نرسیده باشد

وکسور باعتبار تجزیه هر یک بر نسبت جزو یعنی هر عددی از کسور نسبت بکسر فکات باشد در
بعضی تقاویم فکات را رفع کنند و هم را بارقام هندسیه ثبت کنند و در جدول دیگر بعد
از جدول فکات بیاورند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن سدس یک بیش
و هم در این ورق یعنی در ورق مقدم بر اوراق هزار ده گانه در صفحه یمین هر یک از ایام
هزار ده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از هزاران عشری طبقه اسنین یعنی غلبت نیران
و خطا بیان نویسند و در این زمان بغیت ترکی ده رسم نویسند و نام قمری ایام اقسام مرفوع
باشد و در خانه وسط فاتح را که ثبت کنند و هم در این ورق تاریخ سال مرفوع و عدد
یعنی مدخل یکم و احکام آن سال از اهل خطا بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مرفوع
در خبر در کدام هزار است آنرا هزار ثلثه و چند سال است از آن هزار و ایضا تشخیص نمایند که عدد
سال کدام روز است از هزار سیصد و چند جامع و کبیسه گذشته از آن هزار عدد او نیز
کدام روز است از هزار رابع و همان هر یک بنویسند و ایضا ایراد نمایند که از مدخل حقیقی ماه
از ماههای قمری که مدخل یکم در آن واقع شده تا مدخل چند مدت شده آنرا از آفرینش عالم بر اهل خطا
تا سال مرفوع چند دور کذشته و سال مرفوع در کدام است و گاه نیز کدر زیدی نیز مذکور است
تاریخ سال و مدخل آنرا تواریخ ابو معشر و نیز بیاورند و عرت و دقیقه گذشته از اول آن روز تا
مدخل که مدخل سال و آن روز باشد نیز بنویسند و بعد از اینها احکام آن سال عرت خطا و انقلاب

فکات نسبت جزو است

یا وقت مقدار ملک سیر و سلطان حکم
فرموده که مقصود از صورت آن حاجت آن است
بدان اسم در آن خانه تحقیق کنند
تا بر همه کس ظاهر شود که سال الدلج چه اوزان
است

و مانند هر یک را در ورق مقدم صفحه نیسری بیاورند تا تصور آن بر متعلم دشوار نشود باب چهارم
در معرفت رواجی که در تقویم بیاورند جمع مصنف از بیان متعلقات هر صفحه فارغ شد
شروع نمود در بیان رواجی که ایراد آن در تقویم مصطلح و متعارف است پس میفرماید که در صفحه مقدم
بر اوراق هزار ده گانه تاریخ سال مرفوع که مبدا آن وقت دخول آفتاب بنقطه اول برج
حمل و مدخل آن سال و تواریخ ادوار مشهور و تاریخ خطا بیان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهور اول تعیین
ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین ادوار یا کبیسه حسب هر یک از تواریخ ادوار بعد بترتیب و در تاریخ
خطا اول تعیین نمایند که مبدا سال مرفوع در کدام قسم و کبیسه جاری است و روز مدخل
از ایام هزار سیصد و همچنین از ایام هزار رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماه از ماههای
قمری که مبدا سال در آنماه واقع است تا مبدا سال در آن واقع است چند مدت گذشته
باشد یعنی از مدت قمری از اقسام سنه که مبدا سال در آن واقع است و ایضا تعیین نمایند که سال مرفوع
داخل در کدام هزار است از ادوار ثلثه و چند سال است از آن هزار و همچنین چند سال است از آفرینش
عالم بر اهل خطا و گاه باشد که در بعضی تقاویم تا تمه بعد از این مذکور است مواضع طالع سال یعنی
بیان استخراج کنند طریق مخطه بیان کنند و در این موضع در جمیع تقاویم اسم شهری یعنی بلدی که طالع
سال فتاح آن شهر استخراج کنند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم تا تمه در خبر طالع سال را باقی
مخطه استخراج کنند و در همین صفحه نویسند و تعیین هر یک از اینها عنقریب مسطور گردد ان شاء الله تعالی
و در تقویم

و در تقویم غیر تام تعیین مدخل سال تاریخ خطا متروک باشد و ایضا آنچه طالع وقوع مدخل باب اول جمل
در کتب تنجیم بیاورند بآن طریق که در آنچه اجتماع و استقبال آمده است پس اینجا بیاورند
بیاورند و مواضع آلات و همچنین مواضع عقدتین قمر را در وقت تحویل نگاه دارند و در آن آنچه ثبت کنند
بآن طریق که هر یک از آلات سبعه و عقدتین در هر برج که باشد آنرا در آنجا ثبت کنند از خانه
هزار ده گانه از آنچه که نام آن برج مرقوم در آنجا مسطور نیز فیه مرقوم بحسب آنست که گاه باشد که اسم
هر برج در یک خانه مسطور نباشد یک عدد و دیگری بحسب عدد حساب که سبق ذکر یافت و مصطلح آن است
که برج بحسب عدد در برج و برج بحسب عمل بعلامت نویسند و بعضی وضع آلات بحسب برج صریح نیز
و درجات و دقایق که از اول برج آلات بحرکت و آیا قطع کرده باشد درجات و دقایق تعقد
قمر بخلاف آیا آن واصل شده نیز ابتدا از اول آن برج ثبت کنند و سهام نیز در آن
آنچه بیاورند و این سهام دلایل چیزهاست از احوال بلاد و آن در عیا و تغیرات هوا و تصورات
و وقوع امر و آشوب و چگونگی حصول اتفاقات که از مواضع آلات دالّه بر آن چیزها و در جمیع
طالع بجزوی دیگر از نقطه برج که مناسب امر مطلوب باشد گیرند و بیان استخراج آنها تعلق بحساب
عدد دارند و آنها طریق وضع آنها در آنچه بر قدیمت وضع آلات است یعنی هر یک از سهام در برج
که مبدا آنرا با درجات و دقایق در آنجا ثبت کنند که اسم آن برج مرقوم در آن خانه مثبت باشد
و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن نیز بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور شده سهم السعادت و سهم الغیب

که یکی ذالحجه بر مدار سعادات و دیگری بر رای و دین و عبادات و اخراج این هر دو از وضع
ثمن و قدر و در جهل نمایند و کاشف باشد که در برای احکام هر یکی از فصول ادبعه را که وضع کنند
و در وضع علمی چنانکه در آنچه طالع وقت تحویل آفتاب بمرتبت احکام فصل بهار نیز و در آنچه طالع وقت
تحویل او بسرطان بحکم احکام فصل تابستان و در آنچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بحکم احکام فصل خزان
و در آنچه طالع وقت تحویل آفتاب بجدی بحکم احکام فصل زمستان بلکه جمهور اهل احکام و قیاس عمل
بی مراد آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بجزء منقلب شمس اما طالع وقت مذکور برج ثابت باشد
حکم تمام سال از آنچه کار عمل طالع کنند و در آنچه طالع سایر فصل کنند و اخراج کنند و اگر برج حوت بین باشد
و آنچه طالع وقت تحویل آفتاب بجدی و میزان اخراج کنند و حکم نیمه اخیر عمل از آن کنند و حکم نیمه
اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بجدی و میزان اخراج کنند و در برج منقلبه و ثابته و ذوات جسدین بعد از این
در باب تنجیم بیاید ان شاء الله و در اکثر تقاویم که از آنچه طالع اجتماع و استقبال معتقدم بمیان فصل
نیز وضع کنند و آنرا در احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم تمام بجهت طالع تحویل آفتاب
بهیک از بروج در فوق صحیح از آنچه وضع کنند و حکم هر ماه تمام تحقیق از آن کنند و از جمله امور
که در اکثر احوال در تقویم تمام بیاورند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که در میان اتصالات
فلکی و در جدول علمی قبل از اتصالات کاتبان از آن روز نویسند چون ایام مشهوره بعضی
تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت میکنند مصطلح متعارف اهل این زمان نیست و آنچه متعارف است

سبب شهرت نیز بر بعضی ظاهر نیست و اجمال بعضی که ایام مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه
سبب شهرت آن شده در این کتاب بیاوریم تا مراجعه نمایند و الله الموفق و علیه التکلان
ذکر ایام مشهوره تاریخ عرب غرة محرم سال غرة محرم و ولایت عرب در این روز نوروز
کنند و بعیش طرب و لهو و نشاط مشغول باشند روز معدودات اعنی روز بجهت گویند ده روز
محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را تا تمام ماه مبارک رمضان تفسیر کرده اند و بعضی
تا تمام روزه که در ابتدای اسلام فرض بود و بعد از فرضیت رمضان المبارک منسوخ شد
و آنروز عاشورا است و سه روز در هر ماه و آنچه در آیه کریمه و اذکروا الله فی ایام معدودات
و ایام معدودات آنرا تا تمام تشریق که بعد از این حوالت آمد تفسیر کرده اند و تسمیه تمام بمعدودات
بجهت قلت است عاشورا دهم محرم الحرام است و آنرا عشور نیز گویند بحذف الف و این روز است
بس محرم چه در اخبار آمده است که کشتی حضرت نوح علیه السلام درین روز با تمام رسید و نوح
حضرت یعقوب علیه السلام درین روز معاودت نمود و خلاص حضرت ایوب علیه السلام درین روز
و غرق فرعون علیه اللعنة و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز دست و چشم حضرت
حضرت مظلوم حسین بن علی علیه السلام درین روز واقع شد در اکثر بلاد درین روز ماتم
گیرند و شیون نمایند و مصنف در شرح تاریخ سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا هم محرم است
و آنرا از عشر نیز گفته اند و شتر که در روزی که آب خورد تا هفت روز دیگر آب نخورد و روز

قد کان یاتیه و امرأته ابنه
عاشر الکلام

هم که آب خورد آنرا عشر الابل خوانند قرار و قرار در دهم ربیع الآخر است
اول جمعه رجب است که مشهور است و هفتم روز سیم صفر المظفر
یا هفدهم ماه رجب است در اخبار آمده است که هر که درین روز از خدا بطلب فتح و نصرت
کند مقصود حاصل کند و از این جهت است که این روز را یوم استفتاح مشهور شده است
در لغت طلب فتح و نصرت و ارباب تواریخ آورده اند که درین روز بود که ابلیس
با ملک جلیل دفع مضرات اضحی بر فیل نمود و تزویج حضرت خدیجه با حضرت شاه
ولایت پناه علیه السلام هم درین روز بود در الشتوی با الکوفه است چهارم ربیع الاول
مبعث و معراج مبعوث ما الله علیه و آله بالحق رجب و حکیم مورخ آورده که بیست و سیم رجب
بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و در آن اقاویل دیگر است
نهم هم بعضی و چنانکه علمای ملوک و سلاطین را اقاعلی چنانست که چیزی هر کس از رعایا
خراج خود ادا نماید نوشته بآن دهند مضمون آنکه خراج تمام ادا نمود و آنرا براه گویند
و در روز دیگر و عالی جاه اکابر و اعیان ملک متعلق میفرماید تا بجهت خلاص مردمان از آتش خراج برای او نویسند و بعضی گفته اند
وجه تسمیه آنست که درین شب آب تسلیم حکم الهی نمایند پس کسی درین شب جمع و ادا حاجت
نمی بیند و چون اول رمضان المبارک است شب نیمه شعبان است و بجهاد اشرف و مقبلیت است شب براءة و دیگری شب قدر براءة را
در لوح محفوظ یا در صحیفه و تسمیه بجهت آنکه در آن شب نازل شده و کلمه و سایر انبیا و
در شب شعبان نازل شده و کلمه و سایر انبیا و
مقتضی است و اثر و سرور و اهل الدار
اجل مقامات و اثر و سرور و اهل الدار
اجل مقامات و اثر و سرور و اهل الدار
(عدد)

کشف انا انزلناه فی لیلة المبارکة و قدر ساکت ان انزلناه فی لیلة القدر در شب براءة ظاهر است
و شب قدر بسیار مجهول گردانیده و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضان المبارک است یا
در غیر رمضان و بر تقدیر که در رمضان المبارک هم اختلاف کرده اند که در دهه اول است یا در دهه اوسط
یا در دهه آخر و بر تقدیر که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است مشهور آنست
که مذکور شد و معنی قدر شرف و مرتبه هم چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند
که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین هر امری در آن شب و تفویض آن بملک درین شب واقع میشود
عید فطر غرة شهر شوال است و عید ماخوذ است از عید چه اکثر هر سال مردم بآن عود میکنند
بر وجهی مخصوص بجهت آنکه حضرت ادم آدمیان عود میکنند معجزه شبان درین روز شوال
شب سیزدهم نزول است و این معجزه است از حضرت خاتم النبیین که در حضور کفار قریش بانشقاق
سبابه مبارک خود درین شب ظاهر نمود که در حقیقت این مشهور است ایام معلومات قول اهل لغت
و اکثر فقها آنست گفته اند که ایام تشریق که عشر معلومات است یوم الترویه سیزدهم ذی الحجه است
و ترویه در لغت آب دادن و کلمه دادن و تسمیه این روز بترویه بعضی گفته اند بجهت آنست که حاجیان
حج درین روز شتر و اسب و چهارپایان را آب میدهند و آب برمیدارند بعضی گفته اند بجهت آنست که خواب
که حضرت خلیل علیه السلام در باب قربان فرزند خود اسمعیل دیده بود تمام روز متفکر بود که چه کار کند
تا آنکه آخر الامر ذبح اسمعیل علیه السلام در روز عید نحر بخواب صادق قرار گرفت یوم العرفه

نهم ذی الحجه است و عرفه و عرفات اسم موضعیست در مکه معظمه و آنرا عرفه بجهت آنکه گویند که ملائکه
حضرت آدم علیه السلام و حوا بعد از مفارقت در این موضع واقع شدند و دیگر گرامات خشند یا بجهت
آنکه جبرئیل علیه السلام در این موضع ابراهیم علیه السلام را تبیین کرد یا وقتی حضرت حسین بن علی رسید
آنرا اشتهار خشت و این روز را عرفه بسبب آنکه گویند که حجاج در این روز بآن موضع باید رفت و زمانی
در آنجا توقف کنند و بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابراهیم علیه السلام بتعبیر خواب حضرت اسمعیل
سبب این روز را عرفه گویند عید اضحی دهم شهر ذی الحجه است اضحی بمعنی قربانی است و این گوسفند را
که در این روز قربان کنند باین جهت این روز را عید اضحی گویند ایام التشریق روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را
نحر مع التشریق و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت
اشراق میگذارند و بایام ملاحظه تسمیت این تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشک
کردن گوشت در آفتاب چه گوشت حج در این روز در آفتاب خشک میکنند و بعضی گفته اند
تشریق گوشت در آفتاب چه حاجیان بجهت ادای مناسک حج در این ایام توقف میکنند در
آفتاب و بعضی گفته اند که تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اگر حاجی بعد از ادای مناسک حج
بجانب مشرق متوجه شوند عید غدیر خم هژدهم ذی الحجه است بتواتر ثابت شده است که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آنرا غدیر خم گویند

نزول

نزول نمود پس بفرمود تا از جهاز شتران منبری ساختند و بالای آن بر آمد و دست حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را گرفت آنحضرت را بحق بلند فرمود و در حضور صحابه حضرت شاه مردان را خلیفه و وصی خود
ساخت و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در این روز و در حدیث مشهور است مولاه فهذا علی مولاه
در این روز مشهور و معروف است ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است
از هر ماه و معنی آنکه ایام لیالی بیض است چه در شبهای این ایام از اول تا آخر ماه است
بیض و از حضرت شاه اولیاء امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که چون علی علیه السلام از بهشت
بیرون می آمد هیچ سنگی و دیواری و پشته نبود و آفتاب در اعضای مبارک وی اثری
که سیاه رنگ شده باین سبب آنحضرت را دلگشا روی نمی بدرگاه باز آغاز آنقدر بوده
کرده در حاجت جبرئیل علیه السلام بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرمود که ای علی اگر خواهی
که این سیاهی سفیدی مبدل و این شام بصبح نمای مبدل گردد سه روز روزه دار پس
علی علیه السلام بعد از نماز روز اول از ایام البیض قصد صوم نمود چون شب در آمد بلیغ
از بدن مبارک وی سفید شد و چون روزه روز دیگر گرفت نیمی دیگر سفید شد و روزی دیگر
تمام اندام آنحضرت سفید شد از آن ظلمت بیرون آمد این ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی مجاز
روز ولادت و رحلت سید المرسلین و وقایع که در آن حیوة آنحضرت روی نمود همچنین روز
ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین در داخل ایام مشهوره دانسته

است
در یکم رجب است و اند آگاه ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در دوازدهم
میان ربیع الاول و هشتم و سیزدهم ربیع الاول وفات آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول
و بعضی گویند بیست و هشتم صفر ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سیزدهم رجب
و غربت و شهادت آنحضرت صبح آخر ۱۹ شهر رمضان و انتقال آنحضرت در ۲۱ شهر رمضان
بعد ولادت حضرت فاطمه علیها السلام ۲ جمادی الآخر و انتقال آنحضرت ۱۸ صفر ولادت
حضرت امام حسن علیه السلام ۱۵ رمضان وفات آنحضرت ۳ جمادی الآخر ولادت حضرت
امام حسین علیه السلام ۳ شعبان وفات آنحضرت ۱۰ محرم ولادت امام زین العابدین علیه السلام
۵ شعبان وفات آنحضرت ۲۲ محرم ولادت امام محمد باقر علیه السلام ۳ صفر وفات آنحضرت
هفتم ذی الحجه ولادت امام جعفر صادق ۱۷ ربیع الاول وفات آنحضرت ۱۵ رجب ولادت
امام موسی کاظم علیه السلام ۷ صفر شهادت آنحضرت ۲۵ رجب ولادت امام رضا علیه السلام ۱
ذی القعده وفات آنحضرت ۱۷ صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام ۱۰ رجب و اصح ۱۰ رمضان
وفات آنحضرت نیز عاشر رجب است ولادت امام علی نقی علیه السلام ۲۴ رجب ولادت
امام حسن عسکری علیه السلام ۸ ربیع الآخر وفات آنحضرت ۸ ربیع الاول ولادت
حضرت صاحب الزمان ۱۵ شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم هر روز بجهت آنکه موقوف
باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری چه آنکه موقوف نیست اما
آنچه

آنچه موقوف است بر معرفت صوم کبیر مخمس نماز که صوم کبیر که روزه فریضه نصاری است و آن هفت
هفته است حسن بصری و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که آنچه خدای تعالی بر امت عیسی علیه السلام
واجب گردانید یکماه بود و چون آنرا در فصل تابستان اضافه نمود از فرط حرارت آن مشقت
تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای آن دین باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع
انداختند و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قرن از آن چیزی زیاده میکردند تا
چهل روز شد و اول این صوم همیشه چهارشنبه بود بشرط بانکه قبل از دوشنبه و بعد از
هفتم از آن نباشد صوم نینوی روز چهارشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر سه هفته و این سه روز
بود پس پخته فطر نینوی نیز دو رکعت و تاریخ مذکور است که در این روز یونس پیغمبر علیه السلام
از شکم ماهی بیرون آمد در قریه که آنرا نینوی خوانند حاضر شدند مردم چون آنحضرت را
دیدند شادیها کردند و در آن روز چهار روز بشکرانه روزه گرفتند و ایام تا سایان
در این ۴ روز بطریق سنت دارند سعانین روز یکشنبه چهل روز صوم کبیر بنی نصاری
گویند که در این روز عیسی علیه السلام بر دراز گوشی سوار بیت المقدس در آمد مردم را بشرف
دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل شنبه صوم کبیر نیز و فصح بمعنی رستگاری نیز چه در این روز
بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت عیسی علیه السلام التماس نزول مائده کنند
و آن خوانی بود از طلای احمر بهشت چهل ذرع که در آن ماهی بود بریان پنج رغیف

و قدری بر که و بک ابیری و ارباب تواریخ گفته اند که حواریان حضرت را نقل کنند که در میان
بعثت آنحضرت مسیح بفرق و بین آنحضرت علیه السلام مسافتی بود که حضرت آنحضرت را بر میان بسته بود
و از کعب الاحبار روایت کرده اند که تجهیز حواریان مستقل است از آن بمعنی تبعیض است چه این
جماعت بنا بر آنکه پیش از ملاقات حضرت بنوی جامه ها نشسته میشدند موسوم بحواریین
شدند و اسامی ایشان اینست شمعون یحیی و توما یوحنا مرقوس قطرس یحنس یعقوب
اندرایس فلیپ یعقوب برخیس یهوذا الشقوب صوم چهل و هفتم صوم کبیر نزد نصاری گویند
که عیسی علیه السلام تنها در کوه بخشنه کرد روز جمعه بر دار زدند و آنرا جمعه الصلوب
خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهار روز از قبر آورده ترسایان این نحوست را دفع
میگویند زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید که وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم و باز میفرماید که وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبه آنکه
که چهره آنحضرت را بدی دار آورد در اثنای انجمن آفتاب مشکین شد ظلمت جنان اسمان
گردید و از رویت باز ماند در آن حال ای ملائکه را از آسمان نزول علی السلام از بند خلاص
شخص وجود اگر باعث گرفتاری آنحضرت بود بی ادهر گردند آنحضرت را بآسمان بردند و چهره عالم
روشن شد چون بصورت عیسی در نظر یهودان در آمد گفتند این شخص همین است که بجز
از چهره خود باید ثوانت اکنون او را بجهت باید گفت تا شعبده دیگر پیش نیارد

روز سیزدهم باشد از نظر شنبه هفتم بعد از آن صوم ایلیا باشد و این صوم چهل
روز باشد پس یکشنبه چهل و سه نظر ایلیا هفتم و ذکر آنچه موقوف بر معرفت صوم کبیر است
چنگ بیت هم نشرین الآخر باشد استهم ایاریکان یا روبانی در کتاب تفهیم و انجمن
اوفته المنجمین آورده است که چنگ پاشا نام است که دختران مردم را بر دوش میکشند
و از آن بکارت ایشان گذشتی بعد از آن رخصت دلگی که بشوهر دهند در آن زمان
است برای بعد دیگر خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غیرت حمیت
خواهر عباس زنان بیاد است و بعوض خواهر بمنفع ملک در آمد و چنین ملک خواست که
دست با و بر سانند بر حمیت و آتش غیرت ملک را با حجر فرو نشاند و بیت المقدس
از شر آن مفسد پاک شد پس مردم شادیها کنند آن روز را عید ساخت عید فطرت اول
کانون الاول باشد نصاری گویند که این روزی بود که روح القدس بصورت جوانی
خوش روی در وقت غسل کردن بر مریم ظاهر شد و مریم از و محجب شد گفت انی اعوذ
بالرحمن منک یا گفت تقیا روح القدس را در مریم دمید او را بحمل عیسی بشارت داد
و مصنف در شرح کلمات از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بحمل عیسی در بطن او
بنجم آذار واقع شد لیلة المولود یعنی شب که ولادت عیسی علیه السلام در آن شب ظهور یافته
شب بیستم کانون الاول و مجمع نامه که در شب ولادت عیسی علیه السلام اختلاف بسیار است

مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق آمده بعضی گفته اند که شب کانون الاول در قریه
قریب بیت المقدس که آنرا ناصره گفتند که مولد ایشان است که ترسایان را نصاری خوانند
عید خلقه آدم اول کانون الآخر باشد و بعضی فلسفه اسلام گفته اند و چنین گویند که اسم
از ملوک ایشانست و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال رومیانست و نیز کانون
الآخر باشد و نیز بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است
که مغ دخ طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی علیه السلام از نظر آدمیان که نزدیک مشرق است
و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا علیه السلام را بآب آب بشست و بعضی دیگر گویند مریم
آنحضرت را بآب معموریه بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بدو
پیوست و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که زکریا علیه السلام مریم علیها السلام را بآب معموریه
بشست و نیز آنست که ترسایان فرزندان خود را چهل متولد بآب غسل دهند و چهل روز بدین
عیسی در آید چهل اول او را بآب آب بشویند داخل دین نصاری گشتند عید شعانین مریم شبط
باشد و نیز روزیست که عیسی در آن روز بهیکل در آمد و هیکل را معبد نصاری است
صوم جمعه اول هفتم شبط باشد صوم جمعه دوم چهارم شبط باشد صوم جمعه سیم بیست یکم شبط
باشد و چهارم بیست و ششم شبط باشد و بعد از آن اسم ماه رسمیست که جمعه در لغت آنحضرت
آتش را گویند و زعم این زنانست که در این ایام جمعه از جانب بالا بجانب اسفل آتش

صاحب حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گویند جمره اول در زمین اثر کند جمره دوم در آب و معظم
در شرح زیج عکبری این اول یعنی جمره اول آب را گرم گرداند و جمره دویم زمین را و جمره سیم
باتفاق در آبی اثر نکند و قوت ناطقه گلت در آید و استاد ابوریحان گوید که در میان
گفته اند که این جمره ها سیم زمین گرم شود و ازوی بخار بر آید و استاد الشعرا اوحد الدین
انوری که در علم نجوم سر آمد روزگار بود در تعریف بهار بیتی فرموده که مصدق این قول
و گرم است اسم جمره بر او در فرو بهم نفس را هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را و اخبار
گویند که این اثرها در این ایام از سقوط بعضی منازل در این ایام و معظم گویند که مبنی سقوط
جمرات بر سیر آفتاب است و در هر چند گاه یکروز میان تاریخ اول و دوم و تاریخ جلالی که تمیز
حقیقی است تفاوت پدید آید پس ظاهر آنست که در سقوط جمرات این تفاوت باشد
اول ایام العجوز بیست و ششم شباط باشد و آنرا هفت روز باشد و درین روزها هوا خالی از تغیری نباشد
پیر خوانند و در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که میان در آخر زمستان بر تقویم ثبت کنند عبارت
از ایامیست که قوم عاد بدعای هود هلاک شدند و سبب تسمیه این وقت بایام عجوز آنست
که در حال هبوب ریح صرصر از آن قوم بزیر زمین افتاده و در گرد شد و بر معتبران آن قوم مکرر
روز هشتم باد صعب بخار وزیده و ارباب سان لاحق خفت و بعضی گویند از سر ما بمرد و
لهذا هر دو انجا نیز گویند و در فرقان مجید مذکور است که آن هفت شب و هشت روز بود و
در صحاح

و در صحیح جوهری از بعضی اهل لغت نقل کرده که نحس غرب پنج روز است و استاد ابوریحان گفته که ایام
نحوست بلکه ایام عجوز است یعنی آخر زمستان که این روزهای زمستان است و یعقوب بن اسحق الکندی
و عبد الله بن علی سبب که مشهور است بعید است فلم گفته است که سبب تغیر هوا درین ایام آنست
که آفتاب درین وقت بمنتهی اوج خویش رسد یعنی بعد او سطح میسر و برادهان مستقیم
مخفی نماند که این وقت درست باشد که اوج آفتاب در اواخر جوزا ثابت بنجم میلادی
بیست پنجم نیسان بود و حکیم مغربا در زیج صغیر آورده که بیست چهارم حزیران است و ابوریحان
در تفهیم آورده که کوچنیج مغربست و ظاهر آنست که بوحنا بغیر حضرت یحیی که دیگر کوچنیج است
که تقویت دین عیسی نموده است و اکثر اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را علی ذکر کنند مقدم
اول ریاح بوارح بجد هم آیاریست و آن چهل روز است و در زیج حکیم مغربا هیم آیاریست
و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده که بارح باد گرم است و از ابو زید نقل کرده البوارح الشمال
الی ره فی اول الصیف و صاحب حل تقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع سرطان را ایام
بوارح دانند و این قریب چهار ماهست و این ایام را بآن سبب بوارح خوانند که منازل
ایشان ریاح را بطلوع ایشان منسوب ساخته اند از ربع منزله شمالی طلوع میکنند و طرف شمالی را بحجاز
بوارح خوانند حوله یحیی ذکریا بیست یکم حزیران بنده ذکران مرتوما هستم تموذ بلغه حصور در زیج
زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل نموده که ذکران آیاریست و آنچه نقل کرده

تحقیق آن اوراد انفصلیت تمام بود بیست روزی که منسوب باو بود اوراد در معبد نهی در آن روز
ذکر میکنند بچنین در روزهای بعد از آن تا وقتی که بوقت بذکر تمام نخواهد رسد مثل او و هر
مولودی که در آن مدت متولد شود بنام تمام نخواهد کرد که ذکر تمام بود مرتبه ذکران فروتر است
از مرتبه عید اول ایام باجوزا نوزدهم تموز بود و آن هفت روز بود که در آن آغاز گشتن
گرما بود و بعضی ایام باجوزه گویند و بعضی از اصحاب لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارت
باشد در صیف و از اشعار حکیم انوری اینمعنی نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باجوزا الطفلیت
یوما یعنی روز کار آزموده و از احوال این ایام استدلال بر هوا یا باتی سال کنند و
استاد ابوریحان بر آنست که باجوزا هفت روز است و آن نام ماخوذ است از بجران و بجران
بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و اول
روز از آن دلیل تشرین الاول است و هم دلیل تشرین الآخر هر چه در هر روزی حادث
شود از نسیم و باران و باد و آن ماهها نیز بچنین بود و بعضی گفته اند روز اول را دلیل ماه
اسد است و روز دویم دلیل ماه سنبله و بچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت و صاحب
حل التقویم آورده که اگر در اول این هفت روز باد وزد زمستان تمام سال اول سرد بود
و ابرها و نم بیش و آخر خشک گردد و اگر آخر سرد و نم بود و اگر در تمام هفت روز باد وزد

بود

بود زمستان هر سرد و نم بود و گویند که مصریان درین ایام باجوزا حکم کنند بر احوال زراعت و حبوبات
محصولات صوا مادت مریم علیها السلام اول آب باشد و آنرا صوم السیدا نیز گویند چهارمات
بلغه ایشان سیدا است و سیدرا مریم گویند عید تجلی شنم آب بود گویند درین روز عیسی
تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی علیه السلام را با خود ظاهر کرد و در زیج مغربا آورده
که تجلی عیسی علیه السلام و حضور موسی و الیاس با او در طور سینا بود فطر مادت مریم یا تمام هم آب
بود پس مدت صوم مادت مریم چهل روز بود مقتل یحیی بن زکریا بیست و ششم ماه آب باشد و در زیج
خاقانی مذکور است که عید شنم آب بود و سبب قتل او در میان خاص و عام مشهور است
و در کتب تواریخ مذکور عید الصلیب سیزدهم ایلول باشد و اکثر روم مجد الدین مغربا در زیجات
خود آورده اند که عید الصلیب چهارم ایلول است و گویند که یکی از ملوک روم به
بیت المقدس آمد طلب چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلیب کرده بودند نمود بعد از تجسس آن
چوب را درین روز با چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب صلیب کدام یک است پس هر یک
آنرا بر شکم مرده نهادند بر آن یک چوب زنده شد و از آن چوب دیگر اثری نیافتند و لهذا
این دو چوب را عیدی گفتند و این حالت بس عظیم است اگر آن چنین حضرت عیسی باشد نقض قاطع
اصلا ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد بود ذکر ایام مشهور تاریخ فرس اول فروردین

ماه بود و مصدر از حسب کشف الحقایق نقل کرده که زرعجم گفته است که این روز آن روز است که خدای تعالی
عالم را آفرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم را علیه السلام درین روز آفرید
ازین جهت آنرا نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را اسم مثلث گویند در جهان
طواف میکرد و چون بآذربایجان رسید درین روز بر تخت ازین نشست مرصع بجواهر و آن تخت
در موضع بلند بود و روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت و تاج جمشید افتاد از شعاع
روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند این روز نوست که در وی آفتاب برآمد یکی
از مشرق و دیگری از مغرب و آنروز جشن عظیم ساختند و اصنام او جم بود او را و آنچه ازان
نفوع جمشید گفته شد چه شنید بلغت ایشان نوروز است فروردین ماه گویند درین
روز دیگر باره جم بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و رسمها نیکو نهاد و گفته اند
نامها بنهادند و فرمود تا همه غسل کردند و آب پاکیزه و جای پاک آماده کردند و فرمود
تا هر سال چنین کنند و باین جهت این روز را نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ
نام نهادند و نوروز اول و نوروز عامه گویند اکابر از نوروز اول تا نوروز چهارم
حاجتهای مردم برآوردندی و در روز نوروز چهارم زندانیان را باطلاق فرمان
دادندی و در روز نوروز چهارم مجرمان را عفو کردندی و بعد ازان بعیش و طرب مشغول شدندی

آبانگاه روز دهم فروردین ماه و نام روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه
قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشته ایست که موکل آب است پس اگر درین روز
باران بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان در آب درآیند و اگر باران نبارد آبانگاه
زنان باشند و زنان بآب درآیند و این عمل را بر خود شگون دانند آب ازرق میرزا ذهب تیر
بود و وجه تسمیه او آنست که در زمان ملوک عجم چند سال باران نبارید درین روز بجماعت دعا
کردند در وقت باری بسی نبود و تعالی باران فرستاد و مدان سبب مردم نشاط و شادی کرده
آب بر یکدیگر میریختند و هر سال که آن مجلس رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی و شادی کردندی
و الحال در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی میدارند لکن در سیزدهم تیر ماه جلالی
و این روز را فرسیان ترکان خوانند و گویند درین روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط
آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بدهد پس حکما تیری مجوف را از آدینه
پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آنرا از جبال طبرستان کمان نهاده بطرف مشرق انداختند
انداخت حرارت آفتاب آنرا جذب کرد بهمدان رسانید و شاعر درین باب گوید
ازان خواست آرش را چه کمتر که از آمد بر و انداخت او تیر و الوند عالی گرد وی
و از غایت بعد فضلا این قصه را تا ولایت کهستان نوشته اند و مهرماه فارسی

این روز را تعظیم کنند بجهت آنکه ضحاک طاغی و فساد بسیار میکرد و خلایق از و در عذاب بودند
درین روز فریدون او را گرفت و در زمان بابل بسلسله کوه دماوند فرستاد پس
درین روز همه لشکر مقتول شدند و بعد ازان هر سال درین روز زمزمه میکردند و در وقت
طعام و شراب بنا بر تعظیم بزدان نخ نمیکفتند و همه روز بشکر حق تعالی مشغول میبودند
مهرگان خاصه بیست و یکم مهرماه بود و این روز را تعظیم بر قدیم نوروز عامه و خاصه میکردند
اول آذرماه بود صاحب نزهة المجالس و انجمن صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز
قصه آورده اند پس مخفی و الخفات که حکایت کنند که پادشاه عجم درین روز از دکاکین
ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم میستدی اند چنانکه تخت کوست بچهار پای
نشسته پانصد مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و گویند که درین مجلس کلاغ در دست
گرفته و مروحه در دست دیگر و خود در ایوان مرصع با دزدی و هر دکانی یکدرم سیم باین وضع
مقبول است ستدی و چنین رسم بود که اگر باز ایشان در رد دادن یک دست تعلل مینمودند
حکم بغارت دکان ایشان میکرده و از صبح تا نماز پیشین هر چه جمع میشده تعلق بسپاه پادشاه
میداشته و ازان وقت تا نماز دیگر حق التبع کوست و غلامان بحصول میرسیدند اما اگر کوست
بعد نماز دیگر بنظر باز ایشان درآمدی آنقدر کوتوانستندی بردی زدندی و داوری نمودی

و همچنین از خواست نکردی و هیچ هر سال درین روز این واقع میشده این روز بروز رکوب
کوچ شهرت یافته بهمن ماه جم بهمنماه مجوس فرسیان درین روز سپند با شیر بخورند تا حفظ بغرا
و در بعضی بلاد مهمانی کنند بخود و یا که در وی جمع جوبات بشب شب دهم بهمنماه
باشد سلاطین آتش بلند شعله را گویند که جشن فریدون بر ضحاک ظفر یافته مردم او را
عقوبت و سیاست بهر چه مستوجب کرده اند از انجمله ضحاک را طبقی از ارباب ام که در
زمان او مردم را کشتی و مغز سر ایشان را انجمله ضحاک چنانکه مشهور است بر دوش کردی
او را فریدون بگرفت و خواست که دیر العقوبة که بدتر ازان نباشد بکند طباخ گفت
ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاک هر روز یک کس از ما کس که بعلم میدادند که بکشتن ازان
میکردم باید که تو باین نیکا کرده ام بمن عمل نمایی و صدق این سخن را ایک آن مردم
بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شد متوجه کوه شد تا آن مردم را بشهر باز
آورد و چون بمقصد نزدیک شد شب در آمده راه گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند
و مردم که بجهت آتش بدیدند متوجه شدند و خلق عظیم ازاد کردگان طباخ جمع آمدند
فریدون در آن شب دیهاها جشن فرمود و طباخ را مهمان کرد یعنی بزرگ گرانمایه داشت
و دیگر هر سال فرسیان درین شب آتش بیافروختند و حالا در بعضی بلاد این فاعل مرعی

نیز در دهم بهمنماه جلالی و نقل دیگر درین باب آنست که هوشنگ که او را پیشدادی
گویند علیه السلام داشتند در کوه اصطخر فارس ماری پدید و جمع او هر گز مار ندیده بی متعجب شدند
گفت جمیع جانوران مانند همانا این جانور دشمن ماست که سر از خط طاعت ما کشیده
ما در زیر حس پنهان شده و چون سنگ بجانب او انداخت در حال خطا شده بر سنگ دیگر
آمده و از ملاقات حجرین آتش جسته در آن افتاد و مار بسوخت و چون آتش علم شد هوشنگ
چون هر گز ندیده بود از هوش برفت بعد از افاقت گفت همانا این نور خداست
که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن آتش فیلی برداشته بر کوه اصطخر برافروخت و از آن
عنصر با زیرستش عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافت و آن شب جشن فرمود و آن شب
سده نام نهاد و نفر ملک الکلام حکیم فرماید برین مقال شاهد است و هو هذا
شب آمد برفروخت آتش بکوه همان شاه در گرد شاه آن گروه یکجشن کرد آن شب و باده خورد
سده نام آن جشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد جشن او در کنار
و صاحب جشن التقویم گوید که این شب را بآنچه سده گویند که پنجاه و شب و پنجاه روز بنوروز
باشد یا بر چهل و پنج هیمنماه باشد گویند هفت سال در ایران باران نیامد در این روز شاه
پیش کسری آمد گفت که چون اینقدر باران آمد که مویه بر پشت گوسفندان بجنبید پس در آن
روز

روز نماز ظهر کردند و آن روز را بهار بره شهرت یافت کاتب و چنانکه در کتب سماوی مذکور است
که خدای تعالی عالم را پنج روز آفرید مجوس از کتب زند که منسوب بزردشت حکیم است نقل
کنند که خدای تعالی عالم را پنج روز آفرید اول گاه اول یازدهم دی ماه و اول گاه
دویم یازدهم اسفندارمذ ماه و اول گاه سیم بیست ششم اردی بهشت ماه و اول گاه
چهارم بیست ششم خرداد ماه و اول گاه پنجم پانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم یکم
آبان ماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاه پنج روز باشد و زردشت در کتاب خود چنین گفته
است که در گاهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفرید و در دویم آب را آفرید و در سیم
زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی از اهل فرس
تعظیم این روز با کنند و خانها آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی
این ایام بر تقدیریست که خمسه مسترقه آبان ماه باشد و تعیین گاهنبار برین وجه از زیج ایلخانی
منقولست و کاشی رحمه الله در زیج جامع آورده که اول گاه اول بیست ششم اردی بهشت ماه است
و اول گاه دویم بیست ششم تیر ماه و اول گاه سیم بیست نهم شهریور ماه و اول گاه چهارم پانزدهم
مهر ماه و اول گاه پنجم پانزدهم دی ماه و اول گاه ششم اول خمسه مسترقه است اول فروردگان
روزی باشد که ده روز باول فروردین ماه باشد و چنانکه عقیده مسلمانان برین وجهست که روز

جمعه زیارت مقابر اموات نیکو بهتر است همچنانکه اعتقاد فارسیان چنانکه بود که درین
ده روز زیارت دخمها که بهتر است و گویند روان مردگان خبر یابد و موبدان و
برهمنان درین ایام بجهت ارواح مردگان زند خوانند نوشتن رقعه گزدم پنجم اسفندار
عابد بر
مذماه باشد و در کتب عجایب المخلوقات مذکور است که در این روز از وقت طلوع فجر تا
طلوع آفتاب فرسان سه رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوام و آنرا بر سه دیوار
خانه چسپانند و چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه
گزدم رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام بکار میدارند و آن برین
وجه است پنج حرف قرنه قرنه تجری بلی قوطا و بعضی گویند فریدون درین روز ظلمات
فرمود و سموم حیوانات را بشستند و موبد این رقعه نوشتن از پیش افریدونست
اکثر فارسیان درین رقعه مینویسند که سلام علی نوح فی العالمین و جمع مردم افریدون را
نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را امرد گران گویند بسبب آنکه زنان درین
روز بر شوهران تسلط مینمودند و مطالب میکردند و آن ایام مشهور را که مبنی بر موضع آفتاب
فروردین ماه و آن روزی باشد که در نصف نهار آن روز آفتاب بدرجه اول حمل باشد بنا
اگر در نصف نهار معتدل در آخر حوت بیفتد نوروز خوارزمشاهی اول آن روز باشد که
آفتاب

آفتاب در دوازدهم شرف باشد غایة قوة قضیب پنجم باشد و تو الجا آخر ایام مطر بیستم ثور الجا
آغاز گرما پنجم جوزا الجا امتزاج الفصلین پانزدهم جوزا باشد و انجمین پانزدهم سرطان
و قوس و حوت اول جدی آب سرطان الجا غایة قوة گرما پانزدهم اسد باشد اول
فصل خزان اول میزان بیستم اول جدی آب اول جدی آب شب یلدا نیز اول جدی الجا
غایة قوة سرما پانزدهم دلو باشد نوشتن رقعه گزدم بر عکس اهل هند پنجم حوت الجا و هند و آن
درین روز رقعه گزدم نویسند و گویند در درج پنجم حوت صورت حشرات دارد و در اهل
عراق اول رسیدن هر یک از حشرات را نیز در اخر ایام مشهور دانسته در تقدیم نویسند
و دیگر از جمله اموری که در تقویم بیارند مواهره خوف و کسوف چنین حالت خوف و
کسوف دو امر غریب اند و همه کس را بتحقیق آن رغبت افتد واجب بود تحقیق هر یک بر سبیل
اختصار و توضیح اما خوف چنین قرنه جرمیست مکدر و مظلم و چنانکه قبل ازین در باب
دهم مذکور شد کثیف و صقالیست و کاب نور از آفتاب هر آینه بسبب شعاع آفتاب
که بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز کثیف است لامحاله او را در اطراف در خلاف
جهت آفتاب بر افراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظمست چنانکه در ابعاد
و اجرام مبین شد لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل بیشتر و بر صدد وحدت معلوم کرده اند که

که در اسی این ظل تا فلک ذره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز وسعت تمام باشد و ایما
این ظل در مقابل آفتاب محرک نیز چنانکه اگر آفتاب فوق الارض نیز مخروط ظل تحت الارض
باشد و اگر تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و جمع مرکز آفتاب دائما ملازم سطح
منطقة الارض البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة
البروج باشد چنانکه فطرت سلیم بر آن شاهد است و از این که گفتیم لازم آید که هرگاه ما
در وقت استقبال عدم العرض یا قصیر العرض یعنی در احد العقدتین یا حوالی آن باشد
در میان مخروط ظل افتد چه در اینحال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند
تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلولة ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود
و بر تنگ اصابع نماید و این حال را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان

بارض چه درین حال
ماه بمیان ظل زمین
فرو رفته پس اگر تمام
ماه بمیان ظل در آید آنرا
خسوف کلی خوانند و اگر

بعضی

بعضی در آید بحیلولة و کثرت عرض آنرا خسوف جزوی گویند و صورتش مسطور شد اما کسوف چون زمین
در احد العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند بنوعی که چون خطی از بصر خارج نود و یکم شمس را
گذرد و بجرم قمر تیر گذشته باشد و در اینحال اگر قرص ماه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه
کثافت قطع از شمس ابصار کند بعضی او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه در اینحال بجانب
ارض بر تنگ اصابع نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است و اینحال را
کسوف گویند که در لغت بمعنی قطع است و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب
اختلاف بقاع مختلف خواهد شد که در بعضی بلاد همه یا تمام و دون بعضی بخلاف مقدار
منخسف که در جمیع بقاع یکسان باشد چه این حالت نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف اینست

و علامت قوم باین جاری شده است
که در آخر تقویم مواضعه خسوف و کسوف
بیارند از جهت آنکه ایراد آنها در
اول تقویم تفاؤلا و تیمنا نیک
نباشد چه در اغلب احوال این
حادثه را تاثیرات مذمومه نویسند

و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب و ابتداء و وسط و ابتدای کلف و ابتداء
الجلا و تمام الجلا همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهای الجلا و مقدار منخسف
و منکسف تعیین کنند و تفصیل این کلام مجمل بر وجه اکمل آنست که احوال خسوف و کسوف جزوی یا کلی
یا کلف تام است اول بدو جرم و وسط بتمام الجلا و احوال خسوف و کسوف کلی پنج است
ابتدا و کلف و وسط و ابتداء الجلا و تمام الجلا پس جرم اخبار بوقوع جزوی یا
کلی یا تمام گذشته از اول روز یا اول شب که در آن خسوف و کسوف واقع شود تا زمان
هر یک از احوال ثلثه خمسه تعیین کنند و همچنین مقدار منخسف یا منکسف چنانکه اگر کلی باشد
قید تمام جرم نماید و اگر جزوی باشد مقدار آنرا بدانند و اصبع و طسوج و شعیره مذکور سازند چه اهل
حساب تابع صنج جرم هر یک از بیرون را شش دانق فرض کنند و هر دانق را اصبع و هر اصبع را طسوج
و هر طسوج را چهار شعیره و مقدار منخسف و منکسف را از این مفردات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی
تقاویم کون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر از ده
دقیقه و بیست دقیقه باشد سیاه بسیار بود و اگر بیست و سه باشد سیاه بسیار بود و اگر میان
سی و چهل باشد سیاه زیادی بود و اگر میان چهل و پنجاه باشد کمتر بود و اگر میان پنجاه
و شصت باشد اشتباه بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر زمان خسوف و کسوف را با جزوی کسر

بیارند

اعیف و احکام قوس و قرع و ارباب بیوت و آنچه بدین ماند مثل احکام غایب و مغلوب معرفت رجال الغیب
و غیر آنچه و احکام دلالات و نحوست و احکام ایام و معرفت جهت گریختگان و احکام زجر الفال و
اوزقوع و نزایا رویة الاهلة و احکام چگونگی وقوع اهلة در بروج و در اوراق مقدم
بر اوراق هم انفکاکه و موخر بر اوراق احکام طالع تحویل بیاورند و معرفت آنها محتاج
بلیان نیست و آنچه محتاج باشند در همان صفحه نزع آنرا داده باشند و در اکثری از تقاویم
اختیارات ایام قرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیاره و حالات او و همچنین
اختیارات ایام قمر در بروج و اثر عنزیه در اوراق مقدم بر اوراق هم انفکاکه و موخر
از اوراق مذکوره بنویسند اینست معرفت آنچه متداول است درین زمان از تقاویم تا تمه
و ایضاً مشهور از ترتیب جدول اینست که مذکور شد و در بعضی تقاویم تا تمه تسییر درجه طالع
تحویل سال و همچنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل و رسیدن تسییر هر یک بدلایل اصحاب تقاویم
سبعه متحیره و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ بهود و غیر ذلک مثل مراکز بحران و سهم الحوادث
و باطالات و طبایع منازل قمر و ارباب جدول و وجوه و موضع هر یک از کواکب سیاره
از اموری که بآن احتیاج کلی نیست ایراد کنند و تعرض آنها موجب تطویل است لیکن
ما را چون وضع و تنقیح در شرح لازم است از اطناب و تطویل چاره نیست اما تسییر از
جمله

ثبت کنند و آنرا مدوارات خوانند و گاه باشد که جدول دیگر بعد از این جدول بیاورند و صاحب جدول موضع
تسییر را در آن جدول ثبت کنند هم آنرا نیز در احکام مدخلیت است و بعد از آن سه جدول دیگر
بگفته دیگر تسییر درجه مریخ و دلایل او بترتیب مذکور بیاورند اما سبب متحیره یعنی کواکب که اهل احکام
این را اقسام کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریق کسیر چه یکی از آنها است و بعضی گویند که این کواکب
در کرات فلک قمر در راه آتشی مسبب شد و این خلط و آب کواکب سبعه اند و لهذا این را
نوآیا نجوم خوانند و بطلیموس در کتاب ثمرة الحلک این معنی را شرح فرموده و ابن فرغان
طبری در مدخل تقویم نموده و اسامی هر یک از این کواکب با تقویم این نه کرده است و بیچ مرد دانا
سه نهصد و هشت شش زدجردی مسمی شده است کید عطط غریم سرموش کلاب فرد
طیاب و در تقویم این اسامی را با تقاویم این نه در هر ماه از ماههای جلالی در صحیح تسییری
نویسند و در هر موضع که لایق دانند نویسند و در بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب
اشخاص که بطریق حالات در میان نظرات نویسند و در اختیارات آنرا از جمله محذورات دانند
چنانکه جمهور از انجم کبیر و علامات هر یک بجهت کد مع کید ط مع عطط م مع غریم ش مع سرموش
ب مع کلاب ر مع فرد و دابه ل مع لحیانی اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چنین هر یک از سیارات
افلاک متعدد است چنانکه سبق ذکر یافت مرکز آنها نه مرکز عالم لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز

عالم مختلف است و سلطان المعظم در زیج جدید یمین متعرض طریق استخراج بعد غریبین از مرکز عالم
شده است و لیکن ظاهر تعرض با بعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز
عالم بازاء هر روزی در جدولی بعد از جدول میل اوسط ایراد نمایند و ابعاد قمر را در
جدولی بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی درجه و دیگر دقیقه و مجموع نماند که این در احبت در شمس
اوسط است که نصف قطر خارج مرکز او بآن اجزا انقسام کرده و دیگر بآن اجزا است که نصف قطر مایل
اوست جزو نظر تقویم را اگر معرفتی بر اهل تنجیم بعد منظر عجز بعد شمس را در ایج ده ثانیه و همچنین
بعد قمر را در ایج ده ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید باجزاء که نصف قطر ارض واحدی باشد
از آن اجزاء و چون هر یک از این حاصل اقرب را در مرفع یکهزار و بیست هفتاد فرسخ و نیم
عدد فراخ نصف قطر ارض است و ارقامش اینست ب ب ضرب کنند و مرفوعات حاصل را از
جنس فرسخ سازند بعد هر یک از مراکز عالم بفراسخ معلوم آید و آیات تاریخ بهود اسامی ماها
این نه بر این ترتیب است آتشری مرخشوان کسلیو طبیت شفاط آذار نیسان ایار
سیوان تموز آب ایلول و سال با این تاریخ ظاهر شد بعد از هفت ماه قمری که آنرا السبط
خوانند بر سیزده ماه که آنرا عبور خوانند و در عبور آذر ماه مکرر میشود و آذر اول زاید
باشد و آذر دوم ابعاد و سیر این اطلاع آنست که اول تسییری که مبدأ اسلام است منزه است

باشد در ماهین بیست هفتم آب و بیست هشتم ایلول ماه رومی یعنی در حوالی تحدید میزان که مقدم بر آن
از آن و بسیب شده مذکور آنست که چون حضرت کلیم در روز پنجشنبه پانزدهم شهر نیسان از بحر قلزم بسلامت
گذشته فرعون و جنود او هلاک شدند آنحضرت این روز را سبت و نهم فرمود که این روز را عید
دانید و در سنین متتالیه تغییر موسم که جایز ندارند و چهار سال رومی که سال رومی که شمسیست
زیاده است از چهار ماه قمری بده روز و کسری هر آینه هر چهار سال یک ماه کوکبه از ده
آید بالفرض آنماه و الیس کرده ملی بشهور اثنی عشر باشند و آن سال که هر آینه عجور بیش از ده
ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع گردد همیشه اول تشرین در حوالی تحدید میزان بیش و نقصان ایشان منتفع
نشود و این کبس بعینه مثل کبس خط سیانست و تفاوت نیست الا بدو چیز اول آنکه شهر زاید خطا
متخلف در ماهین چهار ماه معین نباشد و شهر زاید این طایفه همیشه در ماه پنجم و ششم باشد چهارم آنکه
اول ماه خطائیان از اجتماع حقیقی گیرند و بنزد قوانین این طایفه از رؤیت هلال اما بنا بر آنکه
معظم سنین ایشان اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالهای ایشان سه نوع بیش زاید و آن
در بسیط ۳۶۵ روز باشد و در عجور ۳۶۵ روز و معتدل و آن در بسیط ۳۶۴ روز
باشد و در عجور ۳۸۴ و ناقص و آن در بسیط ۳۵۴ روز باشد و در عجور ۳۸۳
و سر این عمل آنست که باعتقاد ایشان ثابت که اول سال روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه نقص

که آفتاب و مغلیین نگویند و چون چنین بود اگر مبدأ سال از ساعات لهایع از ایام ثلثه افتد القرون
روز قبل از آن را مبدأ سال زنند یا روز بعد از آن پس اگر روز قبل از آن را مبدأ سال زنند آن سال
زاید باشد و اگر روز بعد را مبدأ سال زنند ناقص گردد و اگر مبدأ سال غیر ایام ثلثه افتد هر آینه
آن سال معتدل باشد و هر یک از تشرین و شباط و نیسان و مسیون و آب را همیشه سی روز گیرند و در
عجور از زاید هم همیشه سی و هر یک از طبیت و آذار اصل و ایار و تموز و ایلول همیشه بیست و نه
باشد اما در سال معتدل اگر بسیط بیش و اگر عجور مرجوحان بیست و نه بیش و کبیسه و در سال زاید هر چه
سی باشد و در سال ناقص هر چه بیست و نه و وجه آنست با بدک تتبع ظاهر است و مبدأ این تاریخ
از رحلت حضرت ابو البشر آدم صلی الله علیه و سلم گیرند و بنزد ایشان ۳۴۴۸ حال تمام گذشته
از رحلت حضرت آدم تا مبدأ تاریخ اسکندر بنا بر اعتقاد ایشان در اول این سال ۱۹۵۸ اسکندر است
از ابتدای این تاریخ ۵۳۵۵ سال تمام گذشته و در تقویم جدول را بعد از جدول ایام و تواریخ
و وضع بجهة ایام این تاریخ بسیار دارد و اوراق آن بنده بیک از این طایفه ثبت کنند و ثبت کرده جدول
بیارند بمذهب هر طایفه اما مراد آنجا آن چون بر دین آن یکی از اجرای جاده مانند حقیقت
مستوی اگر دو واطب حاذق در مبدأ آن مرفق معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزای معتدل
النهار و ابتدا از آن جزو دایره معدل النهار را بجهت رقم مثل وی کنند و چون دوایر میول

بمساری اقسام ادبعه بگذرانند هر آنچه آن جزو ابرجی نقطه از منطقة البروج بگذرد و آن نقطه را
مراکز ادبعه و مواضع بحران عظیمه خوانند و هر وقت که قمر بیکی از این مواضع رسد آنرا وقت بحران
بزرگ خوانند و بحران مکه و حدت طبیعت بیش باعلت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب
حال بیمار بخیر انجامد و علامت آن آسایش او از بیماری عاف یا عرق بیش مر آن مریض را و اگر مغلوب
حال بیمار بشر انجامد چون قمر زهره را در بیست عاف روز و کثیری تمام کند و بیست هشت روز
رسد هر آینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدیم
ساعت بحران از آن روز با خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیست و بیست یکم باشد
از این سبب تقدم در سیم افتد و بیست و در بیست یکم در سیدن او باز بموضع اصلی در بیست هشتم
باشد و بعد از آن باز دیگر دور از سر گرفته و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند
که مکه و حدت طبیعت با علت در این ایام بیش چه قمر که دلیل عالم کون فساد است و در آن اوقات
بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصلی ناظر باشد و چون موضع اصلی که در ابتدا مرفق قمر
در آنجا بیش اقتضای مرفق کنند مواضع که مخالف آن موضع باشد اقتضای نقصان و ضعف آن
علت کند و قوت طبیعت در حال مکه و حدت در آن وقت میل بصلاح نشر کند و چشم را در حال
ضعف آنست قوت آن کند و باز ربع را از ادبع مذکوره بدو قسم کنند و دوایر میول

بمساری

بمساری هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک بهشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقة
البروج ذوایای ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر بمبدأ رسد که مابین مبدأ و ربع متبقی بود
باشد آنرا روز انذار خوانند یعنی انذار کند بحرانی که در مبدأ ربع مستقبل افتد و آن روز
چهارم باشد چنانکه چهارم انذار کند هفتم و یازدهم بحران هم و هفدهم بیست یکم
بیست یکم و بیست چهارم بیست هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک از این
استدلال بر امید صحت و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی بیش گویند
علت زاید شود و اگر نحس باشد با قمر در آن وقت منحوس شود گویند علت سست گردد و مگر وقتی که تاثیر
نحس ضد تاثیر علت باشد که آن مقتضی تخفیف باشد اگر نحس محمود الاحوال بود اما اهل نجوم را بحرانی
دیگر است که آنرا تقویم خوانند از حرایی یا دقیقه اجتماع را بی با مبدأ بماری گیرند و از ذوایای ثمانیه خوانند
ابتدا کرده بجهت سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و ذوایای ثمانیه را از مبادی
این اقسام اعتبار کنند و مواضع را که پیش پس از خود اجتماع و نظر او باشد و از درجه
نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را بازوایای ثمانیه که مجموع خواهد باشد تسبیت خوانند
پس موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه خواهد هم آن پس درجه
چهارم پس نهم پس صد و پنجم پس صد و نوزدهم پس صد و هشتاد و پس صد و نود و پنج پس درجه

۱۹۲ ۱۸۰ ۱۶۸ ۱۳۵ ۹۰ ۴۵

وحقیقت این بحران آنست که منطقة البروج را از مبدأ اجتماع بیست قسم نمایند هر یک هفت درجه و از آن مراکز بحران خوانند و مواضع قبل و بعد موضع اجتماع بحران و انذار و تقویم را بیست و دو درجه

پنجم بر حرارت بهرام پس سعید اکهم پس سعید و چهارم پس سعید مختصم پس خرد اجتماع
در خانه ثانیه و اهل احکام خصوصاً او میان گویند که چون جزو تاسیس در برجی رطب واقع شود
و قمر در آن جزو متصل شود بکوکب رطب سیار از خانه عطارد ابر و باد باران انگیزد زمان
و مکان و اگر در آنجا عطارد متصل زهره باشد تاکید امر مذکور کند و معرفت خانها
کواکب در باب ثانی هم معلوم گردد انشاء الله تعالی در تقویم در فوق هر یک از صفحه
و لیری تا جدول در عرض صفحه بیارند و مجموع بلاد را قسم کنند شش در صفحه یمنی و شش
قسم در صفحه یسری و در جدول فوق اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول
قیام درجات تاسیس بارقام هندی و در جدول بارقام جمل لیکن در حاشیه آن
جدول بیرج مرقوم کنند بشرط آنکه مبداء آن از اول حمل مرتب و اگر چیزی ماند که کمتر
از سی مرتب دیب رقم برج نویسند اما سهم الحوادث مهره احکام نجوم این سهم
حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و ما بقی را
بر تقویم رضی افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و لاجرم در وقت اجتماع این
سهم مقارن رضی مرتب و در استقبال مقابل او و گویند یک ساعت اجتماع و استقبال
از اینست و همچنین در وقت ترسیع یمین بر ترسیع رضی مرتب پس هرگاه این سهم بحرم

بالتقاع

و اعلم ان زاویة الطالع الا الاخر فانه
وضع الحاضر الطالع الا الطالع الا جوف الزایج
لغرب و زاویة الطالع الا الطالع الا جوف الزایج
کوکب خانه اقران ان و دمقا بیکدیگر شبیه اتصال
واقع شود و هر دو یکی از کائنات بود و تبدیل
اتصال را نقل اسباب خوانند پس اگر فتح
از تیرین و زحل شبیه زمستان بود و سرد
بود و رطوبت لاشک بر کما و اعتدال هوا
و اگر از عطارد و مشتری سهم فتح هوا بود
و اگر مریخ در نیمه بیکی از این دو متصل
باشد مهره جمع
فتح الباب از زهره
مریخ باشد و اگر
قمر از عطارد و عطارد
بود خصوصاً که
هوا و باران
متصل بود بجهت
تقاع

بالتقاع و در بیت سعدی بود دلالت کند که میانه خلایق انجام و محبت بود و قبول مهمات
بآن باشد و اگر دو و اگر مختلف باشد در بیت نحس بود حکم بر عکس این بود و اگر در یکی از خانه زحل
دلیلست بر فرو بستن کارها و شدت سرما و رونق زدن باهای آهنی و خاصه در دلو
و اگر در یکی از خانه بیت مشتری بود کشت دیگر هوا باشد خاصه در قوس و میدهد مصلح و خیر و رونق
داد القضا و اگر در یکی از خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و باهای سخت وزد
و در موسم گرما گرم شود و اگر در خانه شمس آفتاب بود هوا خوش گذرد و در وقت گرما
گرمی و مردم بزرگ جویند و باعث اختلاط بسیار کند و اگر در یکی از خانه زهره بود
مردم بلهو و لعب و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و وقوع باران یا در وقت و اگر
در یکی از خانهای عطارد بود کثرت نگهداری مردم بود میان مردم و تهمت و بهتان
خاصه در جوزا و بحث و کتابت و خصومتهای دیوانی مایل باشند و اگر در خانه قمر باشد
در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس بود و خبرهای خوش رسد والله اعلم
و در تقویم بجهت سهم الحوادث جدولی در یمین اتصالات و یسار جدول اجتماع و استقبال
بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی موضع این سهم در انصاف نهار آنروز ثبت کنند رقم اول
برج حمل و درجه سیم دقیقه اما رباطات و طبایع منازل قمر از جمله معتقد هندوانست و

والرباط علی القدیم بدیه و تقویمه
اصل الرباط الملازمة المواظبة علی الامر

منازل قمر

از آن هر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند حدوث این حرکت بشش رباط بیست
که آنرا بعبارت ایشان حمل گویند و در رباط اول شش منزلست نزلین طرفه جبهه قلب
شوله مقدم و در رباط دویم هفت منزل بطین منزه زبره اکلیل نعایم اخبیه مؤخر
و در رباط سیم پنج منزل ثریا ذراع صرفه زبانا بلده و در رباط چهارم شش منزل دبران
هقعه عواغر زابع سعود و در رباط پنجم هنعه بلع و در رباط ششم سه منزل سعد ذابح
و گویند این رباطات و منازل بمنزله مثلثات در بروج چه هر رباطی جمله ایست از منازل
چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج کنج جملات بروج ملت و بیت و جملات منازل ملت و بیت
و گویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیگر چنانکه بروج هم مثلثه و از این جهت گویند
اثر رباط اثر نظرست چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکب
در کوکبی منزلی دیگر باشد هم از آن رباط بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و سیر کواکب در
منازل که در یک رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند و از رطوبت و یبوست
چنانکه گویند چون قمر در منزلی رطب هم از رباطی و شی در منزلی دیگر رطب هم از آن
رباط دلیل باران باشد در وقتش و اگر در منازل یابس باشند از یک رباط دلیل
یبوست هوا بود و منازل رطب نه یازده شمرده اند و بران ذراع جبهه صرفه

رباط در جدول
منازل اول رباط
در وسط اول منازل

غفر

غفر زبانا قلب شوله ذابح مقدم مؤخر و منازل یابسه دانست بطین هنعه ظهر
اکلیل بلده سعود اخبیه رشا و منازل میانه را از ثریا هقعه نثره ابره
عواسلاک نعایم بلع و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی جهت رباطات ایشان بیاورند
و مراتب هر یک از یک تا شش بارقام جمل باز اما منزلی که داخل رباط بود ایراد نمایند
و جدولی دیگر بعد از آن جهت طبع منزل از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و علامات
رطوبت باشد و از یبوست و از میانه اما ارباب جدول و وجوه موضوع کواکب
حقیقت این امر بعد از این بتفصیل معلوم گردد و علامت حد و وجه موضع هر یک را
متصل بعلامت صاحب آن حد و وجه در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر
جدول نیز نویسند و علامت حد باشد و علامت وجه باعتبار صورت وجه و جه را
صورت نیز گویند انتهی کلام در معرفت تقویم تام بعد هذا مصنف تنبیه بمورد
ابواب آینده که مقصد اصلاست نمیفرماید که گمان نبری چیزها که ناظر تقویم را در احیاء
و غیرها بکار آید ایراد کرده میشود و اگر در احیاء خیر و در فرصت تجدید باشد این با بضاعت
بقدر استعداد و امکان در شرح آن سعی و اهتمام بتقدیم رسانند ان شاء الله تعالی و مثال مشتمل
ورق مقدم بر اوراق هر ابواب که متعلقست بجدولی یسری بعضی از زوایا است که در اوراق

باب الثالث عشر در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب ساعات

چون از اوصاف اوراق که اصول و فروع تقویم در آن اوراق مرقوم و مسطور شد
فارغ گشت شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیت و متعلقات هر یک که
محتاج الیه ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکب اند نموده میفرمایند که حمل و ثور
و جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب درین سه بروج فصل بهار بود
در معظم محتوی و سرطان و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب درین سه
برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون و این شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند
چه در شمال معدل النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت
آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل خزان بود در اکثر معمور و جدی و دلو
و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر
ربع معمور و این هر شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در اکثر مصر
اسم بعضی از فصول را بفارسی و بعضی بهندی ذکر نموده اند نامها اینست و از این بروج
چهار کانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی
و ربیعی اند مقلوب الطلوع و برج اوایل فصول که عبارتست از حمل و سرطان و میزان و جدی
منقلبه اند

منقلبه اند از این جهت که چون آفتاب بین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق بطبیعت
قابل لاحق بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اواسط فصول که مراد اوتاد و
اسد و عقرب و دلو است ثابته اند از این سبب که چون آفتاب درین بروج باشد هوای فصل
بطبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود است جوزا و سنبله و قوس و حوت
ذوات جسدین اند زیرا که دوام که آفتاب در نصف اول این بروج بود هوا بر طبیعت
همان فصل گذرد و چون بنصف آخر انتقال کند طبیعت هوای فصل متأخر هوای آن فصل مخالط
و ممزوج آید و لهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و بباید دانست که از
بروج اثنی عشر هر سه برج سه که میانه اول هر یک از آن سه برج و اول دیگری مثلث
از فلک باین جهت مثلثه گویند چه هر یک بزاویه مثلثه نسبت دی الاضلاع واقعند که
مرسوم باشد از خطوط موهومه که از اوایل هر یک از این بروج مثلثه باول آن دیگری
واصل شود پس تابع بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه
بطبیعتی بود از طبایع اربعه و چون از این چهار طبیعت هر کیفیت که حرارت و برودت اند
و هر یک را فعلیه گویند هرگز با هم نمیباشند زیرا که متضاد اند پس بترتیب برج را
که حار گرفته و برج را بارد تا آخر و ابتدا بحرارت یکجا علی مرتبه او است نسبت ببرودت

مثل حمل و ثور باید

بروج نار	ا	ل	ج
بروج هوا	ا	ل	ط
بروج آب	ا	و	ی
بروج خاک	ح	ر	ی

ارباب نجوم از نسبت و کواکب کیفیت
آنست که ادعا می نمایند که بتجارب
متعاقبه آثار کواکب و اجزاء فلکیه
و بروج را در عالم سفلی از حرارة
و برودة و رطوبة و یبوسة یافته اند
بهمین جهت است آن کیفیات با جرام فلکی
نسبت میکنند فلذا که کواکب
و متقدم دارند قصد تقدم در اثر
و تیز سرعت سیر هر کاه مولود
در وقت متولد شود و طالع وقت یکدرجه
از این بروج ثلثه باشد قوة شمسی را مقدم
دارند بر قوة مشتری و زحل و هرگاه
در ثلثه متولد شود مشتری را مقدم
القوة مقدم دارند و قس علی هذا
حظوظ کواکب بیخ است بیت و شرف
و مثلثه و حد و وجه و کوکب بیت یکی
از این اشیاء مراعی گویند

و حکیم کیف و حرارت و رطوبت اند و هر یک را انفعالیه گویند نیز تمتع بجهت اجتماع ایشان
با یکدیگر کیفیت اجتماع هر یک با آن حرارت قوت فاعلیه دارند ممکنست لاجرم از جهت امتزاج هر
از کیفیت منفعل با حرارت کیفیت فاعلی برج یابس گرفته اند و حرارت رطب و ابتدا رطوبت نیز بجهت علو
مرتبه او است نسبت برطوبت گویند هر مثلثه از این مثلثات را احرارت یعنی حرارت کواکب
سیاره که این ثلاثه آن مثلثه است بجهت نیز از این جهت که بیت یا شرف این ثلاثه در آن مثلثه
بود و در طوالع نهاری از آن حرارت کواکب هر کدام را که خطا او در آن مثلثه بیشتر بجهت
مقدم دارند کنج در طوالع لیالی کوکبی را که تالی او بجهت مقدم دارند و ثالثه را در شب
آن حرارت کوکب گفتند خواه در روز و خواه در شب بنسبت فی بجهت که میانه او و آن حرارت کواکب
بجهت پس از این که گفتیم ظاهر گردد معنی این مقولات که حدود اسد و قوس کم حسنه و این
سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند
و ارباب این مثلثه در طوالع نهاری شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را در این مثلثه
بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط تقدم شمس بجهت زیرا که با خطا او است در این مثلثه
با مشتری و زحل شریک است با این هر دو بنسبت تذکیر و در طوالع لیلیه مشتری مقدم
باشد بر شمس بسبب آنکه مشتری در شب از شمس بیشتر بود و زحل چون شریک است در شب و روز موجب

بنیز و از هر حرارت و سنبله و جدی سرد و خشک اند و این هر سه برج را مثلثه ارضی گویند
گویند چرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه
در طالعها روز زهره و قمر و مریخ اند تقدم زهره بر قمر و اسط آنکه خداوند بیت اند
در این مثلثه و قمر خداوند شرف و حکایت اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب بعد هم
معلوم گردد و شرکت مریخ با این هر دو بنسبت جهت است که صاحب شرف است در این مثلثه
و در طالعها شب قمر مقدم بر زهره چه تاثیر او در شب اظهر است و همین سبب تاخیر
مریخ از قمر شده است و اما در حظ بر ابر اند و جوزا و میزان و دلو کرم و تر اند و این
سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت
خون اند و ارباب این مثلثه در طالعها روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب
آنکه هم صاحب بیت است در این مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است
و شرکت مشتری با این هر دو از جهت تذکیر است چه عطارد را که تمیز است بسبب مشارکت زحل در این
امر مذکر اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم بر زحل چه عطارد در طالعهای
او تالی زحل است و نیز گاه بر عطارد در شب قوی تر از او زیرا که بسبب امتزاج طبیعت

بخلاف زحل که دائما در او رقت او زیرا که بسبب از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند
و این سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ماء اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت
بلغم و ارباب این مثلثه را در طالعها روز زهره و مریخ و قمر اند و مخفی نماند که بر وجهی
ما سبق باید که اول مریخ بلیلی که صاحب بیت است در این مثلثه و گرم و خشک است موافق
طبیعت او پس قمر که او نیز صاحب بیت و زهره که صاحب شرف است و گویند بر این رفته است
کلیم جهت اهل احکام بر اینند که مصر فرمحتم صاحب روضة المنجمین گویند که سبب تاخیر مریخ از زهره
بنا بر مخالف طبیعت مریخ است با طبیعت مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک او است از
فلک مریخ چه مقرر این طایفه اند که هر کوکب که در قوه بر ابر اند علوی را تفضیل بر سفلی
دهند و تفضیل بیوت کواکب و انجمن تذکیر و تانیث اوزی و شب ایشان است که اینی مجلا تقریب
مذکور شد عقرب در اخیر تقریر و تحریر در درج آید و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد
بر زهره بنا بر اطراد آنچه قبل از این مذکور شد و بمذهب کسانی که موافق قیاس است
قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در شب و بطلیموس شریک را در ارباب
مثلثات اعتبار کرده است و گویند آنرا وجهی نهاده و بعضی بر این اند که کوکب اول
تنها رب مثلثه است در روز و کوکب ثانی تنها رب مثلثه است در شب و کوکب ثالث همه وقت

در همه شریک است و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود بحسب منزل باشد که در میان اقدار
و اعوان خود بود و یکی از فضلا را در تعیین مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که
بجهت سهولت حفظ آن بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول
اشارت بعنصر و حرف دوم بر رب اول و حرف سیم بر رب ثانی و حرف چهارم بر رب ثالث و هو هذا
بیت مرتع هلکی فخر حرف دوم میدار بر سر یعنی چون این مرتع از برای تعیین ارباب
مثلثات نهاری است اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف رب دوم که حرف فخر
کلمه است مقدم دار بر حرف رب اول که حرف دوم کلمه است و بروج آن همه مذکر و نهاری اند
بروج سرد همه مونث و لیلی زیرا که طبیعت نهار همه حار است و طبیعت لیل بارد و انجمن حرارت
طبیعت مذکر زاده است از حرارت طبیعت مونث کانیث نیز موضعه و مخفی نماند که در تذکیر
و تانیث بروج خلاف است چنانکه بعضی اول عقرب را اول جدی را مونث خوانند لیکن آنچه
معتمد است که همه مذکر اند مونث و جوزا و میزان و سنبله و دلو و نصف اول قوس آتش اند
و باقی بروج و نصف آخر قوس بیچه بیایا که قبل از این در صورت بروج بتفصیل مذکور
شد و میزان را با آنکه صورت او از جمله آلت آتش کشتن بنا بر آنست که آلت قیاس است
و بعضی او را بر صورت شخصی فرا گرفته اند که ترازو بدست گرفته نیز پس چون مصور از آن

بروج مذکر و نهاری	۸ ۱۰ ۱۲
بروج مونث و لیلی	۱ ۳ ۵ ۷ ۹ ۱۱

اینچه قید بسیار بجهت آنست در بعضی صورت غایت ارتفاع برجهای دیگر مثل جوزا و اسد و قوس و عقرب ارتفاع آنست از سرطان

تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشر پس میفرماید
که حدی و دلو خانهای زحل است و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ
و اسد خانهٔ آفتاب و ثور و میزان خانهٔ زهره است و جوزا و سنبله خانهٔ عطارد و سرطان
خانهٔ قمر و بنای این تقسیم بر آنست که گویند که آفتاب که منیر اعظم است و خیر و سیرات و نوایات
است و مستقیم الاحوال و بطیء کم و خشک پس جایی که مناسب حال او باشد هر آینه اسد که
چه اسد بر صورت پادشاه جانوران و بطیء کم و خشک و نایب مواقی مزاج و حلق
آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره و بعد از آن ماه که
نیز اصولست خلیفه و نظیر و عدیل آفتاب است و سریع گرم که و متغیر الاحوال و بطیء سرد و تر
پس برج لایق او باشد هر آینه سرطان که چه سرطان بر صورت جانوری آبی و سرد و تر
و منقلب و موافق مزاج و حلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر
معموره و باقی بروج را هم بطریق مناسبت بهره قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول
اسد است تا آخر جدی بر توالی ولایت آفتاب گفتند و شش برج دیگر را که از آخر
سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالی ولایت ماه و بترتیب افلاک هر یک از خمسه
متحیره را چون حرکت این نه اختر هم خانه باشند یکی در ولایت آفتاب و یکی

در ولایت

در ولایت آخر و دیگری در ولایت ماه پس ابتدا از عطارد کردند چه عطارد اسرع حرکت است
و اقرب باو و لایزال در خدمت آفتاب پس یکی نه او را در جنب خانهٔ
آفتاب بر توالی یافتند و یک خانهٔ دیگر در جنب خانهٔ ماه بر خلاف توالی و آن جوزا
و سنبله است و بعد از آن زهره را هم خانه در جنب خانهای عطارد یافتند که آن ثور
و میزان است و بعد از آن مریخ را در جنب خانهای زهره یافتند که آن حمل و عقرب و مشتری را
هم خانه در جنب خانهای مریخ یافتند که آن قوس و حوت و زحل را هم خانه یافتند
در جنب خانهای مشتری که آن جدی و دلو است و گویند که چون کوکب در بیت خود باشد
نتیجه او که در حق جنین و نامیه بنی آدم از جمیع مکاره و مرض اعلی و لهذا بیت را قوی
قوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی خانهٔ برج هفتم او را دبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع
امن و سلامت است پس برج مقابل بیت موضع دبال و نکبت است چه قید این مذکور شد
که هر برج مقابل خانهٔ یکدیگر اند و گویند هر کوکب که در دبال باشد نتیجه او که بر زندان
و حبا مکروه باشد و از اینکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین دبال زحل شد و خانهای
او دبال نیرین و خانهای عطارد دبال مریخ و خانهای مریخ دبال زهره و در کتاب
کفایة التعلیم مذکور است که اهل هند دبال را اعتبار نکنند بعد هذا فرمود که اهل احکام

تجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان هر کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد
اتصال واقع شود حدوث یکی از کاینات چه این قسم اتصال را فتح الباب خوانند
پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل هم در زمستان و لیل برف و سرما و دوام تاریکی و
اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا و اگر مریخ درین
حال بیاید از این هم متصل شود بادهای تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ باشد
باران قوی آید و رعد و برق و خصوصا که عطارد نیز متصل شود بجرم یا بشعاع و چون تابع بروج
درین تقسیم کواکب منقسم شدند رأس و ذنب را که از کواکب نیستند نیست باشد و نه دبال
اینست تابع بحث در احوال بروج اما احوال کواکب از انجمله سعادت و نحوست ایشانست و استدلال
بران بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین
کنند چنانکه آید زحل نحس اکبر است چه میانه خانهای نیرین و خانهای زحل مقابلست که
از نظر تام و تسدیس گویند و مریخ نحس اصغر است بجهة آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای مریخ نظر
تربیع است که از نظر تیم و تسدیس گویند پس ازین حیثیت و لکن از حیثیت جرم نیست بر حال اصغر
و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای مشتری نظر تثلیث است که آنرا
نظر تام گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای

زهره

زهره نظر تسدیس است که آنرا نظر تیم گویند پس ازین حیثیت و از حیثیت جرم نیز نسبت بمشتری اصغر
نیز و نیرین از تسدیس و تثلیث سعد اند زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدین
است و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس اما از مقابله و تربیع بجهة وقوع خانهای ایشان بر تربیع
و مقابله خانهای نحسین اما از مقارنه بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است و موافقت
احوال انظار از موت و عداوت و غیرها در باب تورد هم معلوم لعل الله تعالی و در اکثر
سعادت و ذنب و کید نحس اما سعادات رأس بجهة آنست که قمر در حال صعود از عقد رأس تا وز
کند در معظم معموره الا نحوست ذنب بجهة آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقد ذنب است
مجاورت نماید در اکثر ربع مسکون و بعضی گفته اند که رأس چون سعدی مجاور او باشد سعد
و چون نحسی مجاور او باشد نحس و ذنب بخلاف این یعنی چون سعدی مجاور او نیز نحس و چون
نحسی مجاور او باشد سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل رأس افزونیست و فعل ذنب کم کردن یعنی
هر کوکب که مماز جهت رأس باشد قوت او زیاده شود و هر کوکب که مماز ذنب باشد قوت او کم شود
و کید چون کوکب متوهم پس نحوست او متوهم نیز و بران دلیل نحوس و عطارد تابع و متحد
کوکب منقسم است یعنی بالذات نحس شود و نه سعد چه میانه خانهای نیرین و خانهای او نظری
واقع نیست بلکه قرار اند از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد متصل بکوکبی که متصل او باشد چنانکه اگر آن کوکب

سعد باشد سعد کوداکین مریخ نحس بعد هذا بر اوبان او کیف مخ نماید که اثاری که در عالم کون و فساد
میشود هر آینه بوجود موثری و متاثری و شرط باشد و موثر را فاعل خوانند و متاثر را قابل و فاعل
نزد اهل تحقیق قدرت الهیست و اهل میان اوضاع نجوم را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد
موقوف بر حصول آن شرطست که سبب حصول آن شرط آن تجدد بوقت خاص شده است دون وقت
دیگر و قابل هر اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسام است مانند صور و نفوس و اعراض و آثاری
که برین قوابل یعنی متعلق بجسم مختلف یافته اند و گویند این اختلاف یا بحسب طبایع مواد اجسام
باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی که کواکب را در جهات اتفاق
میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوط احکام ثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود
بحسب حلول کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم و در حال انحراف و استقامت
مزاج چه مشهورست که نسبت کواکب در بروج آنچنانست که نسبت ارواح باشباح و اما آثار
مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض ایشان شود بسبب بروج یا غیر آن آنست که مصنف
بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی یا بسبب او آنچه گرفته اند چه این حرکتیست که
سبب فنای حیوانات است در دوی با فراط است و چه حرکت آن با زاویه است تواند بود و مریخ و آفتاب
گرم و خشکند لکن آیا آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی این سبب که

خشکی

خشکی مریخ در غایت اوست آنچه اضعف گفته اند چه افراط خشکی یا از سبب حرکت و متحرک زود هر دو آنند
و این حرکتیست در مشتری در حد اعتدال است بعضی این سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب جهت
حیوانات این حرکتیست اما رطوبت زهره در حد اعتدال است و حرارت او مشکوک فیه است
بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست و لهذا گویند که سرد و تر است پس کیفیت جهت
که رطوبت در و موجود باشد و بعضی ازین جهت او را سعد اصغر گویند و هر سرد و تر
بالذات لکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت فواعل در تزاید و در
حال انتقاص در تناقص و اینمعنی بر اطبا و اهل دریا ظاهر است و طبیعت عطارد چون
در کیفیت مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل است و اگر احیانا هیچ کوکب متصل نباشد
طبیعت او تابع طبیعت محل او باشد از بروج آن عنصریه و طبیعت ارض اکرم و تر یافته اند بعضی
مانند مشتری و طبیعت زحل اغلبه سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل
مذکر اند سبب ذکورت شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر یک است و سبب ذکورت زحل
افراط یبوست اوست و سبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست
و قمر و زهره مؤنث اند بجهت برودت و رطوبت در مزاج ایشان است و عطارد آنچنانیز
تابع کوکب متصل است و اگر متصل هیچ کوکب نباشد تابع محل خود میشود از بروج و نیز در حال

تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مؤنث و هر کوکب مذکر نهاریست مریخ و هر مؤنث لیلی است
طبیعت مذکر حادات موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت لیل و چون
هر یک چنین باللیل فاسد است زحل را با وجود برودت او زیادی که گرفته اند و مریخ را
با وجود حرارت پنج تا افراط برودت اول با حرارت روز و افراط یبوست ثانی
با رطوبت شب مزاج کشته اعتدال حاصل آید و عطارد درین امر نیز تابع کوکب
متصل است و گویند در نصف روز و زیادی و در نصف شب نیز اما ارباب ساعات
چون نصف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد از بروج نمود و معروف ارباب ساعات
بدانکه عدد تمام ساعات مدت یکهفته یکصد شصت است بود و ارباب این صناعت
ساعات متوجه را از آنجمله یکی از کواکب سبعه نسبت کنند و اول در اربعه ساعت
و ابتدا از ساعت متوجه اول روز یکشنبه که اول هفته است که آنرا منسوب بشمس اند
چه وجه تسمیه شمس بسبب وجود او روز و شب و ساعت قمر از روز بزهره دهند و ساعت سیم
بعطارد و ساعت چهارم بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت آفرید از زحل گیرند
همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعات آخر از آنجمله
که آن ساعت قمر از دهم شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر آینه باین اعتبار منسوب

بمریخ

بمریخ باشد و بعد از آن هر روز سه ساعت فرق و حالت اول چند و از آنکه تعظیم و اینچه و لایح کرد
کرد در روز یکشنبه رب ساعت اول یا که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد شصت هشتم شمس است
و در روز شنبه رب ساعت اول یا که آن ساعت بیست پنجم از آنجمله قمر در روز سه شنبه رب ساعت اول یا
که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ در روز چهارشنبه رب ساعت اول یا که آن ساعت هفتاد و سیم بود
عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اول یا که آن ساعت نود و هشتم بود مشتری و در روز جمعه
رب ساعت اول یا که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره در روز شنبه رب ساعت اول یا که
آن ساعت صد و چهارم بود زحل و لفظ ظاهر که رب ساعت اول یا از شب یکشنبه که
آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب ساعت اول یا از شب
دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از آنجمله مشتری و رب ساعت اول یا از شب سه شنبه که آن ساعت
سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اول یا از شب چهارشنبه که آن ساعت اول یا از شب پنجشنبه
که آن ساعت هفتاد و پنجم بود قمر و رب ساعت اول یا از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود قمر
و رب ساعت اول یا از شب شنبه که آن ساعت صد و سیم بود مریخ و رب ساعت چهارم هر روزی
و شب کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت متقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی
باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت چهارم بود و علی هذا القیاس و این از جدول

که جدول مذکور کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از حمل گیرند چنانکه
قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر آینه یکی طول و
قصر ایام و لیالی را بعضی از اوقات ساعات روز را و باب بعضی از ساعات شب کند و بعکس و ایضاً بنابر آنکه
عنصر تربیت کوکب ارت هر روز و هر شب دایماً یک کوکب نباشد بلکه کوکب بقوت شب و روز تبدیل
یابد بکوکب دیگر و رب هر روز رب ساعت اولی آن روز باشد و بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات آن روز
بنامهای ارباب روز یکشنبه شمس و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز
چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل
و همچنین رب هر شب رب ساعت اولی آن باشد بترتیب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد و رب
شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب
شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ و اهل هند رب شب شنبه را اعتبار نکنند و تمام شب را روز رب
شنبه نسبت دهند و در تعدد ساعات مستوی که این معتبر است موجود و این تعدیل اوقات است

باب هفدهم در معرفت حظوظ کواکب و آنچه بآن تعلق دارد و اهل احکام دیگر هر برجی را از
بروج اثنی عشر به علی پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسمی از آن ده درجه پنج درجه
کمتر نیست و معلوم نیست که بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی از این اقسام بکوکبی نسبت از متحیرات است

وبترین

وبترین را و درین باب تعیین نیافته اند و آنرا یعنی هر یک از این اقسام حدی گویند کوکب
گویند و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلاف است چنانکه هر قومی این تقسیم را
بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود دیگر است و اهل بابل حدود دیگر است و همچنین هندوان
و کلدانیان را و از بطلیموس نیز حدودی مغایر این حدود ات منقول است اما افضل
و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که درین جدول موضوعست

چه آنرا قدیمی و ترتیبی نیست که بدون جدول
مدرک شود و گویند وضع حدود مصریان از پیش

عزیز مصر بوده یعنی یوسف صدیق علیه السلام و در جدول اول ازین
جداول طولها ارقام بروج مثبت است و در جدول عرضیه بازاء هر برجی درجات
آن برج منقسم به پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و صاحب هر قسم از کواکب خمسه در پهلوی
آن مرقوم است بحمرت و گویند که چون کوکب در حدود خود پنج که در میان عشرت
و اقارب خود و چهار برج را بر قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی ده درجه شود
و قسم اول حمل را بمریخ دهند که صاحب بیت است و قسم دوم بآفتاب و قسم سیم
بزهره و قسم چهارم که قسم اول برج اوست بعطارد و همچنین بر ترتیب اقسام بر شش گانه

حمل	۱۸	۱۴	۲۱	۱۹	۱۱
ثور	۱۴	۱۲	۱۹	۱۵	۱۲
جوزا	۱۳	۱۲	۱۷	۱۲	۱۲
سرطان	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
اسد	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
سنبله	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
میزان	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
عقرب	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
قوس	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
جدی	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
دلو	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
حوت	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲

بنا نهند بکواکب بترتیب افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از حمل گیرند تا قسم آخر
که ده درجه آخر حوت است و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ بود پس اول از اقسام مستثنا
که یکی قسم آخر حوت است و یکی قسم اول حمل هر قسمی را ازین اقسام درجه و صورت گویند چنین
منقولست که حکمای دراجین طلوع یکی از این اقسام و دیگری از صور چنین است که
که واقع باشد در آن قسم نیز اند و حکمای هند درین تقسیم قسم اول از هر برج که بعد از
باشد از مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برج دیگر هم از آن مثلثه مثلاً قسم اول از برج
حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشمس که صاحب برج دوم است از آن مثلثه
یعنی اسد و قسم سیم را بمشتری که صاحب برج سیم است هم از آن مثلثه یعنی قوس و از برج
ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم بعطارد و قسم سیم بزحل را و قس علی هذا تا سایر البروج
و آنرا یعنی هر یک از آن اقسام را باین اعتبار رودکی خواهند معرب در دیگان که
لفظیست هندی و بعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم دوم
بمشتری و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر و آن از آن برج بود و آنرا دردجان و اردجان و آردجان
خوانند و این اصطلاح بعینه مثل اصطلاح جمهور است الا آنکه ترتیب صاحبان درجه از فوق بتحت
و دردجان از تحت بفوق پس درین ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت

وجه

وجون هر برج بدو قسم قسمت کنند و قسم اول از هر برج مذکر نامند و قسم آخر بقمر و قسم اول
از بروج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس از اینهم بهر خوانند و چون هر برج بهفت قسم قسمت
کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه هفتاد دقیقه و هشت ثانیه و بیست و چهار ثالثه باشد و قسم اول
از هر برج بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج
باشد و قسم سیم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک کوکب قسم دوم باشد و علی هذا تا قسم هفتم آنرا
هفت بهر خوانند و چون هر برج بنه قسم قسمت کنند چنانکه هر قسمی صد هشتاد قسم باشد هر قسمی
سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل و قسم دوم بصاحب
نور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صدر و بنا
نهند و بصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر
اقسام هر برج که هر آینه متعلق بمریخ بصاحب حوت که مشتری است و این را یعنی این اقسام را
نه بهر خوانند و ازین ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهرهای موافق در عدد از سه برج که
یک مثلثه باشد یک کوکب باشد از جهت آنکه بعد میان هر برج از مثلثه بقدر چهار برج است
که اتباع او بیست و شش باشد و این مبلغ را هم عدد کنند و هم ثلاثه و همچنین بر چهار و نه قسم
قسمت کنند و لاجرم هر قسمی هم درجه و نیم باشد و قسم اول از هر برج بصاحب آن برج دهند

وقسم جم بعد جب برج که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم جم انفصم است از هر برج
و این اقسام را اثنا عشریه جم الفه خوانند پس جزء کوکب یا دلیل دیگر در برج بنج و از آن
درجه و دقیقه چند فلک کهن و هر درجه نیم دیگر از آن مقدار حقه همان برج اعتبار کنند و هر درجه
نیم دیگر حقه برج که بعد از اوست و بهمین دستور بر ترتیب تا آنکه کمتر از حقه برجی باشد از آن
باقی هر درجه را جم الفه درجه و هر پنج دقیقه را درجه و هر دقیقه را جم الفه دقیقه گیرند از برج
که نوبت باو رسیده باشد آنگاه که منتهی شود موضع اثنا عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب
آن برج هر آینه صاحب اثنا عشریه باشد و این عمل را حکما مبین بسیار معتبر دارند و از جمله
مصطلحات اهل این فن است که بعضی درجات بروج را درجات نیره خوانند و بعضی
مظلمه و بعضی را قمه یعنی غبارناک و بعضی را خالیه یعنی خالیا از عوارض مذکوره و همچنین بعضی
از درجات را درجات سعادت افزای گویند و بعضی را آبا رجع بر یعنی چه از غایت کوکب
و بعضی را مذکر و بعضی را مونث و مابحث تعیین هر یک از این معتبرات و آنچه قبل از این مذکور
شد جدولی ایراد نمودیم تا بر متعلم ظاهر و آسان گردد و آن جدول این است
و چون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و مریخ و عطارد دقیقه که دلالت کند بر نهایت در روز فوق
الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد دقیقه که دلالت کند

بر لیلیت یعنی در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض آنرا حیز گویند و اگر این
احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مونث در تصرف کوکب لیلی باشد آنرا جلب
گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مونث بیت مذکر و مونث گویند پس در ضم جلب حیز
بود و بعکس حیز در لغت بمعنی مصالحت و جلب بمعنی ربودن و بدست آوردن و اهل
این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز چون مانند شخص است که در میان آشنایان باشد
و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس آنرا
خلاف همگی گویند و از جمله معتبرات احکامیان از خطوط کواکب یکی اعتبار فرح و برج است
که تفصیل این بنا آنکه میفرماید که فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت سابع
و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح
زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر استنباط کنیت این تقسیم از هفت خانه
طالع که سوی او تا دوازده بعد است کنند و گویند از این هفت خانه خانه قوی اند که آنرا مایل
ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم و هر خانه ضعیف اند که آنرا از امر ساقط خوانند و
آن بیت هر انهم و ششم و هر خانه از وجه قوی اند و از وجهی ضعیف که آنرا از امایل
خوانند و آن بیت نهم و سیم و اینها همه در باب آینده تفصیل معلوم گردد و چون احوال این

خانها معلوم گشت که هیچ چیز از این کواکب سیاره الا عطارد که کوکب نحس او بعضی زحل و مریخ و هر دو کوکب
یعنی مشتری و زهره و هر کوکب در بعضی احوال سعد و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس هر خانه ضعیف
از روی مناسبت بخیر دادند اضعف را با نحس یعنی هر از ده هم را بر حصه ششم را بمریخ و هر خانه
قوی السعدین دادند اقوی را با سعد یعنی یازدهم بمشتری و پنجم را بزهره و آن هر خانه را
که از وجهی ضعیف آن هر کوکب دادند که در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را با عظم یعنی
نهم را با آفتاب و سیم را با ماه گویند که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثالث که مایل است فرح
نیست چرا این هر خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع
اخس است از زوال و ناظر بودن او بطالع احس است از مایل بودن و چون عطارد را سعادت
و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزجست و درجات طالع نیز ممتزج چه میانه نور و ظلمت پس طالع را
درین قسمت با دلیت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخص است که در موضع شرافت
و شادی بود و در حالت بزرگی حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر رسید رفته فرح
کان اوسط آمد بیا و اربع لیب بحفظ آمد خانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت برج
و آفت باشد چه هر خانه مقابل را بیوت اثنا عشریه چنانکه هر برج مقابل ضد یکدیگر اند پس
برج عطارد در سابع و برج شمس در ثالث و برج مشتری در خامس و برج زحل در سادس و برج قمر
در تاسع

در تاسع و برج زهره در حادی عشر و برج مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله این معتبرات است
بیت قوت و ضعف کواکب و آن چنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوت ماه
در رابع و قوت زحل در ثانی عشر و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره
در سابع و قوت عطارد در تاسع خانه مقابل بیت ضعیف باشد و چون کوکبی در خانه یا شرف
باشد و در وتد بکوکبی دیگر یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را باین حال مثمر یعنی او نیز
در خانه یا در شرف خواهند و در وتد بود آنرا یعنی این وضع را دستوریه گویند و این معتمد
ترین انواع دستوریه است و نزد حضر و بصیر واضع ولایت که سفلیین را با آفتاب این نوع
دستوریه بحسب رجعت صورت نبندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانه خود
و هر دو او از یک نیر جمع شود یعنی خانه او باشد از خانه نیر مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب
در اسد یا جمع باشند هم آنکه کوکب در کمال تشریق و تغریب محمود بود و آن کوکب علوی را مقدار
شصت درجه بعد باشد از آفتاب و سفلیین را و اگر سرعت سیر بود که آنرا باط اعظم گویند
سیم آنکه صاحب طالع در غایت و صاحب اثر در طالع و دستوریه دلیل حضر در سعادت
دستوریه از فلک البروج یعنی منطقة البروج و آن در اکثر احوال موضعی کوکب یا سهم
مرکز یکی از بیوت اثنا عشریه باشد عبارت از آنکه است که خطا او از جمله خطوط خمسه آن بیت

و شرف و حدود مثلثه و وجه است در آن جزء پیش از کواکب دیگر باشد در همان جزء بشرط آنکه
آن کواکب ناظر باشد بآن جزء یکی از نظرات خمسه یکی از هم نوع تا ناظر نگردد را تقابل منظر بجهت
کافیست و تا ناظر جزء نباشد و اهل احکام هر خطه را بمرتبه اعتبار کرده اند و آن مراتب را
شهادات گویند و لهذا کواکب محظوظ را مشاهد و مزاعم نامند مثلا صاحب بیت را چهار شهادت
گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اولی را دو و صاحب مثلثه حریم را یکی و این بقول
کوشیار است اما ابو ریحان بیرونی که یکی از علمای احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت
است و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب مثلثه
ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و این بجهور متاخران بر اند آنست که صاحب بیت را
نه شهادت است و صاحب شرف را هشت و صاحب حد را هفت و صاحب مثلثه اولی را شش و صاحب
مثلثه ثانیه را پنج و شریک را چهار و صاحب وجه را سه و همچنین هر یک از حدود و وجوه و
دریچگان و غیر ذلک را مثل جیز و جلب و هف بهرونه بهروان عشریه و فرح و سایر قوای کواکب
که در میان این متعارفست مرتبه تعیین کرده اند لکن در مستویات آنچه از خطوط خمسه مشهور
اعتبار نکنند و مراتب باقی را قوای کواکب نامند نه خطوط چنانکه مصنف در شرح زیج ایلخانی
و تفصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب از کتب احکام طلب باید کرد و ما این مراتب را

بتفصیل

بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق
افتد که صاحب خطی بجزم هم در یک خط مرتبه او را در آن خط ضعف کرده چه در این
حالت قوت او مضاعف گردد اگر شهادت هر کواکب مساوی باشد هر کواکب را مستوی گویند
و اگر کوکبی در شهادات قریب بکوکب مستوی باشد آن کوکب را شریک مستوی گرداند مثلا چون هشتم
گرفتیم درجه نوزدهم را مستوی بدانیم کواکب ناظر بجزء زهره و زحل و قمر و مشتری را یا قیم و شهادات
زهره در این جزء بقول ابو ریحان بیرونی شش است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب
حد و هم مثلثه اولی و شهادات قمر نه چه اگر هم صاحب شرف است و هم صاحب مثلثه ثانیه
و آن هر کوکب دیگر را در این جزء از خطوط خمسه نصیبی نیست پس مستوی را زهره که بشرکت قمر را
اگر صاحب تاج یک ادراب جفوفا ناظر بجزء مفروض نباشند کوکب غریب مستوی باید گرفت
هر چند که در آن جزء ضعیف و مقبول الحکم نباشد بشرط نظر اما اگر کواکب همه از وی ساقط
باشند آن جزء را مستوی بنحو احکام آنرا از وی تشبیه بدیا بیروح گویند و این
طالع را در طالع مدار بر کواکب مستوی

در معرفت بیوت هم از ده گانه

و مدبوات این فن قبل از این مذکور شد که مطلقه الروح را ابتدا از نقطه طالع بدو از ده
قسم کنند و هر قسم را بیت خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه

بیت شرف و حدود مثلثه و وجه است

در مدار احکام ایلخانی

اول که هر آینه بر افق شرقی واقع است و تد طالع گویند و خانه هفتم را که بر افق غربی واقعست و تد غارب
و خانه دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است و تد السما و خانه چهارم که بر نصف
اسفل دایره نصف النهار است و تد الارض و این چهار را وتد بجهت آن گویند که مدار احکام بر
اینهاست چه اقوی بیوتند و لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدا اگر آن خوانند و بیت ثانی
و خامس و تاسع و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهت میلان هر یک بوتدی و در تحقیق
از این حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس
ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتدی و در تحقیق از این حیثیت این چهار
خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت ادبار و مبدا زوال گویند و وجه تقدیم
ذکر تاسع بر سادس که مضعف جایز داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر او بطالع باشد
و بیت ثانی و سادس و تاسع و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچ یک از نظرات خمسه
میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی ایضا نیز معلوم نیست و ثانی
بیوت غیر اوتاد را بعد که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظر اند بطالع چه میانه
هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس است و میانه هر یک از آن چهار خانه
دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه

خامس و تاسع

اتفاق افتد

اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت را این نظریه داده است از مایل ساقط چنانکه قبل از این
در شرح قوای کواکب باین معنی اشاره شد و از آن اوتاد هر یک از این انواع هر کدام بتوالی اقرب
بطالع در قوه متقدم باشند بر آنکه بعد از آن اقوی بیوت ساقط که بعکس این معنی است یعنی هر کدام
بتوالی ابعد باشند از طالع در قوه متقدم باشند پس عاشر بیت ربع پس رابع پس حادی عشر پس خامس
پس تاسع پس ثالث پس ثانی عشر پس سادس و اضعف بیوت بیت ثانی عشر است که هم ساقط و زایل است از
طالع و هم اقرب باو و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او
فرد باشد آن خانه را مذکر دانند و هر چه عدد او زوج مؤنث و باز این همه خانه را بچهار
ربع منقسم سازند و از این جمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین آنرا که
میانه مرکز رابع و سابعست ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میانه طالع و رابع است
و همچنین آنرا که میانه سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میانه
مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف صاعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز
رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج ثانی عشر
طالع بحسب اوتاد آن طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک در این حال به بیت مایل انتقال
نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله گویند

طالع

زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایل انتقال کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد
او تاد آن طالع را اوتاد و قایمه خوانند و قسم ثالث افضلست از قسم اول و قسم اول
از ثانی و حد هر خانه پیش از مبدا آن خانه باشد بیک درجه تا پنج درجه قبل از مبدا
بیت ثانی آن خانه پس اگر درجه تقویمی که مثلا پیش از مبدا آن خانه باشد در خانه
هشتم مقدم او را مجری آن کوکب نداشتند بلکه همان خانه را مجری آن اعتبار کنند هر چند
فی الحقیقه در آن خانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست که ممکن باشد که در شش درجه پیش بسابع
و روز بطالع در آید اینست بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در مدلولات هر یک بیوت
نمیفرماید اما مدلولات بیوت اولا طالع جهت مبدا ظهور و وجود اشیاست و دلیل بقاء
آن امور که بظهور آمده هر شده و لیضا علی او دالست بر تکون هر مسکون و موثر در آن
خصوص در نوع انسان یا که اشرف و اکرم انواع مکونات است ازین سبب گفته که بیت طالع خانه
حیاتست و نفس و جهت ابتداء کارها و لیضا دلالت بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب
و کیفیت زندگانی سعادت و شقاوت و از اعضا منسوبست بسر و روی و بیت دهم که
مایل طالعست دلالت کند بر حالت ثانی موجود که هر آینه کیفیت اسباب بقاست و آنرا
معیشت خوانند و اقرب آن اسباب غذاست و اوسط آن ذخایر و اموال و ابعد آن

اعوان

اعوان و انصار ازین جهت گفت که بیت ثانی خانه مال و معاش و اعوان و انصار و حوادث
مستقبله و لیضا دلالت کند بر خرج و خمر و بقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن
و جهت سیم که زایل طالعست دالست بر حالت ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت تواریخ اسباب معیشت
چون حرکت که سبب استمرار غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مالند و دلیل بر این حرام
خصوصیت این زن بسبب جمله اموال از این جهت که بیت ثالث خانه برادرانست و اقربا و سفرا
نزدیک و کثیر و اوجای و لیضا دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا بر دست و ران دو قدم
چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور بود و امری که ماده موجود باشد و منتهی گفته
چون پدر و مادر و موضع محل قرار و نباتست چون مسکن و املاک ازین حیثیت گفت که بیت رابع
خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امورست و لیضا دالست بر عدد اموال
و از اعضا منسوبست بسینه و پهلو و معده و بجهت که مایل رابعست هر آینه دلیل بر پدر بود
که کنج فرزندانست و اکل و شرب دهد ایا که نتیجه املاک و ارتفاعاتست ازین واسطه گفته که
بیت خاص و فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شرب و لیضا دالست بر عشق و
و طیبات و شادی و سرورها و ضیافتها و از اعضا منسوبست بپشت و دل و ششم که زایل
رابعست دلیل باشد بر حالت ثالث از عبید و خدم و ستور که از جمله اسباب مکنت است و بیماری

کرب حمل حیاتست بجهت سقوط از طالع ازین علت گفت که بیت سادس خانه حدمت و مصارع و شدائد
و مرض و اقسام عذاب صغارست و لیضا دالست بر کریه و گریه و تهمت و از اعضا منسوبست
بناف و شکم و هشتم که مدخل مارست هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازواج و شرکا
و سبب هلاک و فنا چون اعدا و خصوم ازین وجه گفت بیت سابع خانه شرکا و ازواج
و عوارست و لیضا دالست بر اعدا و خصوم و مقصد مسافران و گرانیها و ارزانیها و از اعضا
منسوبست بزیر ناف و هشتم که مایلست بسابع حالت دهم از ازواج بود و جهت مقابل و فضا بیت
و دلیل بطلان اسباب بقاست و معیشت بود ازین جهت گفت که بیت تاسع خانه خوف و مرگ و میراث
و اموال و عوارست و غم و اندوهست و لیضا دالست بر اموال خصوم و اضداد و شروره
و از اعضا منسوبست بالات شهوت و مقعد و رحم و نهم که مایل بیت الموتست دلالت کند بر حالت
ثانی او از جهت زمان مثل امور اخروی و از جهت رغبت مثل خواب که النوم اخ الموت مشهور
و معروفست و نیز چون نظیر ثالث است و آدی از دال بود بر علم بسیار و سفر و از این
که گفت بیت تاسع خانه سفر و رؤیا و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خوابست و لیضا دال است
بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوبست بفخذین و دهم چون از فخ و
اعلیت و اقوای بیوتست و نظیر بیت الاب ازین نسبت که گفت بیت عاشر خانه سلطان و ملوک و

والشغال

والشغال و اعمال سلطانیست و لیضا دالست بر ضعت و رفعت و مشهور و معروف گشتن
و از اعضا منسوبست بر الیتین و یازدهم جهت ثانی دهم است و آدی و اقوی بیوت
مایل ازین دلالت گفت که بیت حادی عشر خانه خواستن و امیدهاست و لیضا
دالست بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوبست
بساقین و دهم از دهم جهت اضعف و آدی بیوتست و نظیر ششم ازین جهت علامت گفت
که بیت ثانی عشر خانه اعدا و اضداد و شقا و تهاد و هم و مان و چهارپایان بزرگست
و لیضا دالست بر گرفتاری بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت و
امراض مزمنه و از اعضا منسوبست بقدمین اینست تمام بحث در مدلولات بیوت اما
منسوبات کواکب اولا زحل جهت نحس اکبر و بطی السیر است هر آینه منسوب بود باشیاء خسیسه و امور
که متعلق بمنحطان ازین جهت گفت که زحل کوکب مرانست و دهقانان و کلاب و قلاع
و خانهای قدیم و غلامان سیاه و محابسان و مردم سفله و خسیس و دراعیان و مشتری
با علم و از اخلاق مکر و حیله و کینه و حقد و حسد و بخل و وقار و ستره کاری و کاهلی
جهت سعد اکبر است و بطی السیر دلالت کند بر ثبات و رفعت و منزلت و شادی
شریف ازین سبب گفت که مشتری کوکب اشرافست و علما و قضاة و امرای با عدل اند و نصفت

و وزرا یا جید القدر رفیع منزلت و اهل مناصب و نهاد و اعتبار و از اخلاق علم و سخا و علو
همت و حیا و خیر و تواضع و صدق و وفا و مزاح چون نحس اصغر است و سریع السیر و لیل الجو و بر اشت
محبت و امور سریعة الفساد باین واسطه گفت که مریخ کوکب لشکریان است و امرا و ظلم و اهل
و دزدان و خوانان و مفسدان و آنکه زنان و بیتاعان سوء و از اخلاق قهر و مکابره
و تهی عت و خشونت و سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذا مردم و اهانت و زنا و جنایت
و شمس چون نیر اعظم است و خسرو سیارات مربی آن است و عین فیض و ال باشد بر سلطنت
و امور عظیم از این جهت گفت که شمس کوکب سلاطین است و اهل امور دینی و اکابر
و اهل رای و تدبیر و از اخلاق عجب و تکبر و انفت و کرم و تمتع و بهاء و بهجت و زهره
چون سعد اصغر است و سریع السیر و مونث و دال بر مونثیت و خنوثت و حسن وجه و فرح
و شادی از این جهت گفت که زهره کوکب اهل طرب است و زنان و امردان و مخنثان و خادمان
و ظرفا و اهل زینت و تجمل و از اخلاق لهو و طرب و عشق و ظرافت و نخوت و سوگند دروغ
و عطا و چون مذکر جنوبی است و سریع السیر و تابع متصرف است بر تمتع و تلون و زیرکی از این مناسبت
گفت که عطارد کوکب کتاب است و طبیب و منجمان و شعرا و ادبا و دیوانیان و کاتبان
و نقاشان و تجار و اهل اوراق و از اخلاق دین و علم و بیان و نطق و ادب و صنایع دقیقه
و قمر

و قمر چون اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت و انتقال و استمرار و انقلاب از این جهت گفت که قمر
کوکب رسولانست و پیاده روان و ایلچیان و عوامان و از اخلاق عفت و جهد و سلیم طبع و فراوان
عیش و بسیار گفتن و حرکت و تغیر چنین **باب نوزدهم** در معرفت احوال انظار و آنچه بدان ماند
و قوای کواکب قبل از این مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار بجهت از آنچه
که غیر مقارنه است بحسب مخالفت و موافقت کیفیت و اوضاع اما کمی ایشان از بروج کحی خاص
دارند چنانکه گویند که تثلیث و تسدیس حر نظر مهتدی و مسعود زیرا که محقق هر یک از این حر نظر
در حر بروج متفقة الطبیعة قوت دهد حو لا که اتفاق در هر کیفیت باشد کما فی التثلیث
و در یک کیفیت کما فی التسدیس و از این جهت گفت که تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا اول
نظر تام حر است گویند و ثانی را نظر تام حر است و بعضی علة اقوی بیت اول را از این دانند که
قوس بعد اول نصف قوس تربیع است و مقابله و تربیع حر نظر عداوت و نحوس اما مقابله بجهت آنکه
در حر بروج متقابل متحقق است که متضاد اند چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع بجهت تحقق او در حر بروج
مختلفة الطبع الکیفیتین او بالکیفیة الواحده و مقابله اقوی است از تربیع حر قوس بعد مقابله نصف
قوس بعد تربیع است اما اقوی نظرات مطلق در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث
پس تسدیس چنانکه تجربه بر آن دالست و هر یک از این نظرات را بحسب سعادت و نحوست کواکب متناظره

تاثیرات یافته اند چنانکه میگویند که نظر حر سعد بکوکب سعد محمود الاثر است و نظر تثلیث با منحوس یعنی
بکوکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است یا متوسط است میانه جمود و ذم علی الاختلاف و نظر تثلیث کوکب
نحس مذموم الاثر است و نظر حر سعد با نحس یعنی بکوکب نحس در آن مرتبه نیست بلکه قبیح الذم است
و شاید که در نوعی محمود باشد بنا بر مناسبت و مقارنه و همچنین با کوکب مسعود و عقده
سعد در سعادت بیفزاید و با کوکب نحوس و عقده نحس در نحوست و از آنچه خبر از این در احوال کواکب
مذکور شده معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با تربیع مذموم است و تسدیس و تثلیث
محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصرف است و نیز باید
دانست که هر یک از این نظرات که حکم آن مذکور شده اعم است از آنکه میان هر کوکب باشد
یا میانه جزوی از فلک و کوکب بعد هذا بر نظرات سیم مخفی نماند که چنانکه نظرات متنوع بانواع
تناظر تربیعی یا مطلع کیدنی منقسم است و هر یک از این انواع که بعد از این بتفصیل موضح گردد
بسبب تقریب باشد و تحقیق تقریب آن است که چون میان هر کوکب متحقق شود قریب بآن نظری از نظرات
مشهوره غیر مقارنه جهت دست دهد و تحقیق آنکه وقوع نظر و تناظر در یک آن باشد پس منفصل
بقصد و بیان این مدعا در آمده میگوید و تناظر بر انواعست از آنکه تثلیث تسدیس است و آن
در تربیعی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس
باشد

باشد دیگری در آخر جدی و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل
یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهج باشد
لکن تحقق آن مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع
تناظر تربیعی است و دیگری استقبالی و آن تقاسیم تسدیس معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در بیوت
مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در منتصف
حقیقی عقرب و دیگری در منتصف حقیقی دلو و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی
دلو باشد و دیگری در منتصف حقیقی ثور باشد یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در
منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهج است لکن تحقق آن مشروط است
بآنکه در نیمه از این بروج دست دهد که آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب باعتدال اقرب
از آن نیمه دیگر در منتصف حقیقی و آنچه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود
لیکن آنکه در اول و آخر بروج نباشد و تناظر استقبالی در بیوت مثل آنکه یک کوکب در اول
حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت یا یکی در اول
میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلع مثل آنکه یکی در اول جدی باشد و دیگری
در آخر حوت یا یکی در اول سرطان بود و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهج

الا آنکه تحول او مشروط است بانکه در غیر اول و آخر آن برج دست دهد و حکم انواع تناظر مختلف
در تاثیر حکم انواع نظرات که مشتمله و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و مهم شارح
نصیریه و صاحب اثبات الآثار در تعیین تناظر تسدیسی باید که واقع باشد چه هرگاه
قوت تناظر تسدیسی از تثلیثی بیشتر است و بی تجربه که مضعف گردد تناظر تثلیثی هم زایل
شود و آن در وقتی متصور است که دو یک کوکب در اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در
اول عقرب باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلع مشترکه یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در
آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعای عدم وقوع تناظر تثلیثی
صحیح نباشد غایتش آنکه موضع کوکبین متناظرین از بروج درین نوع وقوع تربیع مشترک میشود
بخلاف انواع دیگر که در آن این اشتراک نیست لکن این باعث عدم وقوع تناظر تثلیثی نمیشود
مگر آنکه عدم اشتراک محض کوکب از بروج در وقوع تناظر شرط کرده باشد و مخفی نماند که
از اهل فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند مراد این تناظر تربیع باشد لا غیر و علت آنست
که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی در نصف مشترک میانه دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی
که نه چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر این نوع مخفی و معین باشد و در احکام
نظرات و تناظرات موضع کواکب را دخل تمام است و در بعضی مقادیم گاه باشد که جمع در آن
واحد

واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی تناظر یکجهت اتفاق افتد از برای اختصار
و ترک تکرار رقم آنرا از رقم هر دو ترک کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر بوجه
چنان نویسند سلم و مطلع چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر بوجه چنین عظم
و مطلع چنین مطع و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر بوجه چنین نویسند لظم و مطلع
چنین لطم و گاه باشد که بجای حرف میم زا منقوط مرقوم سازند که علامت زائیست
و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و تاثیرات سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت
و نهایت کنم تاثیرات نحس مضعف باشد و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه محو شده
یکی از عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت نحس نظر یا تناظر محو شده کند
درجه ساعات یا کوخت آن نظر یا تناظر محو شده اکتساب میکنند و بعد از اتمام اتصال
چون منصرف شود چند درجه بعد از انصراف آن ساعات یا کوخت باقی باشد و لم
این معقولات حوالهٔ تجربه و امتحان است و آن درجات را انوار و اجرام گویند جمع جرم
که اینجا بمعنی اکتساب است و جرم هر یک از علویین در طرف یعنی در طرف خلف و قدام
نه درجه است و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت درجه است و بعضی نه درجه گفته اند معتمد
قول اول است و از آن شمس هفده درجه و از آن هر یک از مغربین هفت درجه و از آن

قمر دو هر یک از عقدتین او هر ایک دو درجه و یکی از فضلات این مقادیر را که مجموع حظوظ این وجه در سلک
نظم کشیده و هو هذا [illegible] اجرام سیارات یا رتب لطح [illegible]
تا تدفیه نظر یک دیگر از کوکب قریب بجهت نظر یا تناظر کوکب دیگر یا محو شده عقده از عقدتین قمر
اسد و بعد میانه او و منظور الیه یعنی موضع که عین نظر و اخوات او در آن موضع متحقق میشود
بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا منتصر گویند بدین معنی که ابتدای اغاز اتصال آن باشد
و چون بعد جهتین بقدر نصف جرم اقل الجرم من المتصلین شود آنرا قوی الاتصال گویند بمعنی
که ابتدای اغاز قوت اتصال آن جرم بعد جهتین تام مرتفع شود آنرا تام الاتصال گویند بمعنی که
ابتدای غایت قوت اتصال آن مثلا هرگاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود جرم بعد جهتین
بحد شش درجه و نیم رسد یعنی قرار اگر باطلاعت سه درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع
تسدیس ماند آغاز اتصال آن باشد و چون پنج درجه رسد یعنی شش درجه که منصف جرم
اقل الجرم است بموضع تسدیس ماند آغاز قوت اتصال آن باشد و چون بشش درجه رسد که حد تسدیس است
غایت قوت اتصال باشد و آنکه گفته در باب نظرات و مدارک آنکه قیاس آن کوکب حاصل نگردد
امتلو نباشد و بعضی گویند جرم بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو نحو آغاز اتصال
بود چه در توقف از آن بیشتر بیگه گر رسیدن نیز بقدر نصف جرمین نحو آغاز قوت اتصال باشد چه درین بیگه
بمرکز

بمرکز آن دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد به قول اول است و لهذا مصنف آنرا اختیار
نموده و چون از آن در گذرد یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمام اتصال از منظور الیه در گذرد
منصرف شود و چون بعد بقدر نصف جرم اقل الجرم شود آغاز قوت انصراف باشد و آنرا
هر آینه قوی الانصراف خوانند جز بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف
باشد و آنرا الاجرم تام الانصراف گویند و چون کوکب بمرکز انتقال کند و در حال انتقال
متصل بکوکب دیگر نباشد پس اگر بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود تا در آن برج باشد
آنرا وحشی السیر گویند چه درین حال کوکب منتقل باشد که بشهر در آید و هیچ کس را نه بیند
لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب شود و این وضع دلیل بر فرو ماندن از کارها و نقصان
اموال و پیش آمدن مهمات با نفع و اگر چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا
اتصال هم در آن برج بکوکب آنرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکب
دیگر متصل شود تا در آن برج باشد آنرا خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال
بیشتر اوقات ماه را اتفاق می افتد و بدترین حالها که او را درین احوال پیدا دروحشت
سیر دست دهد آنست که در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج غربیه است مقرر
بسبب آنکه برج قوس واسطه است میان هبوط و دبال او و چون کوکب بمخوط بیکی از خطوط

خمسه متصل کرد بکوکب دیگر قوت نحس او را دهد و این را دفع قوة گویند و اگر هر یک در
حال محفوظ باشند دفع قوتین گویند و اگر کوکبی از موضع حظ کوکب دیگر باشد و متصل کرد طبیعت
نحس او را دهد و این را دفع طبیعت خوانند و اگر درین حال هر یک در حظ آن دیگر باشد دفع طبیعتین
گویند و این هر وضع دلیل بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از
دبال یا هبوط کوکب دیگر باشد و متصل کرد آن را انکار گویند و اگر هر یک در دبال و هبوط باشند
انکار از طرفین باشند و این دال باشد بر ضد آنچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی
منظور نحس از کوکبی دیگر و هنوز آن انصراف اتمام نشده متصل بکوکبی ثالث نحس آن اتصال
بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشند و این وضع را نقل
نور گویند و این دلیل بر توسط کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر کوکب بکوکب
ثالث متصل کرد نحس اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث و او را جمع نور گویند
و شدید کرانی دو از دو کوکب باشد و اکثر اوقات این جمعیت بر سر رجعت و اگر کوکبی در حال
رجعت یا احتراق یا در حین دبال و هبوط بود و کوکب دیگر او متصل شود متصل بر او در ادراک
عجز و ضعف رد کند آن را رد نور گویند و شدید کرانی ضعیف بسبب کوکبی را دست دهد مثل رجوع
عطارد و منصف نحوست و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تلوین در امور و چون سه کوکب
در برج

در برجی باشند چنانکه سبکروی و این در اول برج بود و میانه رو در میان آن برج و کران رو
در آخر آن برج چون سبکروی خواهد بود که بکران رو متصل شود میانه رو او را منع گویند
اول نحس متصل شود این را منع نور خوانند و گویند درین حال قوة مانع باشد و ضعف
ممنوع و اگر سبکروی در آخر برج بود و کران رو در میانه برج و میانه رو در اول برج میانه رو
خواهد بود که بکران رو متصل شود پیش از آن سبکروی راجع آید و بکران رو متصل گردد
و از رو در گذشته میانه رو دیر پیوندند و اتصال کوکب میانه رو را از کران رو باطل
کند این را اعراض گویند و این دلیل بر ملول شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبکروی
در اول برجی باشد و میانه روی در میانه آن برج و کران روی در آخر آن برج
سبکروی خواهد که بمیانه رو رسد درین حال میانه رو بکران متصل شود و از رو در گذرد
هر آینه کران رو قطع نور سبکروی و از میانه رو که باشد یا اگر سبکروی در میانه
برجی باشد و کران روی در آخر برج و میانه روی در اول برج هر چه راجع چنین
سبکروی خواهد بکران رو پیوندد و میانه رو راجع باز گشته متصل بکران رو شود قطع
نور سبکروی از کران رو کند این هر حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امید است
و چون کوکبی در دبال یا هبوط باشد و متصل کرد بکوکبی محفوظ قوی حال که از هر
او بود چنانکه کوکب محفوظ با و اتصال کند باشد و این حال را نعمت گویند و اگر آن کوکب

قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و بار بکی که متصل کرد و این را مکافات نعمت گویند و این
هر هر دلیل نعمت از مهالک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر
نحس که برج هم باشد یا کوکبی در برج هم او بود و دیگری در هر افقی هم آن را احصار گویند اما قوة
کوکب بر نعمت نوع اول ذاتیست و آن آنست که کوکب در حظ باشد از حظوظ نحس
بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود متقربست و شرف و حد و منکسر و امثال آن که عقوب بعضی
مبین کرده و همچنین از قوی ذاتیست بود که کوکب در اوج باشد که آن را سعود در افلاک
استعلا گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکة و نزدیک الوضع تحقیق که عدد بود و دیگر چیزها که درین از قوة
بحیز تحریر در آید و چون کوکب در قوای ذاتیه جمع عقل و فهم و ادراک و کیست و فراست
و مانند آن و نوع هم عرضیست و آن آنست که تغیر آن بنا بر تغیر طوالع و ادوار باشد مثل
اگر کوکب در اوج دیا مایل اوتاد یا اگر ناظر باشد بطالع یا در تثلیث یا در فرح نحس یا غیر آنها
که عقوب مرجح و مشروح کرده و بودن کوکب درین حال درین موضع دلیل سعادتهای عمر و بلوغ
منتهی جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم سعادتست و آن آنست که کوکب نظر هم سعد
بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برج باشد که هم کوکب سعود آراسته بقوة ذاتیه و عرضیه محیط باشد
بآن کوکب هم در آن برج یا آنکه یکی در هم برج و دیگری در هر افقی هم و این هر وضع هر آینه
از اتفاق حسنات باشد پس آن کوکب را درین حال محمود و مضبوط بین السعدین گویند و محمود نامند
که همچنانکه

بعضی که قوتها یا کواکب سه نوع اند ضعیف و نیز نه نوعست کلی لنظره بعد هذا فمن نماند که قوة
و ضعف کواکب از آنچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار صفت بود عدد
قوتها و هشت و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل
المنجمین با حسن وجوه نموده اند پس آنها را بعد ریاضت مختصر و آن ریاضت موضع این کتاب نیست
تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد و الله الموفق و المعین پوشیده نماند
که قوة و ضعف کواکب را بحسب تغیر سه قسم کرده اند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و
باز هر یک از این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلا و اوسط و ادنی و ترکیب تغیر
عقلیه میان این اقسام هر آینه نباشد پس نهایت مراتب و مراتب این اصناف از قوة
و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد او را بهره یکی یعنی یک نهایت
و همچنین بر تزاید یک بهره میرود تا منتهی شود بآنچه عظیم اثر اعلا مراتبست و او را
هر آینه نه نهایت بود اما اصناف قوتها قسم اول سه و یکست از آنچه پنج عظیم اثر
اعلا مراتب اول خانه و هم در درجه شرف و سیم امیر از کوکب در اقوی بیوت
از بیوتات اثنا عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سدس و تاسع و رابع و خامس
خاصه که مشتری از کواکب بدور ناظر باشد و کمال امیر از آنکه دبه که با وجود امیر از کوکب
ضعف دبال و هبوط و چون کوکب در یکی از این بیوت بود مثیر گویند اما این ضعیف

۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب معدل النهار ۶ وضع هذا روز نوروز
از نفع او متفق ۷ بدن کوکب تحت الارض برج مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را ۸ مثلثه او یا
نحس ۹ غرب در مکان یعنی در آن برج او را برج حظ باشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره
هر یکی ازین اصناف درین هر سه شش باشد و سیزده میانه اثر او سه مراتب ۱ برج مدبر ۲ عرض جنوبا
۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور
در قرب وقتی بود که میان تربیع چهارم و اول شش باشد ۵ نقصان عدد ۶ نقصان حسب و این هر دو وقتی بود
که کوکب صاعد باشد از تدویر اما نقصان حسب قرب وقتی بود که ابطا باشد ۷ نقصان سیر ۸ درجه تیر ۹ مثلثه
ثانیه نحس برج مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را ۱ حذف محل ۲ وحشت سیر ۳ خبایا سیر و بهره هر یکی
اصناف درین مرتبه پنج است و دو میانه اثر او نه مراتب ۱ بیت زاید غروب ۲ بیت تربیع ۳
بیت ضعف بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را ۴ بیت نحس ضعف خداوند خانه ۵ منازلت
یعنی بدن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکسش ۶ حصار میانه ۷ نحس ۸ عقده ۹ جوزهر ۱۰ تحیره
۱۱ مثیب سر بدن از آفتاب یعنی در نیمروزی از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
چهار است از ضعف اما ضعفها قسم هشتم است پنج حقیر اثر او سه مراتب ۱ وجه نحس ۲ نه بهره ۳
نحس ۴ انحنا عشر نحس ۵ درجه مظلمه ۶ درجه تیره زحل را فقط و بهره هر یک ازین اصناف درین
سه است و نه حقیر اثر او سه مراتب ۱ اوریجان نحس ۲ اردجان نحس ۳ هفت بهر نحس ۴ درجه قسم

۵ درجه

۵ درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را ۶ بدن نیرین در درجات دال عالع ۷ بدن کوکب
در نصف هابط از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف قوی و بهره هر یک ازین اصناف
درین مرتبه چهار است و حقیر اثر او دو مراتب ۱ برج جنوبا ۲ برج دلو ۳ برج مجیر الطلوع و بهره
هر یک ازین اصناف درین مرتبه یک باشد اینست تمامی پنج در قوت ضعف کواکب و مراتب
آن و احکام که میدهد همچنین که هیچ نحسی بجز درجه وقتی که قوت ضعف او با هم آمیخته نحس
هیچ کوکب نباشد در هیچ موضع که قوت او ممزوج باشد بضعف و ضعفش بقوت پس چیزی خواهند
که متوجه احکام بجز بیان شوند شرط است که اول ضعف و قوت کواکب بتمام ضبط کنند بعد از آن
بهرهای قوت و ضعف را با یکدیگر مقدار که از آن میان مزاج خاص استنباط و استخراج نمایند تا
بحسب آن مقدار قوت و ضعف کوکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند محکم و معتمد علیه است باب پنجم
در معرفت اموری که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیم مخفی نماند که آنچه در این کتاب در اصول
اختیارات از واجبات است بجهت اول معرفت حد اختیار ۲ دوم معرفت فایده اختیار ۳ سیم معرفت اختیار
اشخاص که مستحق اختیار باشند یا نباشند ۴ چهارم ضرورات اختیار و اوضاع فلک و آنچه قسم یکی آنچه در
وسعت وقت ضروری باشد ۵ پنجم آنچه در ضیق وقت ضروری باشد ۶ پنجم محذورات اختیار و اوضاع علویات
اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند که مشیر در مجمل الاصول چنین آورده
الاختیار سعادات الوقت المنتزه و ملایمه لغرض المطلوب و مما جنبت لصاحب الطالع امتزاجا محمودا

و حضرت امام المدققین فخر الملة والدین رازی علیه الرحمه در اختیارات علائیه برین حد اعتراض
کرده اند و چند وجه آنرا مردود ساخته و خود تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهتر
وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت را در وی
طلب کنند و مصدر در حواشی شرح چغمینی باب اصطلاب آورده که تعریف ایام منقوض است بآن که
در مدت مفروضه ممکن است که هر وقت یافت شود که مناسبت این بمقصود عالم السوئیه وجود
چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتیست که بهتر از آن وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب
امر مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب باشد اما فایده اختیار مبنی بر مقدمه است
که بطلمیوس که شیخ اهل صناعت در ثمرة الفلک الکلی هشتم ایراد کرده فصل الخطاب والمهند المخزن
الطوسی علیه الرحمه در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که ایمه او مسعود و قوی باشد اکثر که صاحب این طالع
در سعادات و خیرات غالب بود و در شقاوت و شر بالعکس باشد و این هر دو با عمر موجود باشد یا در ایام وجود
و خیرات و مراتب پس اگر طالع را دلایل از هر دو ضعیف باشد و بعد از آن که دلایل خیر و شر هر گاه که بر آن قرار
دلایل و محوس
ضعیف باشد گیرد آنرا قوام آن دلایل خوانند و چون اختیاری کنند جهت آنکه اکثر اهل طالع اهل باشد و طالع تحت
صاحب آن طالع
خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک از قوایم باشد پس اگر هر دو قوام در طرف
سعادات مساوی باشند و سعادات اختیار موافق بآن قوم شود انتفاع آن شخص باشد آن اختیار در غایت
کمال بود و اگر در طرف سعادات قوم شود متفاوت شود و سعادات اختیار از قدر تفاوت میان هر دو

نوع ده

زیاده همچنین باشد که اول اما اگر در طرف سعادات متفاوت باشد و سعادت اختیار مساوی
قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری زیادت و سعادت محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن
بود اگرچه استعمال اختیار در آن هر دو صورت مؤدی بصلاح باشد چه وجود آن اختیار از آن حالت
نفس الامر خالی نباشد و برین قیاس باید کرد اگر یک قوام در طرف بود دیگر قوام در طرف
دیگر یا هر دو در طرف نحوست باشد آنچه کلامه پس بنا بر آنچه مخفی و مهم مشخص نمیشود یا کمتر شخص
در نحوست وقت مشغول میشود و اثر سعادات یابد یا در سعادت وقت بمهمی اشتغال نماید
و اثر نحوست یابد یا اثر اختیار در شخص مشتغل در امر واحد متساوی بود و همچنین در دنیا باید
شخص که گوید که اگر دلایل اصابه و تجربه شخص موجود است سعادت اختیار تحصیل حاصل باشد و اگر دلایل
اصابه و تجربه منحوس است سعادت اختیار مانع بی حد اما معرفت انتفاع اگر مستحق اختیار نباشد
اینست که میفرماید که هر شخص که هر روز یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال محتاج الیه باشد در آن حاجت مشغول باختیار
نیست زیرا که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت بران جاری شود و امور عادی
تابع مقام امور طبیعی باشند کما یقال العادة طبیعة ثانیة لان فی ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را
مدخلیت نیست اما در انتقال دیگر که هر آینه مستحق و محتاج اختیار است وقتی اختیار باید کرد که قرب بیت
قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل مفروض منسوب باشد مثل آنکه زراعت منسوب باشد مثل آنکه
زراعت منسوب بزحل است و دعا یا تربیه منسوب بمشتری و عاهذا و طالع وقت اختیار و صاحب

هر یک این خرابی غیر صلاح حال آن دیگر است پس بیان هر یک جدا جدا در آمد میشود که صلاح حال هر یک
آنست که از جرم یا شعاع نحس خالی باشد و سعدی بجرم یا شعاع ناظر باشد باین زمان و صلاح حال کوکب
آنست که کوکب مزبور مع هذا بقوی دیگر که هر آینه قوی ذاتی و عرضیت همه یا بعضی از آن
باشد و اما حال بیوت و کواکب بعد از آنکه بر این که مذکور شد معلوم شود یعنی زمان حال بیوت آنست
که از جرم قمر خالی باشد یا شعاع سعدی خالی باشد و نحس بجرم یا نظر عداوت نحوست و مع هذا بضعف
دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد و اگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد بتقدیری که منحوس
نباشد از اوتاد و زایل که صلاح قمر دلیل عاقبت و ظاهر است که حسن عمل محسوس عاقبت
خاتمه است و جمع گوینده که چون خانه غرض و خداوندش منحوس باشد صلاحیت سایر دلایل غایت
نرسد و بعضی از اصحاب تجربه در این باب مثالها ایراد کرده اند و اما صلاح قمر که در اختیارات
دلیل ابتدا امور است میتواند دلالت کند که آن مهم در ابتدا بر جهت دلخواه باشد یعنی صلاح
این زمان که از سعدین چه باید که در طالع یا عاشر باشد چه طالع دلیل مبدا امور است و عاشر
دلیل اعمال و اشغال و اگر مصلح تیر میتواند که منحوس بیت قمر منحوس عند القدوم و جایز باشد عاقبتش آنکه
آن مهم در ابتدا از سه وضع که در اسباب بصلاح باز آید و ضروریات مهم اختیار عند ضیق الوقت
همین است که مذکور شد اما امور که رعایت آن سبب کمال اختیار می باشد و معلوم از اجمال تیک چیز

طالع و خانه منسوب الیه تعلق مثل اگر خانه نهم منسوب الیه سفر است و چهارم منسوب الیه
در اعلت و عاهد او صاحب این خانها همه یا بیشتری صالح الحال باشند و ضروریات
اختیار در وسعت وقت که در مقدمه موعود بود همین هشت چیز است و بعضی گفته اند
موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک نظم کشیده
و هو هذا اختیار هر چه داری هفت چیز آور بجا تا بکار نیکو دین همه دان مفترض
حال مریخ باید حال برج و صاحبش حال طالع صاحب بیت الغرض صاحب غرض و
رعایت حال قمر و متعلقات او درین امر از دیگر کواکب بنا بر آنست که قمر اقرب
بسیر و سطی بود و از نطاق اول و دوم تدویر بود و از نطاق اول و دوم
زاید العدد بود و از وتر و دوم از خارج مرکز بود و از دوم از نطاق اول و دوم
لاند و دیر و هم از خارج خود باشد و از نطاق اول و دوم
یا در تسدیس باشد یا وضع خود باشد و از نطاق اول و دوم
سعود یا کواکب سعود باشد و از نطاق اول و دوم
و از نحوس ایشان باشد و از نطاق اول و دوم
موقت چه در این حال و بر اقوه عظیم
چیز که صلاح این زمان در اختیارات واجب و لازم است بعضی گفته اند و بعضی صلاح حال
هر یک

که الیق و افید است از خرد نمی میفرماید که در اختیار نهاری لوازم آنست که طالع و برج قمر
و بروج نهاری بود و در اختیارات لیلی برج نهاری و لیلی قید لازمی در باب نهم
ذکر یافته اما مخدورات اختیار بسیار است و آنچه جمهور بر آنند آنست که میباید که قمر
نحس الشعاع و محاسن کید و ذنب و در طالع تحرز و محصور بین النحسین و خالی از سیر و حسیس السیر نباشد
و خلاصه سیر لوامع آنست از آنکه منصرف از آنکه باشد یا از سعدی الا آنکه انعراف او از آنکه
اشد است و بعضی نظر عداوت میان خداوند خانه قمر و قمر همچنین نظر عداوت قمر با کوکب
و سقوط او از طالع در وقوع او در وبال در او آخر بروج که حد دخول است و بطیء
و هبوط او در جنوب از جمله مخدورات شمرند و ایضا میباید که بیرون همه کدام در طالع
نباشد و اگر طالع مشترک میانه نور و ظلمت پس هر گاه حلول بیرون در طالع اتفاق افتد چون
اضواء کواکب اندهر آینه طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات باعث عوارض ملکوتی
و دو و مخ نماند که در مداخل معتبره این فن این منع در باب قمر منظر رسیده و اما خواص
سبب آن از ابو المظفر حکیم چنین نقل کرده که ماه در غایت رطوبت است پس تاثیرات غریبه
در وی بسیار است ظاهر شود و چون در طالع لیلی و تغیرات عظیم در وی پدید آید بسبب آن اشتراک
که مذکور شد کنی مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوامع انوار آورده که حق آنست که تمیز در طالع

نباید و از بعض فضلا این حرمت نقد نمی اند از قول حکیمان بجهانی در بر است بر کوکب
بطالع اندر ضرورت است این کار جهان از آن سبب باخطر است کاندر درج طالع هر روزه
خورشید بهر تقدیر مصروف بیرون را در طالع در جمیع اختیارات جایز ندانسته مگر در اختیار
کاری که ثبات و دوام او مطلوب باشد ظاهر این قید در باب اثبات باشد چه حرام را بقوه که
اسرع و اکب است نسبت نباشد و در اکثر کتب در باب که منع وقوع قمر از طالع گفته اند قید
کرده اند الا در بیع شرین زیرا که در بیع شری سرعت و تعجیل مطلوب است کما قال کشید القمر
فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشرا و البیع اذا کان مسعودا و در امور بعضی
بشارت مثل ضرب حصون و قلاع و قتل بلاد و استعمال سموم و مهلکات باید که قمر
منحوس باشد کنی بشرط آنکه اوتاد معتبره و بیوت مقصوده زایل باشد حصول مطلوب خلل
پذیر نباشد و احسن آنست که در وقت انهزام باشد که بیت اعدا و خصومت است
و در امور که مطلوب شهرتش باشد باید که شمس انهر و اکب است فوق الارض باشد تا
شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار گردد و همچنین باید که قمر نظر خوشی متصل بکوکب باشد که شغل
مفروض را بآن کوکب آن باشد و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوبه الشهرة بلکه عام است
در جمیع امور ازین جهت آنرا با دیگر احکام ضم ساخته میفرماید که و با کمال در هر شغل برج طالع

دو موضع قرار دهد که قمر متصل باو باشد باید که مناسب آن متصل باشد و بعد از تقرر این
اصول متقول باشد مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه
آبا باید که سرطان و عقرب و حوت است چه اول اعلا و حبست و خانه قمر که کوکب آنجا
ملوک است و ثانیا خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین و ثالث خانه مشتری که کوکب عظما است
و اسد هر چند که خانه آفتاب است اما بحسب صورت دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار
عدم اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر بآفتاب باشد یا بمشتری بنظر محبت تا صاحب
اختیار بنظر عنایت و شفقت کسی باشد و یا آن بزرگ مفخم و مستعد گردد و اگر مراد
از دیدن طلب علما باشد باید که صاحب ثمر و ثانیا از نحوس بری باشد و بیکدیگر متصل بنظر
محبت و اگر مراد طلب صاحب بیت باشد باید که طالع برج اسد بود و قمر در بیت عاشر در شرف و
متصل بود و اگر صاعد و زاید النور بود نور عالا نور باشد و از برای پادشاه هر سیر مملکت
قمر در اسد یا عقرب باید که در برج ثابت باشد چه ثبات درین امر محمود است و مع هذا اول خانه
آفتاب است که کوکب ملوک است و ثانیا مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا یکی از خانه مشتری چه
مشتری سعد اکبر است و بطی السیر و بیوت او غیر منقلب و مجرا ثوب که یکی از علمای اعظم است
عقربرا درین امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب عقربست
و ایضا

و ایضا باید که طالع درین اختیار از برج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد و آن برجی
و ایضا باید که قمر زاید النور باشد و ناظر بآفتاب بنظر محبت چه آفتاب کوکب ملوک است و اگر
درین حال آفتاب در وتد السما که رافع بیوت است باشد احسن و اعلی چه خاصه که وتد السما
درین هنگام بیت شرف او باشد و از برای ابتدا و تعلیم و تعلم و همچنین ابتدا کتابت
قمر در برج اثنی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت و کتابت ابتدا و مخصوص است بنوع انسان یا که
مدرک کلیات ناظر بعطارد که کوکب دیوان و کتابت است یا مشتری که کوکب علما و فقها است
بنظر محبت تا معلم و متعلم مشفق و مهربان باشد و اولا آن چه که این هر دو کوکب نیز در حال استقامت
سیر یکدیگر و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند و در تعلیم علم موسیقی باید که
قمر در خانه احد السفلیین بود یا در یکی از بنظر محبت و طالع برج هوائی چه حصول صوت و صدا
باعانت هوا است و از برای سفر باید که قمر در برج ارضی چه بنا بر مناسبت و منقلب باشد
یا خرجدین تا آن سفر بزودی بمنتهی رسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل راه
سفر و مخوف و خوف راه باشد و در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله است که لات فرداد و
القمر فی العقرب و ایضا باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر محبت تا خوف قاطعان طریق بجهت
و اگر بآفتاب یا مشتری متصل بود سعد تر بود و اولا آن چه که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد

خصوصا اسد که درین امر مذموم است چه ثابت ترین بروج است کثرت مطالع
و قرب بسمت الرأس و ایضا صورت او دال است بر توحش و تسلط و گویند هر که
در حال وقوع قمر در اسد طبق بلدی نوشد آن بلد بسر قدر بروی بسوزد بلکه مستلا
با فتح شود که بیم تلف اهل و اموال قمر درین حال بمقابله یا مقارنه آفتاب منعقد باشد
بر آنکه لابس بهمان ملبوس در کریان کند کما اشار الیه الامام فی اخت راشد
و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید خلاف آنکه شیخ و صاحب صدر المحققین
زیرا که درین امر دوام ثبات مطلوب و مرغوب است غیر نصف اول عقرب که هبوط
قمر آنجا در غایت قوت است بعضی تمامی برج عقرب را مکروه دانند یا در میزان باید
که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش
و عشرت است و اگر بمشتری ناظر باشد و نشاید که در موضع ذنب و جدی و سر طان
و جدی و حمل و دلو و موضع زحل باشد زیرا که ایهما اکثر سبب
و تفریق کردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات
و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانه مریخ و هبوط
و این سبب بسیار کاری و خصومت شود یا در یکی از خانه های عطارد بنا بر

چه بنده بر صورت جاریه بر تصور کرده اند و لهذا او را عذرا گویند و جواز بر صورت
مرکوب متعلق و صاحب روضة المنجمین گوید این اختیار بنا بر آنست که زن شیعه
باشد و اگر بکر باشد از اله بکارتش در توقف افتد و ایضا باید که قمر متصل بزهره
باشد که کوکب عیش و محبت است تا بکر زهره سلیم و صالح ای باشد و در استحکام قمر در برج
آبا یا آتش باید چه حمام نتیجه آب و آتش است متصل بسعد از سعدین تا باعث آرایش
و جمال شود و در نوزده کردن باید که قمر در برج آبا بود متصل بآفتاب یا کوکبی که محترق
یا هابط باشد بنظر نحوست و در سر تراشیدن باید که قمر در برج حمل حسین باشد الا آنکه
دو کوشیار در برج آبا جایز داشته که متصل بسعد از سعدین و حذر باید که
از آنکه در برج حمل یا در طالع باشد و در فصد قمر باید ناقص النور باشد زیرا اگر نقصان
نور قمر باعث رطوبت ابدانست چنانکه در طالع کواکب مذکور شد و چون چنین
خون صالح صرف شود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی نور قمر جایز است و ایضا
باید که قمر در برج آتش باشد چه آتش دافع رطوبت است یا در برج هوا یا آب بر مناسبت
طبیعت دم غیر جوز زیرا جوز متعلق است بریت و حلول قمر در برج هر عضو باعث
توجه رطوبت بدن باشد بآن عضو و این معنی [illegible] مراد است پس حلول رطوبات و تعفن

مواد آن بآن عضو رسیدن مصلحت نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک
یکی از امرا سلطان مسعود سلجوقی بموجب فرمان متوجه آذربایجان شد و چون بهر کار رسید
وقتی که قمر در برج جوزا بود فصد کرد از قصد رگ دستش کسیخته شده در همان ایام رشته
حیات او بقطع رسید و نیز گفته اند که ملاقات آهن بعضوی که قمر در حیث آن عضو
مصلحت نباشد و بیت هر عضو در هنگام ثبوت مذکور شد و برج هر عضوی از آن قیاس
توان نمود هر کاه حدر اکثر اطالع کنند باید بر ترتیب واحد عبد الجلیل بخاری که یکی از علما
احکام است اثبات بروج در فصد شرط کرده است و بعضی دیگر برج مذکور شرط کرده اند و
حذر باید که از آنکه نحسین یا قمر در طالع باشند که اگر چنین باشد موضع جراحت ناسور شود و دیر
گیرند و ایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر که هم خطر باشند و
در حجامت باید که موضع قمر و طالع بروج هوایی باشد و متصل بسعد احد السعدین و حذر
باید که از حلول قمر در ثور و از آن نحس در ثانی یا تاسع مثلین و مجرای ایوب و وقوع قمر
در تحت الشعاع آفتاب نیز جایز نداشته و در مسهل خوردن باید که قمر ناقص النور و در برج
آبا و فوق الارض و محصور بین السعدین بشرط آنکه متصل تحت الارض باشد و حذر
باید کرد از آنکه قمر در اسد باشد یا متصل باشد بعلوی که از اتصال نحس دیگر علتها حادث شود

و در برج مستقیم الطلوع منفرد از سعد و در مطلق تر بر عکس بعضی باید که قمر زاید النور و آن باشد
و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعد و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاک
باید زیرا اگر حصول از انتفاعات استفاده آب و خاک است و عدم جواز عقرب یا اگر برج آب
بنا بر آنست که هبوط قمر در خانه مریخ است و ایضا باید که قمر متصل بسعد باشد یا بتربیع و تثلیث
زحل بجهت مناسبت و ایضا باید که طالع برج نحسین باشد و حذر او نیز در برج منقلب یا در
طالع و مبرا از نحس و حذر باید که از آنکه قمر ناقص العدد باشد که آن دلیل فساد تخم باشد
و نظر نحسین بصاحب طالع هم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت آفت کشت
و زرع باشد و در اجارات ارادت قمر در برج ترابی باید و محصور بین السعدین بشرط نظر
و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای قنوات قمر تحت الارض باید در
برج آبا و اولی آنکه در ثالث یا خامس باشد یا نظر بسعد یا تثلیث و صلاح حذر نحس و نظر نحوست
قمر با او در این امور از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا نحسین باید
نه منقلب یا درخت استوار و نپاید و طالع نیز باید که از این بروج باشد و ایضا باید که قمر متصل
بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا عاشر یا شرف باشد و حذر باید که از صالح اکثر باشد و حذر باید
که از اتصال کوکبی که در هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و آن باشد و در

و در برج مستقیم الطلوع منفرد از سعد و در مطلق تر بر عکس بعضی باید که قمر زاید النور و آن باشد
و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعد و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاک
باید زیرا اگر حصول از انتفاعات استفاده آب و خاک است و عدم جواز عقرب یا اگر برج آب
بنا بر آنست که هبوط قمر در خانه مریخ است و ایضا باید که قمر متصل بسعد باشد یا بتربیع و تثلیث
زحل بجهت مناسبت و ایضا باید که طالع برج نحسین باشد و حذر او نیز در برج منقلب یا در
طالع و مبرا از نحس و حذر باید که از آنکه قمر ناقص العدد باشد که آن دلیل فساد تخم باشد
و نظر نحسین بصاحب طالع هم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت آفت کشت
و زرع باشد و در اجارات ارادت قمر در برج ترابی باید و محصور بین السعدین بشرط نظر
و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای قنوات قمر تحت الارض باید در
برج آبا و اولی آنکه در ثالث یا خامس باشد یا نظر بسعد یا تثلیث و صلاح حذر نحس و نظر نحوست
قمر با او در این امور از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا نحسین باید
نه منقلب یا درخت استوار و نپاید و طالع نیز باید که از این بروج باشد و ایضا باید که قمر متصل
بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا عاشر یا شرف باشد و حذر باید که از صالح اکثر باشد و حذر باید
که از اتصال کوکبی که در هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و آن باشد و در

برج ارض باشد ثابت یا ذو جسدین کالاسد یا المستقطن بنظر تحت متصل کوکبی که در شرف باشد
تا آن بنا مبارک و میمون بود و یا در برج هوائی فوق الارض و صاعد در عرض و افلاک تا
آن بنا رفعی مرتفع شود و در حرکت کوکب عمارتست باید که درین اختیار قوی حال باشد و ایضا باید
که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی باشد و وتد رابع صالح الحال بود و حذر باید کرد از
وقوع زحل بد حال در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قرار قمر و ایضا منحوس بودن صاحب
طالع بخت التقاء یا حاذ جهت نحوس که از جمله محذورات است و در بنای زیر زمین باید که
قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و با بلا بود یا در جنوب و بطلمیوس در بنای بلاد
و قلاع وقوع ثابته را که بر مزاج سعد باشد در اوتاد بطالع سرطان کرده است و بلوغ مریخ
یا ثابته که بر مزاج او بود در بیت عاشر از جمله محذورات شمرده زیرا که این وضع علامت
قدرت آن ملک باشد بل علامت قدرت تمام نبود و الله اعلم هذا پس درینوقت این معمولا
بر دعا ختم کنیم و گوییم از برای دعا کردن قمر در یکی از خانها یا مشتری یا متصل بکوکبی که
او را بمطلوب مقصد است باشد یعنی می بینی قمر یا مشتری بعقد راس و قران عطارد کف
الخضیب درین امر از جمله تاثیرات کرده اند و دخول کف الخضیب بدایره نصف النهار درین باب
مشهور و معروفست اینقدر که مصلحت دانستیم و ما اتفاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافیست
و زیاده

و زیاده ازین بتطویل مرا نیاید و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الحمد لله الذی هو رب الارباب و مسبب الاسباب
و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد صاحب الوحی
و الکتاب و آله خیر آل و اصحابه خیر
اصحاب تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب

۱۲۴

شهور عربیه	جمع کسر	ایام اوسط	باقی کسور	فاضل کسور	ایام شهور
محرم	الطد ید	[illegible]	[illegible]		ل
صفر	الطد ید	الح		الح	لط
ربیع الاول	الطد ید	[illegible]	طح		ل
ربیع الآخر	الطد ید	[illegible]		[illegible]	لط
جمادی الاول	الطد ید	[illegible]	[illegible]		ل
جمادی الآخر	الطد ید	[illegible]		[illegible]	لط
رجب	الطد ید	[illegible]	[illegible]		ل
شعبان	الطد ید	[illegible]		[illegible]	لط
رمضان	الطد ید	[illegible]	[illegible]		ل
شوال	الطد ید	[illegible]		[illegible]	لط
ذی القعده	الطد ید	[illegible]	[illegible]		ل
ذی الحجه	الطد ید	[illegible]		[illegible]	لط

درین جدول عدد روزها و شبها را بیست چهار ساعت کرده اند

عدد ایامها	اجزاء ساعات	دقیقه	کبیسه سالها	عدد سالها	اجزاء ساعات	دقیقه	کبیسه سالها
ا	ج	ح		لو	ک	ح	کبیسه
ب	س	لو	کبیسه	س	ه	لو	
ج	ب	الد		ح	ید	الد	کبیسه
د	ا	ب		لط	ح	ب	
ه	ک	ح	کبیسه	ک	ح	ا	
و	ه	ح		کا	لو	ح	کبیسه
ز	ا	لو	کبیسه	لد	ا	لو	
ح	ا	الد		لح	ح	ید	
ط	ز	ب		لب	لط	ب	کبیسه
ی	لو	ا	کبیسه	لا	لد	ا	
یا	ا	ح		لز	لب	ح	کبیسه
یب	ط	لو		لوز	کا	لو	
یج	ح	ل	کبیسه	لح	د	الد	
ید	ح	ب		لط	ه	ب	کبیسه
یه	ب	ا		ل	ح	ا	

در این جدول عدد روز با هر شبها را بر حرف گرفته اند

عدد ساعات	کبایس	کسور	قروغ	سنین	کسور	کبایس	قروغ
ا	ا			و	ا	ک	ه
ب	ا	ک	ج	و	ب		
ج	ج			ز	ج	ک	ب
د	د			ط	ا ا		
ه	ا	ک	ه	ک	ب		
و	و		ز	کا	کا	ک	ه
ز	و	ک	ز	ا	ب		
ح	ح			ح	ج		
ط	ط			ا	ا	ک	و
ی	ک	و	ا	ه			
یا	ا		ز	و	و	ک	ب
یب	ب			ا	ا ا		
یج	ح	ک	ح	ح	ح		
ید	د			ا	ط	ک	ا
یه	ه		ا	ط	ل ا		

حرکت سریع نمی از اصحاب عین تحقیق
نقطه بدقیقه دیقه ثانیه و حرکت بطی
او در پنجاه هفت دقیقه یا قرانه ان حرکت عدد را
بر ۳۶۰ قسم کنند اجزاء حرکت بعد تنصیف
میکنیم پنجاه نه می شود و این نصف مجموع جمیع
عدد اجزاء است پس معلوم شد حرکت وسطی
پنجاه نه دقیقه است

فصل چهارم از کتاب سی فصل

در تاریخ روم و نام ماهها ایشان است

الشهور	بروجها	الشهور	بروجها	الشهور	بروجها	الشهور	الایام
تشرین الاول	لا	تشرین الثانی	سا	کانون الاول	حب	کانون الثانی	بکج
شباط	ثا	آذار	قب	نیسان	رک	ایار	مج
حزیران	یج	تموز	شد	آب	شله	ایلول	شیه ۲۹

فصل در تاریخ فرس و نام ماهها ایشان و حساب آن جدول مجموع

الشهور	بروجها	الشهور	بروجها	الشهور	بروجها	الشهور	بروجها
فروردین ماه	ا	اردی بهشت ماه	ب	خرداد ماه	ج	تیر ماه	د
مرداد ماه	ه	شهریور ماه	و	مهر ماه	ز	آبان ماه	ح
آذر ماه	ط	دی ماه	ی	بهمن ماه	یا	اسفندار ماه	یب

مصنف فصل چهارم از کتاب سی فصل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین اما بعد

این مختصریست در معرفت تقویم شمسی بر سی فصل فصل اول در حساب جمل و آن چنین

است اگر خواهی حرف کلی بعضی وقت نگه ضغط بر نگیرند یک ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه ی ده ک بیست

ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود ق صد

ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض

ظ هزار و این جمله بیست عدد است نه احاد و نه عشرات و نه مات و یکا

الف و دیگر عشرها از این حرف ک بیست سه و بیشتر سه و اما پیش دارند و مگر سه تا پیش

یازده یب دوازده یج سیزده یه چهارده یو پانزده یز شانزده یح هفده یط هژده یی نوزده یا بیست

و چهل عشر هزار آن مرغف کلمه عین سه حرف ع که قسم هزار است

مقدم دارند همچنین قع که صد هزار است خلط بعد لجغشد سه صد پنج

پنج هزار هر نظر بقصد سی شه هزار و سیصد شصت چهار بر این قیاس

چند انکه با بر نشت نویسند و هر جا که از عشه خالی باشد صفر نویسند همین گونه

فصل پنجم در ایام جمعات یعنی روزهای هفته و شب نهای آن چنین باشد

یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و بعضی شب

شنبه صفر نویسند فصل ششم در تاریخ عرب و آن معروفست و نام ماههای ایشان

است محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر

رجب و شعبان و رمضان و ذی القعده و ذی الحجه و اول ماهها

بیرون ماه و شب شنبه و عدد روزهای هر ماهی سی روز و بیست روز و از این

پیش کم نباشد و نشان روزهای ان قسم عدد روزها بود و روز اول سال و ماه

غره خوانند و روز سی ام سال و ماه جمع ماه آخر آید بر حاشیه تقویم از جانب

دست بر صفحه اول نام آن ماه که نوشته باشد نویسند و اهل حساب ماه اول را

از سال سی روز گیرند و ماه چهارم بیست نه روز و همچنین تا آخر ماهها و دور

و در هر سی سال یازده ماه در آخر روز پنجه میگیرند تا سی روز شود
و آن روز را کبیسه خوانند زیرا که سال عرب سیصد و پنجاه و چهار روز
و خمس روز و سدس شبانه روز باشد و خمس و سدس شبانه روز است ساعت
و چهل و هشت دقیقه است جمع کنند در سی سال یازده روز صحیح شود و آن
در این الفاظ بهر پنج حکاه مضمر است کبیسه عرب و ابتدا این تاریخ
از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گیرند از مکه بمدینه فصل چهارم
در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان اینست تشرین الاول تشرین الآخر
کانون الاول کانون الآخر شباط آذار نیسان حزیران تموز آب ایلول و ازین
جمله چهار نامی بود و آن تشرین آخر است و نیسان و حزیران و ایلول
و دو ماه بحرف ماه و اخیر شباط سی و یک روز باشد و شباط در سه سال
بیاید پنجاه و هشت روز باشد و در سال چهارم هفتاد روز باشد و در روز بیست
کبیسه خوانند و اسط آنکه سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربع و این ربع

هر چهار سال روزی تمام شود و آن روز را در آخر شباط افزایند و آن روز
کبیسه خوانند و نام آن روز را هم قسم عشم روز نهادند و مبدا این تاریخ از عهد
اسکندر رومی باشد فصل پنجم در تاریخ فارسیان و نام ماههای ایشان اینست
فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه
دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه روزهای هر ماه سی باشد و پنج روز بنجه
و زیاده در آخر ابان ماه یا در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و آن را خمسه
مسترقه خوانند و این ماهها را ماه قدیم خوانند و مبدا این تاریخ از اول ملکت
یزدجرد بن شهریار گیرند که آخر ملوک عجم است و نام روزها هم قسم عشم هر روزی
نهاده باشد که روزها را بنام هر روزی بنویسند و نام روزها بزبان فارسیان
اینست اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد
دیبادر آذر ابان خور ماه تیر جوش دیمهر مهر
سروش رشن فروردین بهرام رام باد دین
اشتاد اسمان اسپندار مذ مارسپند ایزد
خمسه مسترقه اهنوذ اشنوذ اسفندارمذ دیهبت هیستوس

دین ارد هشتار اسمان راسیاه اسفندار ایزدان و نام
روزهای پنجه دزدیده اینست اهنوذ اشنوذ اسفندمذ رهشت
هشوتش فصل ششم در تاریخ جلالی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخ
دلگر از که نام ماههای این تاریخ اسنام ماههای فارسیانست و عدد روزهای
هر ماه سی باشد پنجه دزدیده در آخر اسفندارمذ ماه گیرند و هر چهار سال یک روز
دیگر بجهت کبیسه در آخر پنجه افزایند تا شش روز شود روز اول فروردین ماه روز دیگر
در نیم روز آفتاب در اول حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد و بعضی
اول فروردین ماه و اول دیگر از ماههای روزی گیرند که در نیم روز آن روز باشد
آن شب پیش از آن روز باشد آفتاب از برجی انتقال کرده باشد و این ماه سال
جلالی و ملکی خوانند و مبدا این تاریخ از کبیسه ملکشاه گیرند و در تقویم پنج جدول
باریک صفحه است پیش از تقویم کواکب بر کشند در یکی روزهای هفته
هر قسم بنویسند و نام ماهها در چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روزی
تا روز ده افتد از روزهای هفته بنویسند و نام ماههای این چهار تاریخ بر حاشیه
دست چپ راست آنجا که سر ماهها باشد بنویسند فصل هفتم در عدد ستاره گان
بیاید

نام روزهای هر روز هر ماه از فارسیان

اورمزد	بهمن	اردیبهشت	شهریور	اسفندارمذ	خرداد
مرداد	دیبادر	آذر	ابان	خور	ماه
تیر	جوشن	دیمهر	مهر	سروش	رشن
فروردین	بهرام	رام	باد	رسپندین	دین
ارد	اشتاد	اسمان	راسپاد	مارسپند	ایزد
خمسه مسترقه	اهنوذ	اشنوذ	اسفندارمذ	دیهبت	هیستوس

در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخ نهاده اند نام ماههای
این تاریخ هم نام ماههای فارسیانست و عدد روزهای هر ماهی بنویسند

فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان
آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ				

و پنجه دزدیده در آخر اسفندارمذ گیرند و هر چهار سال یکبار یک روز دیگر بجهت کبیسه در آخر پنجه افزایند
تا شش روز شود و آن روز کبیسه خوانند و اول روز فروردین ماه روزی باشد که نیم روز آن آفتاب حمل باشد
و از حوت انتقال کرده باشد و بعضی از استادان این علم روایت کرده اند که هر سال ملکی ۱۱ نام ماههای وضع کرده اند
و هم نام روزها و نام ماههای ملکی اینست

فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان
ماه نو		ماه نهم		ماه کرماندز		ماه روز افزون	
ماه جهان		ماه جهان افزا		ماه مهرکان		ماه خزان	
ماه سال نو		ماه بلند فرز		ماه سرما فزا		ماه روز افزون	

آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ				
ماه آذر		ماه دی		ماه بهمن		ماه اسفندارمذ	
ماه آذر		ماه دی		ماه بهمن		ماه اسفندارمذ	
ماه آذر		ماه دی		ماه بهمن		ماه اسفندارمذ	

نام روزهای هر ماه از فارسیان

فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور
مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ

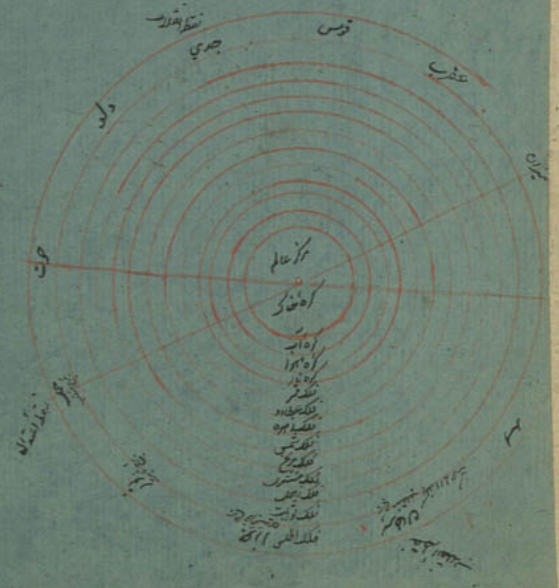

سیارات و ایشان این ستارگان هفتگانه سیاره اند زحل و مشتری و مریخ و شمس
و زهره و عطارد و قمر هر یک بر فلک اند برین ترتیب که مذکور شد و دورترین
فلک ازین افلاک از زمین فلک زحل است و نزدیکترین فلک قمر پس فلک عطارد
برین قیاس و فاصلهای این افلاک در تقویم خود آخر گیرند از نامهای ایشان چنانکه زحل
و مشتری را بر نیم قیاس و ازین کواکب هفتگانه شمس و قمر را نیرین خوانند شمس را نیر
اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسه متحیره خوانند ازین جهت که هر یکی ازین نیرا
استقامتی باشد پس وقوفی پس رجوعی پس وقوفی دیگر پس باز مستقیم شود و شمس و قمر را
جز استقامت نبود و زحل
و مشتری را علویین خوانند
و با مریخ علویات و زهره
و عطارد سفلیین خوانند
و زحل و مریخ را نحسین خوانند
و زحل را نحس اکبر و مریخ را
نحس اصغر و زهره و مشتری را

سعدین خوانند و مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و کیش و رأس ازین ستارگان
مختلف اند باقی ستارگان هر آسمان هشتم اند ثابتات خوانند و فلکی بر فلک
هشتم اند و بالای او فلک نهم است که او را فلک الافلاک و فلک اطلس نیز
خوانند و او همه افلاک را از جانب مشرق بجانب مغرب حرکت میدهد حرکت شبانه
روزی و دیگر افلاک از مغرب حرکت میکنند هر یک حرکت خاص خویش فصل هشتم
در بروج دوازده گانه و اجزای آن و سیر کواکب در آن و در فلک البروج که همه
کواکب بران حرکت میکنند بر دوازده بخش است و هر یک را برجی گویند
و هر برجی سی بخش که آنرا یکی درجه خوانند و همچنین هر درجه بشصت ثانیه و هر ثانیه را
بشصت ثالثه چند نکه خوانند بخش میکنند و نام برجها و دوازده گانه اینست
حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
و نشان هاء ایشان چنان است که حمل را
نشان کنند و ثور را الف و جوزا را باء
و سرطان را جیم و همچنین تا حوت باشد
و نشانهای

و نشانهای درجات و دقایق نشان عدد هر یک باشد و عدد درجات از یک
نگیرند و ازین جهت که چهار شش بر چهار شش و عدد دقایق از پنجاه نه نگیرند زیرا که
چهار شصت شصت درجه باشد و در تقویم کبیر از جدولهای او تاریخ چهارگاه هفت جدول
است در جمله مواضع کواکب تفسیر کرده و در نیم روز هر روزی بر گشته و در هر جدول
برابر هر روز سه رقم بنویسند یک رقم برجی و یک رقم درجه و یک رقم دقیقه
و آن موضع کواکب باشد و آن قدر درجات و دقایق که تا آن نیم روز رفته باشد
از آن برج است و ابتدای کواکب انتساب کنند پس بماه پس بکواکب پنجگانه بر ترتیب
افلاک و جمع درجه و دقیقه و کب روز بروز زیاده شود کواکب مستقیم اند و چون در نقصان
بود راجع باشد و اگر زیاده و نقصان نبود مقیم باشد فصل نهم در مقدار روشنی ستارگان
در بروج بر آنکه آفتاب چون بر برجی رسد که حد آن برج است در سه تمام کند و قمر را بر
در بیست و شش روز و ثلث تمام کند و بر برجی همه از خط روز و کمتر از سه روز
قطع کند تقریبا و زحل را در سی سال تمام کند و بر برجی بدو سال و نیم تمام کند
و در هر ثانیه نیم چهار ثانیه راجع باشد و مشتری را بر دوازده سال تمام کند

دو برج را در یکماه تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد **مریخ** دو برج را در دو ماه
الا یکماه نیم تمام کند و برجی مستقیم و سبک رو باشد در یک ماه نیم قطع کند و در
الا یکماه نیم مستقیم و ماه نیم راجع باشد **زهره** دو برج را در دو ماه و سه روز تمام کند
و برجی راجع مستقیم و سبک رو باشد در هفت شبانه روز تمام کند و در هر یک
هفت ماه نیم راجع باشد **عطارد** دو برج را در دو ماه و سه روز تمام کند و برجی را
چهار مستقیم و سبک رو باشد در شانزده روز تمام کند و در هر صد و شانزده روز
بیست و دو روز راجع باشد و اگر آنکه ثابته دو برج را در بیست و چهار هزار سال تمام کند
و برجی در هزار سال و در درجه را در شصت و شش سال و هشت ماه تقریبا تمام کند
فصل دهم در جوزهر و عرض ماه و دیگر مسکن ارکان بدانکه آفتاب با مدار
باشد که بمیان برجها بگذرد و آنرا منطقة البروج خوانند و ماه را مدار
دیگر باشد که با مدار آفتاب در هر موضع مقابل یکدیگر تقاطع کنند و آن تقاطع را
جوزهرین و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود از
مدار آفتاب و نیمه دیگر در جانب جنوب و آن عقده را که چون ماه از آن
بگذرد

بگذرد شمالی رأس خوانند و آن عقده را که چون ماه از آن بگذرد و جنوبی را ذنب
خوانند و مقدار حرکت ماه را از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و عرض
پنج درجه و دقیقه ماه طولا خوانند و رأس و ذنب را معکوس یکدیگر باشند
و کوکب راجع حرکت دوازده سال تمام کنند و برجی در نوزده ماه و درجه در نوزده
روز قطع کنند و صورتش اینست که نموده آمد

و در تقویم موضع رأس را بفراز تقویم عطارد بیاورند برج و درجه و دقیقه
و موضع ذنب در برج هفتم باشد از آن برج بها و درجه و دقیقه و بدین سبب موضع ذنب
نیاورند که باشد که عرض ماه را درجه و اجزا جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیاورند و در
حوالی یکی درجه و یکی دقیقه و یکی عرض ماه باشد ماه را در دو برج از چهار ربع که قریب

از رأس بجهت شمال یا صعود زایچه و در ربع دیگر که بعد از آن بجهت قمر روی بجنوب دارد
و تا رسیدن بجنوب شمالی ابطا و ناقص بجهت و در ربع سیم که از جنوب گذشته باشد
جنوبی ابطا زایچه و در ربع چهارم که بعد از آن بجهت قمر روی بر رأس جنوبی صعود ناقص
و خمسه متحیره را هم عرض باشد که در بعض تقویمها عرض هر کوکب را در پهلوی تقویم او بیان
و آفتاب را عرض نیست از جهت آنکه عرض جرمی ستارگان بجهت از آفتاب و آفتاب
از راه خط مرکز نقطه نهایی شمالی باشد و بجنوبا جهت و صعودها و ابطا از حرف اول
گیرند و نهایی زایچه و ناقص نقص در رأس رأس و نهایی بجهت از حرف آخر گیرند

فصل دوازدهم

در ساعات و ارتفاعات شبانه روز بدانکه بیست چهار قسمت کرده اند و هر قسمی را ساعتی خوانند
و هر ساعتی را بقسمت کنند و هر قسمی را دقیقه خوانند و در تقویم بر ازای هر روز ساعات
و دقایق آن روز نهند که در دایره نصف باشد بعد از رأس و جز آن از بیست و چهار ساعت
نقصان کند آنچه دقایق بهر ساعات و دقایق شب شبه دارد وقت تخمین آفتاب بجزء تا وقت
تخمین آفتاب بسرطان روز افزاید و در نیمه دیگر کاهد و شب برعکس باشد پس درازترین روزها
ساعت و کوتاه ترین شبها وقتی که تخمین آفتاب بسرطان باشد و درازترین شبها و
کوتاه ترین روزها وقت تخمین آفتاب بجدی بجهت و وقت تخمین آفتاب بحمل و میزان

شب روز

شب روز برابر باشد و این ساعات مستوی خوانند و چون هر روز و هر شبی را
جدا جدا بر دوازده قسمت کنند این ساعات را ساعات زمانی و معوجه نیز خوانند
و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی شب و روز می افزاید و می کاهد اما ارتفاع آفتاب
و آن مقدار قوسی از سطح افق که بر زمین نگذرد و میان ظاهر و پوشیده از هر آن
جدا کند و آن مقدار هر ساعات و دقایق باشد و غایتش بوقت نصف النهار بجهت و غایت
ارتفاع هر روز در تقویم بعد از جدول ساعات درجه و یا جدا گانه در پهلوی هر نهند و هیچ
از نهی درجه زیاده نشود

فصل دوازدهم

در نظر و تناظر بعض کواکب بعضی اما نظر آنست
که هیچ کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع شود آنرا قران و مقارنه خوانند پس
اگر آن حال میان آفتاب و ماه بجهت آنرا اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب و یکی
از کواکب متحیره باشد آنرا احتراق آن کوکب خوانند و اگر میان کواکب متحیره باشد
آنرا نیز مقارنه خوانند و هیچ درجه و دقیقه کوکب در هر برج که یکی از آن هر برج
سیم دیگر باشد بنسبت در نهی آنرا تسدیس خوانند از جهت آنکه بعد آن هر کوکب سدس دور فلک است
و اگر یکی از آن هر برج چهارم برج دیگر باشد آنرا تربیع خوانند از جهت آنکه بعد در درجه که
ربع دور است در میان باشد و اگر یکی از آن هر برج پنجم برج دیگر باشد آنرا تثلیث خوانند

واگر یکی از آن جزو برج هفتم برج دیگر باشد آنرا مقابله خوانند و مقابله ترین سه
استقبال خوانند و صد و هفتاد و هشت درجه بنده و تسدیس سدس فلک و تربیع ربع فلک
و هم چنین تا جزو اگر یکی از آن جزو برج چهارم دیگری باشد یا هشتم یا جزو دهم میان
آن دو کوکب استقبال باشد و هر کوکب را حوت پس و هر تربیع و حوت مثلث باشد و هر دو
جانب یک مقابله و یک مقارنه پیش نهند و جمله هشت نظر باشد چنانکه در این شکل نموده شد
و رئیس و ذنب سه ماه کواکب جز مقارنه نهند و اثر از جز قران و تسدیس نهند از جهت آنکه
این دو کواکب از آفتاب چندان دور نتوانند ماند دیگر کواکب چون زهره بیش از هفت درجه
و عطارد بیش از بیست و هفت درجه از آفتاب دور نشوند از هر دو جانب و هفت متوجه باشند
یکی از این نظرها که بیند متصلست و چون اتصال تمام نهند و بگذرد و گویند منصرف است
و این انظار کواکب شش گانه را غیر ماه بر حاشیه تقویم بنویسند از جانب دست
راست بر صفحه اول برابر هر روزی چنانکه آن نظر در روی افتد و آنرا اتصالات گویند
خوانند و نام ماهها این چهار تاریخ و روزها که در آن تواریخ مشهور است هم در آنجا
بنویسند و تحریر ستارگان از برجی بهر جزو هم آنجا ثبت کنند اما ناظر برجی که نه
یکی آنکه میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع باشند که در ساعات مثلث دی باشند و آن

دو موضع

دو موضع بود از دو جانب سرطان و سر جدی که بهر دو از نقطه سرطان و سر جدی
مساوی باشد مثلا یکی در بیست درجه ثور بود و دیگری در دهم درجه اسد باشد
چه بهر دو از سرطان یک برج و ده درجه بود و از سر جدی چهار برج و بیست درجه
و این را ناظر دو می خوانند بدین صورت چه هم آنکه میان دو کوکب باشد
که در دو موضع باشد و آن دو موضع
بود از دو جانب سر جدی و سر میزان
که بهر دو از یک از نقطه سر جدی
و سر میزان مثلا یکی در بیست درجه
جدی بود و دیگری ده درجه حوت
چه بهر دو ثلثین از نقطه سر جدی بیست درجه باشد
و از نقطه سر میزان پنج برج و ده درجه بدین صورت
و ناظر هم را در میان
اتصالات گویند
و باشد که کوکب متصل بیند
بر سبیل نظر و تناظر
پیش از اتمام آن اتصال

باطل شود یا بسبب رجوع یا بطو کواکب که متصل است یا بسبب استقامت آن کوکب
که اتصال باطل یا بسرعت سیر او و آن باطل شدن را انکشاف خوانند
و با غیر این انکشاف نیفتد و علامتهای نظرها و آنچه بدان تعلق دارد بدینگونه باشد
مقارنه و قران تسدیس تربیع تثلیث مقابله استقبال اجتماع
احتراق تجسیم تحلیل نهار لیل ناظر انکشاف کاف
در مماجات قمر و دیگر احوال او و در صفحه دست چپ نویسند و در هر
اول ایام ربیع و جزیم ماه عربی و اثر او در جدول آورند بنام یا بر قسم اعداد
و محل ماه معین کنند بر برج قمر و بوقت نصف النهار در آن برج بود و جدول
دیگر نهند در پهلوی آن و جدول چهارم انتقالات ساعات ماه از برجی
به برجی و نشان روز دیگر انتقال روز بیان شب که انتقال در آن شب بود
که قمر از آن روز بشد پس شش جدول بیرون کشند همه نظر قمر با کواکب
شش گانه با تاج اول آفتاب قمر از آن کواکب یکگانه بر ترتیب افلاک پس
بر ایام هر روز که در روز تاج که قمر از وی بود قمر را با کدام از آن کواکب
شش گانه با تاج نظر بود در جدول آن کوکب رقم آن نظر و رقم آن عدد
که نظر

علامات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
انقضاء	مقارنه	تربیع	مقابله	تسدیس	اجتماع	احتراق
علامات	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
انقضاء	تحلیل	تثلیث	تسدیس	مقابله	تربیع	مقارنه

که نظر در آن عدد بود و آن روزی باشد بنویسند و آنچه بازار روزی که در روز
یا در شب که قمر از وی بود هم نظر نیفتد خالی باشد و این اتصالات ماه را جات قمر خوانند و جدول
و استقبال که در هر ماه افتد در صفحه دست راست در بالای اتصالات کلی در جدول دیگر
بنهند و روز یک تعیین کنند و علامتی که از آن روز ماه از آن گذشته باشد و برج طالع
و عاد و در جات و دقایق هر یک تمام بود و طالع بر بندد که در آن وقت از مشرق
طلوع کند و عاد آن بود که در آن وقت میان مشرق و مغرب بر میان آسمان بود و جزو اجتماع را
هم بنویسند و آن عرض باشد از فلک آفتاب و ماه در اوقات قران که باشد و جزو انتقال را
هم بنویسند اما بعضی در جدول جداگانه قمر از مماجات در صفحه دست چپ و بعضی در خانه‌های
از جداول مماجات بنویسند بلوا دیگر و حالات مجسمه‌ها برسد و بدینگونه
روز بیست و شش چند عمر در رسیدن ماه بر درجه شرف و مرور بر هبوط خود و اول هبوط
یعنی طریقه مجرقه و قمر در آن شرف و هبوط کواکب بیان کنیم و طریقه مجرقه را بگوییم و بعضی
رسیدن ماه تحت الشعاع هم بیاورند و این وقتی بود که قمر از آفتاب پیش از اجتماع بر دارد
در جمله مجسمه‌ها بگیرند بیاورند و چنین گویند که گیرد کوکب است و بر او معکوس است
و قمر سه روز بعد چهار بگیرد و بر جزو و اندر سه قطع نماید و چنین گویند که کوکب بر فلک بر برابر است

جدول حالات قمر

وعلامت حالات آنست قمر را سعد ب ذنب قمر شرف قمر بهبوط قمر بطریقه محترقه قمر

قمر کبید عقیده حکما در منازل قمر بیست و هشت منزل است نامهای ایشان اینست

شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره جبهه زبره صرفه طرفه

سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده سعد ذابح سعد بلع سعد اخبیه مقدم مؤخر

رشا قمر را روز در منزلی باشد و گاه باشد که زیاده از یک روز در منزلی باشد و گاه باشد

که در یک روز زیاده از منزل بر وضع در هر منزلی که باشد بوقت نیم روز نام آن منزل

در جدول دیگر هم فلک ۲۸ انجم است و منازل قمر بیست منزل حصه هر حصه دو منزل

و ثلث منزلی باشد و آفتاب هر منزلی که باز کند و از آن جدا شود آن منزل پس از طلوع

آفتاب بر آید و چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی نویسند باز آید آن روز

بوقت طلوع آن منزل را رسد رقیب آن منزل باشد و آن منزل پنجم از منزل باشد

فصل بیان در ظهور و خفا دیگر احوال کواکب سیاره بدانکه منازل علوی پیش از احتراق

یک روز در مغرب مختفی شود و بعد از غروب آفتاب و بعد از احتراق یک روز در مشرق

ظاهر شود پیش از طلوع آفتاب و احتراق ایشان در میان ایام استقامت ایشان باشد

ومقابله

ومقابله ایشان با آفتاب در میان ایام رجوع باشد و رجوع ایشان میان قبل تثلیث آفتاب

منازل	برج	درجه	دقیقه	طالع	منازل	برج	درجه	دقیقه	طالع
شرطین	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نعم	ر	ب	ط	[illegible]
بطین	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زبانا	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثریا	ا	ح	[illegible]	ح	اکلیل	د	ح	[illegible]	[illegible]
دبران	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قلب	ر	کا	[illegible]	[illegible]
هقعه	ب	د	[illegible]	[illegible]	شوله	ح	د	یر	[illegible]
هنعه	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نعایم	ح	[illegible]	ح	[illegible]
ذراع	ح	[illegible]	ط	[illegible]	بلده	ط	ط	ط	[illegible]
نثره	ح	[illegible]	ط	[illegible]	سعد ذابح	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طرفه	ح	[illegible]	یب	ح	سعد بلع	ی	کا	[illegible]	[illegible]
جبهه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعد اخبیه	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زبره	ط	کا	[illegible]	[illegible]	مقدم	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صرفه	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مؤخر	ا	یو	د	[illegible]
عوا	ه	یو	د	ه	رشا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سماک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					

ومقابله ایشان با آفتاب در میان ایام رجوع باشد و رجوع ایشان میان قبل تثلیث آفتاب

باشد و زهره و عطارد را هم در میان استقامت و هم در میان رجوع احتراق باشد در

اول رجوع در مغرب مختفی شود پیش از احتراق که در میان ایام استقامت باشد در مشرق مختفی شود

و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شود و علامات و اوقات ظهور و خفاء هر کوکب در تقویم در میان

اتصالات کلی و ذلک و بدین ماه نود و اگر از موضع غروب آفتاب در شمال و جنوب

ماه بیند باریک روشن در صفحه جدا که جهت هر ماه نوشته باشند و احوال سیر کواکب در حد و ولایت

هفتگانه تقاویم ایشان در آن دوازده ورق که گفتیم ایام رقم بنویسند مثلا خمس سیر الزحل

یعنی سیر او از سیر وسطش زیاده باشد این رقم بنویسند و خمس بطی السیر یعنی سیر او از

سیر وسطش کمتر باشد این رقم بنویسند فصل و خمس سیر مقدار سیر وسط باشد این رقم

بنویسند مستقیم و مستقیم و در رجوع و هر کوکب را چهار نطاق باشد در فلک اوج

و چهار نطاق باشد در فلک تدویر که آنرا هم بنویسند و نطاق اول را حضیض نویسند

قائم و چهارم را حضیض نویسند و سیوم را حضیض قائم و چهارم را قدیم و نطاق

اول تدویر را حضیض نویسند قائم و چهارم را حضیض قدیم و آفتاب را نطاقهای تدویر

در اول فرد در مشرق ظاهر شود

جدول حالات قمر

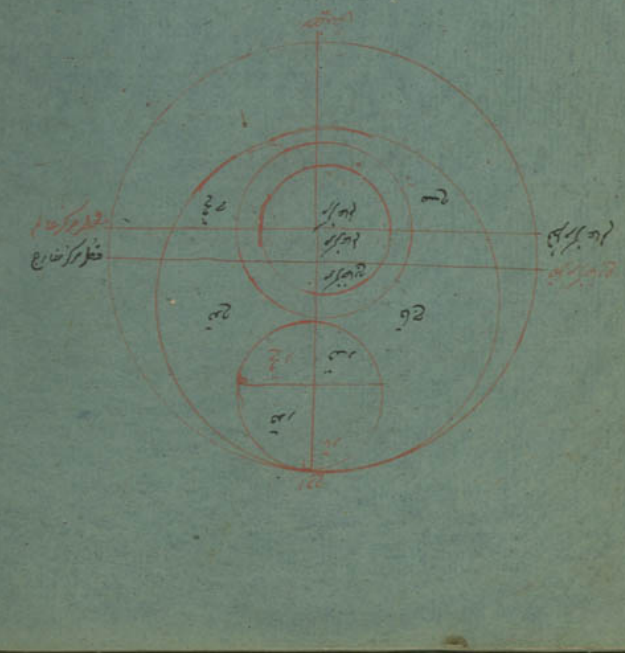

فصل نهم

و در باقی آنچه در تقویم آرند از اوراق حرف الف که برابر هر روزی بنویسند از حیثیات
که آن روز چه کار بکنند و از چه کار احتراز باید کرد و ما آنرا بعد ازین بر وجه اجمال
بیان کنیم و پیش از اوراق ماهها طالع سال و صورة قمر بنماید و در صورت طالع
و در جات خانهای حرف الف که از بروج و مواضع کواکب و رأس و ذنب در وقت تحویل
کند و مواضع سهام هم بنویسند و سهام دلالت بر چیزهای مخصوص شده که از مواضع کواکب و خانها
گیرند و از همه خوبتر سهم السعادة و سهم الغیب است و پیش از صورت طالع وقت تحویل
آفتاب مؤامره آنچه از آن از زیج یاورند باشد که طالع های فصلهای دیگر و طالع
اجتماعات و استقبالات را هم صورتها نهند و صورت طالع را از آنچه خواهند
و بعد از درقهای ماهها خوشی و کوشی که در آن آفتاب باشد ثبت کنند و تعیین اوقات
و احوال او کنند و طالع های هر یک ثبت کنند و اما دیگر جدولها که پیش از اوراق
ماهها وضع کنند بجهة احکام فصول و قرانات و اجتماعات و استقبالات و جهة تواریخ
و زوایا دیگر بر حسب عادة هر قومی باشد و از شرح مستغنی است اینست معرفت رقوم
تقویم و بعد ازین بعضی از آنچه بدان محتاج باشد در معرفت تقویم بیاوریم بر سبیل اختصار

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل هفتم در خانها و دبال ستارگان جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت
خانهای مشتری اند و حمل و عقرب خانهای مریخ اند و ثور و میزان خانهای زهره اند
جوزا و سنبله خانهای عطارد اند و سرطان خانه ماه است اسد خانه آفتاب و
مقابل خانه هر کوکب دبال او باشد پس خانهای تیر دبال زحل است و خانهای مشتری
دبال عطارد و خانهای عطارد دبال مشتری و خانهای مریخ دبال زهره و خانهای زهره
زهره دبال مریخ و رأس و ذنب نه خانه دارند و دبال بعد و دایره خانه دبال نیست

فصل هشتم

در شرف و هبوط ستارگان شرف آفتاب در نوزدهم
درجه حمل است و شرف ماه در سیم درجه
ثور و شرف زحل در بیست یکم درجه میزان
و مشتری در یازدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست هشتم درجه جدی و شرف زهره
در هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و شرف رأس در سیم درجه
جوزا و شرف ذنب در سیم درجه قوس تا هر درجه هبوط رسیده اند و بر بروج متقابل
از هبوط بگذرد و سعادات نهد بعکس شرف و برج شرف هم شرف باشد الا اگر
آن درجه قوتش بیشتر باشد تا کوکب را درجه شرف دارد قوت شرف آن درجه را
بود و چون از آن درجه بگذرد روی در نقصان نهد و هبوط هر کوکب مقابل شرف او بود
بهمان درجه و حالش بحوجه شرف بود که گفتیم و گفته اند که طریقه محرقه میان هبوط

و خانهای دبال ایشان

آفتاب و هبوط ماه باشد یعنی از اول درجه ثور و دهم میزان تا اول درجه چهارم عقرب
و از برای توضیح دایره شرف و هبوط کشیده میشود در مثلثات و ارباب
ایشان حمل و اسد و قوس مثلثه آتش است
و ارباب این مثلثه بروز آفتاب
و مشتری و زحل بدین ترتیب و شب
مشتری را بر آفتاب مقدم دارند و
ثور و سنبله و جدی مثلثه خاک اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ باشد
و شب قمر بر زهره مقدم دارند و جوزا و میزان و دلو مثلثه هوائی اند و ارباب
این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری اند و شب عطارد مقدم دارند بر زحل
پس مشتری و سرطان و عقرب و حوت مثلثه مائی اند و این مثلثه بروز زهره و مریخ
و قمر اند و شب مریخ بر زهره مقدم دارند و جدولش اینست

جدول ارباب مثلثات بروز			
آتشی	شمس	مشتری	زحل
خاکی	زهره	قمر	مریخ
هوائی	زحل	عطارد	مشتری
آبی	زهره	مریخ	قمر

جدول ارباب مثلثات بشب			
آتشی	مشتری	شمس	زحل
خاکی	قمر	زهره	مریخ
هوائی	عطارد	زحل	مشتری
آبی	مریخ	زهره	قمر

و در صورت کواکب و ارباب آن
بدانکه هر کوکب را از کواکب
متحیره در هر برجی جدولی هست
و آنچه چند درجه معین باشد
و در جدول

جدول حدود کواکب متحیره بمذهب مصریان چنین است

حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
اسد	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
میزان	زحل	عطارد	مشتری	زهره	مریخ
عقرب	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ
دلو	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

در اوج حضیض ستارگان اوجهای آفتاب و پنج ستاره متحیره در هر چهار از
سی از برج بر روز و هر شصت شش بار تمام بکرد چه قطع کند و حضیضهای
این مقابل اوجها باشند الا کوکب عطارد که او را در اوج و حضیض بر تثلیث اوج
ستارگان در این تاریخ که شرح داده شد پنجاه و هشت از تاریخ هجرت اوج زحل در دوازدهم
درجه قوس است و اوج مشتری در آخر درجه سنبله و اوج مریخ در شصت و هشتم درجه اسد
و اوج آفتاب در بیست و هشتم درجه جوزا و اوج زهره در دوازدهم درجه جوزا و اوج عطارد
در اول درجه عقرب و حضیضهای از این معلوم کنید و این اوجها بحسب زیج شاهیست
و در دیگر زیجها مختلف است و اما قرار اوج در وقت اجتماع و استقبال باشد
و حضیض در وقت حرکت آفتاب است

کواکب منسوب	اوجات	درجات	حضیضات	درجات
زحل	قوس	۱۰	جوزا	۱۰
مشتری	سنبله	خر سنبله	حوت	خر حوت
مریخ	اسد	ثور	دلو	ثور
شمس	جوزا	کج	قوس	کج
زهره	جوزا	کج	قوس	کج
عطارد	عقرب	۱	ثور	۱
قمر	خالی		خالی	

در احوال بروج حمل و ثور و جوزا
برجهای بهاری اند یعنی مدت
مکث آفتاب در این برجها بهار باشد و سرطان و اسد
و سنبله برجهای تابستان و میزان
و عقرب و قوس برجهای خریف و
جدی و دلو و حوت برجهای زمستان
و سر برجهای این چهار فصل را منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی
برجهای میانه فصلها ثابت خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت بود و برجهای
بهاری و تابستانی شمالی اند و عالی اند و برجهای خریف یعنی پاییز و زمستان جنوبی اند
و مختص زیرا که از سمت الرأس اقالیم حرارت و حمل مذکر و نهاری بود و ثور مؤنث و لیلی
بر این ترتیب آخر و حضیضها خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت بود
و برجهای مرکب ثابت اند و عالی اند و برجهای منقلب جنوبی و مختص فصل گرما و قوس و حوت
پس بروج مختلفه خاکی و آبی مؤنث و لیلی و بروج مثلثه خاکی و آبی مؤنث و لیلی و بروج
مثلثه آتشی و هوایی مذکر و نهاری و بروج آتشی و هوایی گرم بود و بروج خاکی

و هوایی و آبی تر و بروج زمستانی و بهاری معوجه الطلوع و بروج تابستانی و خریف مستقیم
الطلوع است در احوال کواکب زحل و مریخ نحس اند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر
مشتری و زهره سعد اند مشتری سعد اکبر زهره سعد اصغر و عطارد با سعد سعد بود با نحس نحس
و نیز از تثلیث و تسدیس سعد باشد و از تربیع و مقابله و مقارنه نحس و در اوس
سعدست و ذنب کید نحس اند و کواکب علوی و شمس مذکر اند و زهره و قمر مؤنث
و هر چه مذکر بود الا مریخ نهاری اند و زهره لیلی اند و مریخ و شمس گرم خشک اند و زحل سرد
و خشک و مشتری و زهره گرم تر و با اعتدال نزدیک تر و سرد تر و عطارد هر کوکبی که
پیوندد طبیعت او گیرد و در تربیع و تثلیث هم چنین بود

در خانهای
چهار گانه طالع و آن برج و درجه که از مشرق طلوع کند در هر وقتی آن را طالع گویند
و آن خانه زمین کاخانه و عمر باشد و ابتدا با همه کارها تعلق باین خانه دارد
و بعد از آن خانه دوم است و آن خانه مال و معیشت و کسب و یاران بود و خانه
سیم و آن خانه برادران و خواهران و خویشان و همسایگان خانه چهارم و آن را ام الارض
خوانند و آن خانه پدران و املاک و مقام و عاقبت کارها بود خانه پنجم و آن خانه
فرزندان و دشت و بهای و طرب و هدیه بود خانه ششم و آن خانه بندگان و خدمت

کاران

کاران و رنجوریها و بیماریها باشد خانه هفتم و مغارب بود و نظر
طالع و آن خانه زنان و انبازان و خصمان بود خانه هشتم خوف و مرگ و مکتسب
باشد خانه نهم خانه سفر و علم و دین و خواب باشد و خانه دهم خانه
نفس و عمل و سلطان بود و آن را وسط السما خوانند خانه یازدهم و آن خانه
امیدها و دوستان و سعادت و حسنات بود خانه دوازدهم خانه دشمنان
و بر پنج و پنج چهار ماه بزرگ بود و هر خانه دوازده درجه و دقیقه باشد از برج و آن موضع
را خانه خوانند و این خانه‌ها چهار خانه از پنج درجه پیش از آن موضع خانه
که بر از و بود و آن را موضع خوانند و از این خانه طالع هفتم و چهارم و دهم
اوتاد اند و یازدهم و پنجم و چهارم و هشتم مادیاد اند و نهم و سیم و دوازدهم
و ششم زایل الاوتاد اند و چهارم و ششم و هشتم و دوازدهم سقط از طالع اند
و از همه خانه‌ها قوی‌تر طالع و عاشر است پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم
پس هفتم پس سیم پس چهارم پس ششم و ضعیف‌ترین همه خانه‌ها دوازدهم بود
پس ششم که هم زایل و هم ساقط و این دوازدهم خانه چهار خانه ربع باشد یا
از عاشر تا طالع آن را مذکر بود و دیگر از طالع تا رابع و آن را مؤنث بود و این چهار ربع

صاعد بود و مقابل برج مذکر مؤنث و مقابل منحدر صاعد و از خانهای
طالع اول طالع بود چهارم سیم و پنجم مذکر بود و هر خانه که از جنب بود مؤنث
در فرع فرع کواکب و آنچه بدان مانند فرع رصد در فرع اول هم فرع آفتاب
در نهم فرع قمر در سیم فرع عطارد در طالع فرع زهره در پنجم فرع
مشتری در یازدهم فرع زحل در ششم و مقابل فرع را تربع و آفت خوانند
چنانکه تربع زحل در ششم و تربع آفتاب در سیم و باقی بر این قیاس و دوری کواکب
نهاری بر وفق الارض و لیل تحت الارض و کواکب را بر عکس تغیر خوانند
و همچنین بعض مؤنث در اربع مؤنث و خانه مؤنث هم قوتی دیگر باشد شبیه
بفرح و خیر در حال نظر با تثلیث و تسدیس نظر حرمت از تثلیث تام
حرمت و تسدیس نیم حرمت و مقابله و تربیع نظر حرمت از مقابله تام حرمت تربیع نیم حرمت
و نظر حرمت بعضی تا متر سعادت باشد و نظر حرمت بایشان چندان بر نباشد و نظر حرمت
نحوس بود باشد و نظر حرمت ایشان چندان نباشد و مقارنه و محاذات بعضی تام
سعادت بود و بنحوس تا متر نحوست باشد و تناظری نظر بود حد نظر را جرم گویند
و جرم علویین نه درجه پیش از کواکب و نه درجه بعد از کواکب و جرم سفلیین
هفت درجه

هفت درجه پیش و هفت درجه پس و جرم مریخ هفت درجه پیش و هشت درجه پس و جرم
آفتاب از هر جانب پانزده درجه و جرم قمر دوازده درجه و جرم رأس و ذنب
هم جرم قمر و جرم کوکب بکوکب ناظر خواهد شد جرم بجرم رسد گویند متصل است
و اتصال تام آنکه چنانکه این کمتر از نیمه جرم هر کوکب باشد و جرم
کمتر از نیمه جرم هر کوکب بلکه و جرم کمتر از نیمه جرم کوکب نظر از آن هر
کوکب که نظر خواهند که جرم کمتر باشد متصل شود و اتصال بغایت رسیده و جرم
از نظر بلند و منصرف شود و در غایت انصراف در حالت اتصال و قمر جرم
انتقال کند که بکوکب نظر داشته باشد خواهد بود تا هنوز بحد اتصال نرسیده باشد
گویند بعید الاتصال است و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکب بخواهد دید گویند
خالی الاثر است و اگر در برج هیچ کوکب از شش گانه باقی ناظر نباشد اصلا گویند
وحشی الاثر است

در مدلولات کواکب از طبقات مردم رصد کواکب بر آن
دهقانان و ارباب خانهای قدیم و مهتران سپاه و مشتری کواکب سادات و قضات
و وزرا و اشراف و ارباب مناصب بود و مریخ کواکب سپاهیان و اهل سلاح و ارکان
و عیاران و جلادان و قصابان و دزدان باشد و آفتاب کوکب پادشاهان

و بزرگان و اهل امر و نهی صراف و زهره کوکب زنان و خادمان و معشوقان
و اهل طرب بود و عطارد کوکب دبیران و زیرکان و اصحاب دواوین و علما و شعرا
بود و قمر کوکب سوقان و چوپان و مسافران و عوام و در احوال روزها
جنس قمر ناظر بود بشتر کارها شایسته بود و اگر اتصال مشتری بود از برج منقلب
تجارت و خرید و فروخت سود بسیار باشد و اگر از برج خریف بود دخول بلد و بنیاد کارهای کلی
نهاد و مراد باید و اگر از برج خریف بود سفرها و اگر اتصالش بزهره باشد
از برج منقلب جامه نو پوشیدن و بدیدن و اگر از برج خریف بود الا خرب زفاف
کردن و از برج خریف بود بروج و ترک کردن و اگر ناظر نحوس بود نظر حرمت
نشیه الاثر و تخریب بناها و قتل و اگر نظر حرمت بود بر برج خاکی عمارت
و زراعت و ثابت بود و از بروج آبی بیرون کارها و جویها و از بروج ثابت
بناهای شهرها و حصارها و اگر ناظر بود بر برج از بروج منقلب سواری و کوکز دن
و از بروج ثابت تهیه لشکر را و از بروج خریف اصلاح سلاح و ترتیب آلت
حرب را و اگر ناظر نحوس بود از بروج منقلب نظر حرمت سفرها و دخول بر ملوک و سلاطین
و از بروج ثابت دخول بلد و ابتدا عمل و اشغال سلطانی و دلستن عمل و کدخدایی

زر و سیم تا اگر نظر عداوت بود در اوضاع نحوس الا آنکه در اوضاع نظر معونت بود زراعتها
نهایی کشتن و کارها پوشیده کردن و در استقبال بر جهود آن و اگر ناظر بعطارد بود و نظر معونت
تعلیم و کتابت و مباحثه و مجادله رات بود و اگر عطارد نحوس بود در اوضاع نحوس خاصه
که نظر عداوت نظر حد باشد بجمله اتصال قسم بر وجه پسندیده بهر کاری که کاری شایسته
که منسوب بآن کوکب و سیر ادب و کید و میان خرس و وحشی السیر و ناظر بقوه و خالی السیر
که در نحوس منصرف بود هیچ کار شایسته نیست اختیارات روزها در بعضی که بدان احتیاج افتد
در معرفت اصول که بدان احتیاج افتد در اختیارات خود در صلاح قسم و صلاح صاحب
موضع او و کوکبی که کار بدان خواهند که بر منسوب بود و صلاح وقت و حرکت و خانهای که آن
کار بر و منسوب بود و حرکت و اوتاد و اختیار کارها نگاه دارد و صلاح خانها
آن بود که از نحوس خالی و سعد آن ناظر باشد و صلاح حال کوکب آن را که او در قوت یا
ذاتی و آنچنان بود که در خانه شرف یا مثلثه یا حد یا وجه خانه باشد که در ربع که
رو باوج دلو یا صاعد باشد یا مستقیم السیر باشد و از ایه در سیر یا در قوت یا عرضی باشد
و آن چنان بود که در فرع یا خیر یا اوتاد یا مایل یا اوتاد یا ناظر بطالع یا در ربع
و خانه موافق باشد یا معین باشد و آنچنان بود که ممازج بود باشد بنظر یا تنه ظرف حال

مقابل این معانی بی‌نیند و بال و هبوط و حضیض و رجوع و احتراق و بدان که در خانهای
رامیوب قط و مازجت و نحس و امتزاج آنچه و سعد و نحس در خیر بنفزاید و ضعیف از خیر بکاهد
و نحس قوی از شر بازایستد و ضعیف بنقصان آید باید که کارهای منقلب به بروج منقلب
و ثابت به بروج ثابت اختیار کنند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن کار بود پس چنانچه
پیش از قمر در غیر بروج ثابت متصل بزهره کوکب نیست و سفر را در غیر بروج
ثابت خانه اگر سفر خشکی بود و آب اگر سفر دریا بود متصل بسعد و منصرف از نحس
و نهم که خانه سفرست و هفتم که خانه مقصودست هر دو مسعود که تعظیم دو در حر
که صورت مردم بود و آن برجها هو الحی و سنبله و میزان اول قوس و تمیز بعطارد و امتزاج
بمجموع کواکب را قمر در خانهای مریخ و مشتری و زهره که در برج آتش یا هوا
نیک حال باشد و در قصد حاجت باید که در حجر نباشد بنا نهادن باید که صاعد بود
در شمال و در برج ثابت با خاصیت و در خانه دوم نیک حال بود و اعمال سلطان را
باید که در شرف بود یا در خانه آفتاب یا ناظر بآفتاب نظر خاص و تجارت را در برج
منقلب یا در برج منصرف از نحس و از شر متصل بسعد و بر این قیاس دما در این مختصر این

تعلیم

از جمله هوازده خانه بعضی خانها
بیهی و بعضی انسی یعنی برج سنبله تقدیر دلیست
که دسته گندم گویا بدست دارد و منقلب
برج قوس بکمان مردیست که گویا کمان بدست
دارد و دلو برج دلو انسی مردیست
که گویا دلو برای آب از چاه میکشد
این سه برج از مردم و دانسته میشند
و باقی برج نگاه داریم بهیمی میباشند
زیرا که شکل برج بهیمی بصورت حیوانات
میماند مثل برج حمل و ثور و سرطان
و برج ثور بشکل گاو و همچنین خانهم

اختصار نمیخواهم اگر این که بر این خواهد باید که کتب این علم رجوع نماید تمت تمام شد
بدانکه نه فلک داریم که گرد یکدیگر در آمده چون تو بهای پیاز اول فلک قمر و دوم فلک عطارد
چهارم فلک شمس پنجم فلک مریخ ششم فلک مشتری هفتم فلک زهره هشتم فلک البروج نهم فلک الافلاک فلک الافلاک
را میگویند بعلت آنکه فلکها دیگر در جوف اوست و فلک الاعظم را هم گویند بعلت آنکه عظیم‌ترین فلکهاست
فلک اطلس را میگویند بعلت آنکه کوکب ده است و ستاره ندارد و اهل شرع عرش و کرسی هم گویند
قمر در فلک اول است آنرا هم خواهند عطارد در فلک دوم است آنرا هم زهره در فلک
سیم است آنرا ناهید خوانند شمس در فلک چهارم است آنرا هم خورشید خوانند مریخ در فلک پنجم است
آنرا بهرام خوانند مشتری در فلک ششم است آنرا هرمز خوانند زحل در فلک هفتم است آنرا کیوان
خوانند و فلک هشتم را فلک البروج خوانند که تقسیم دوازده برج در او شده است و اسم هوازده برج
این است حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و گردش فلک الافلاک
این است که فلکها که در جوف اوست شبانه روز یکدوره راه می‌کند چنانکه هر روز از مشرق می‌آید تا
النهار که ظاهر باشد و از نصف النهار میرود بمغرب که اول شب است و از غروب میرود بنصف النهار زیر زمین
که مقابل نصف النهار باشد که آنرا نصف الشب میگویند و از نصف الشب میرود بمشرق که صبح باشد و یکدوره
تمام شده باشد و گردش فلک الافلاک از مشرق بمغرب میباشد و فلکها روز بروز از مغرب بمشرق بدانکه فلک هشتم را
هوازده است فلک البروج و فلک ثوابت فلک البروج و جنبش هوا میخوانند بعلت تقسیم هوازده برج در او شده است

فلک ثوابت هم گویند بعلت آنکه باقی کوکبها دیگر در او ثابت اند یعنی آنچه فلکها از این جهت فلک ثوابت
گویند و دیگر گردش کوکبها از کلی نیز این است که در بیست چهار هزار سال یکدوره را طی میکنند بخلاف فلک
البروج که در یکشبانه روز یکدوره را گردش می‌کند و دیگر بدانکه فلک البروج را هوازده حصه کرده اند و هر حصه را
یک برج است و هر برجی را سی حصه کرده اند و هر حصه یکدرجه است و هر درجه شصت حصه کرده اند و هر حصه یک دقیقه
و هر دقیقه را شصت حصه کرده اند و هر حصه یکثانیه است علی هذا القیاس تا عاشر و بالاتر همچنین بدانکه کوکبها
چهار گروهی که هر چهار گروه بهم میرسند بالا را نقطه اعتدال ربیعی گویند که اول برج حمل و اعتدال
جهارم است و گرشه جوهم را نقطه انقلاب صیفی گویند که اول برج سرطان و فصل تابستان است و گرشه سیم که
مقابل نقطه اعتدال ربیعی است نقطه اعتدال خریفی گویند که اول برج میزان است و فصل خزان و گرشه
چهارم که مقابل نقطه انقلاب صیفی است نقطه انقلاب شتوی گویند که اول برج جدی است فصل جهارم است
دیگر بدانکه سال کنند که چرا نقطه اول حمل و اول میزان را نقطه اعتدال گرفته جواب گفته میشود بعلت
آنکه شمس همین که بنقطه اول حمل میرسد شب و روز مساوی میشود و هوا نه سرد و نه گرم است و همین که
بسر نقطه اول میزان میرسد شب و روز مساوی است و هوا نه گرم و نه سرد است این هم نقطه را بآن علت
نقطه اعتدال گرفته اند و چون بسر اول نقطه سرطان میرسد روزها بلند و شبها کوتاه میشود بخلاف
نقطه اعتدال که گرفته اند و چون بسر اول نقطه جدی میرسد شبها بلند میشود و روزها کوتاه
و همین که شروع میکند از اول درجه حمل رسیدن آن قدر که شروع میشود بهمان قدر روزها بلند و شبها کوتاه

میشود و همین که از اول درجه سرطان شروع میکند بدور شدن بهمان قدر که هر روز میشود بهمان قدر
روزها کوتاه و شبها بلند میشود تا برسد باول درجه جدی و همین که شروع میکند بدور شدن بهمان قدر
بهمان قدر که از اول درجه جدی میشود بهمان قدر روزها بلند و شبها کوتاه میشود تا برسد باول درجه حمل
بهمان قدر که از اول درجه حمل رسیدن آن قدر روزها بلند و شبها کوتاه میشود تا برسد باول درجه سرطان
و همین که شروع میکند از اول درجه سرطان شروع میکند بدور شدن بهمان قدر که هر روز میشود بهمان قدر
روزها کوتاه و شبها بلند میشود تا برسد باول درجه جدی و همین که شروع میکند بدور شدن بهمان قدر
بهمان قدر که از اول درجه جدی میشود بهمان قدر روزها بلند و شبها کوتاه میشود تا برسد باول درجه حمل
و همین که شروع میکند از اول درجه حمل رسیدن آن قدر روزها بلند و شبها کوتاه میشود
و چهار چار دقیقه طول میکشد بدانکه عطارد و زهره و شمس یکدوره که هوازده برج باشد در یک
سال تمام طی میکنند و مریخ در بیست و هفت ماه و نیم و مشتری در هوازده سال و نصف در سی سال طی میکنند و یکبار کوکبها
از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و بعضی چوله و بعضی راست گردش میکنند و دیگر خطی در میان فلک
واقع شده است که آن خط را مدار نقطه گویند مگر فلک هشتم که در میان وسط حقیقی و وسط هر
از هوازده برج واقع شده است که آن خط را مدار و منطقة البروج نامند و دیگر این خط را مقابل
منطقة البروج است الا منطقه قریب است که چوله گردش میکند که هر گوشه بهم رسانند و آن هر گوشه را

را ای و ذنب می‌گویند و کردمی را اس و ذنب این است که یک ماه را در نوزده سال و هر روز
و درجه نوزده روز ظهور کند و دلو و حوت را جوزهر نیش می‌گویند بسبب آنکه منزل جوزهر و ماه می‌باشد
و دیگر نقطه نیش هم می‌گویند بسبب برآمدگی که دارد و بدانکه ما هفت کوکب داریم و هر کوکبی در فلک
شمس در هفت جا است و آنرا میر اعظم خوانند و قمر را میر اصغر خوانند عطارد و زهره و مریخ و مشتری
و زحل را اختر حیره خوانند بسبب آنکه حیران‌اند و هر یک را استقامت است که راست می‌رود و رجعت
یعنی برمی‌گردند و وقوف چنانکه ایستاده حیران‌اند و خسوف و کسوف ظلمت آن هم می‌گویند بسبب آنکه نور این از
شمس و قمر کمتر است و مشتری و زحل را علویین خوانند نظر با آنکه از کوکبهای دیگر بسبب زمین دورتر می‌باشند
و عطارد و زهره را سفلیین خوانند چنانکه نزدیک‌تر اند بزمین از کوکبهای دیگر بدانکه زحل ستاره یهودان
و همه‌ان و مشتری ستاره سادات و قضاة و علما است و مریخ ستاره ترکان و اهل صلح است
و شمس ستاره پادشاهان است و زهره ستاره زنان و خدمتکاران و اهل ساز و طرب است عطارد ستاره
دبیران و اهل قلم است و قمر ستاره شب روان و دزدان است و کوکب بزرگ روز
است کوکب مه و تیر ناهید میدان چو خورشید بهرام برجیس کیوان و هر یک از این کوکبها
دو برج را خانه‌ها گرفته‌اند الا شمس و قمر حمل و عقرب است بهرام قوس حوت است مشتری را دلو
ثور میزان چو خانه زهره است مرخ را راست جدی و حوت و سرطان خانه
آفتاب شیر بهرام مرغ کاکلم از نجوم را تا بجا موزیش تمام تمام و هر یک از این هفت کوکب
یک خانه شرف و یک خانه هبوط دارد خانه شرف خوشه‌ها است و خانه هبوط بدجایها است

شرف

شرف آفتاب در آن برج شرف ماه گشته از قمر شرف مشتری است در سرطان برج میزان است و در حمل
زان مریخ را تو جدی یکی خوشه از تیر بود روز از زل زهره را برج حوت هست شرف حکم بر ورد
عقرب و جدی و یک خانه شرف را اس و ذنب شرف را اس را بجوزا و ذنب قوس شد تمام عزل
و خانه هبوط زان شش برج ماه‌ها می‌شمرد و این هفت کوکب یک خانه اوج و یک حضیض دارند اوج زحل
در قوس و مشتری در سنبله و مریخ در اسد و آفتاب در زهره در جوزا و عطارد در عقرب قمر در وقت
اجتماع و استقبال بدانکه زحل و مریخ نحس‌اند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعدند مشتری
سعد اکبر و زهره سعد اصغر عطارد بر هر کوکب که رسد طبیعت آن گیرند بدانکه چهار چهار طبیعت
آبا حایها بآتش آتش چنانکه گفته‌اند حمل و قوس شیر آتش دان سنبله و جدی خاکی دان
دلو میزان جوزا هوا دان حوت سرطان عقرب آبی دان دیگر آنکه بعضی از این هفت کوکب نسبت
و بعضی هوا گیرند شمس و مشتری و زحل هوا گیرند قمر و زهره مؤنث‌اند عطارد بر کوکب که رسد طبیعت او را
گیرند و شمس مشتری و زحل مریخ و زهره و قمر آبی بدانکه زحل سرد و خشک است مشتری و زهره گرم و تر شمس
مریخ گرم و خشک قمر سرد و تر عطارد بر کوکب که رسد طبیعت او را گیرند از حمل تا الف زنور ثانی
بر جوزا جیم از سرطان از اسد دال دان از سنبله و از میزان شین عقرب ز
قوس را طا زان و جدی یا دلو را با الف با دان و بعضی از این بروج منقلبه و بعضی
ثابت‌اند و بعضی ذو جسدین بدین معنی بر حمل برج منقلب چهار است اندر این باب حکم بسیار است

عدد کواکب قوس جوزا و خوشه‌ها و صفت ایشان اگر خواهی سفر کردن گویم این علم است و خوشه
که بود این چهار و جسدین بدانکه سکندر تلمیذ ارسطاطالیس است هشت ستاره است که ده مکان دارد
مشرق و مغرب شمالی و جنوب و چهار گوشه ایشان فوق الارض و تحت الارض و هر روز در یکی از این
منازل می‌باشند چنانکه روز اول ماه عربا که چهارم ترکیت در مشرق می‌باشند روز دوم عربا که
سیم ترکیت در میان مشرق و جنوب می‌باشند روز سیم عربا که چهارم ترکیت در جنوب اند و روز
چهارم عربا که پنجم ترکیت در میان مغرب و جنوب می‌باشند و روز پنجم عربا که ششم ترکیت در مغرب
می‌باشند و روز ششم که هفتم ترکیت در میان مغرب شمالی اند و روز هفتم عربا که هشتم ترکیت
در شمالی می‌باشند و روز هشتم عربا که نهم ترکیت در میان شمالی و مشرق اند و روز نهم عربا
که دهم ترکیت در تحت الارض و روز دهم عربا که یازدهم ترکیت در فوق الارض اند
بدانکه قمر یکروزه فلک البروج را بیست و هشت حصه کرده و هر یک را خانه گفته‌اند و هر روز
در یکی از آنها منزل می‌نماید و شاید که زیاده از یک روز در یک منزل بماند و گاه باشد که در یک روز
زیاده از منزل نرود و چون فلک را از ده برج است هر برجی سه منزل و ثلث منزل که برج الثور
و برج الثور است بدانکه شمس که هر منزلی را که بازپس کند و از آنجا عبور نماید آن منزل پیش از
طلوع آفتاب بدانکه طلوع هر منزل سقوط برج منزل باشد و آن منزل یا نهم است
و اسامی منزلها این است شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه
زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه

وما هی تاریخ

و ماهای تاریخ عربا بیست و سه روز نخست و اسامی آنها این است رقم چه گذشتن چه باقی صفر ربیع و جمادی
رجب است از ماههای تاریخ رومان است نوتال پس بنی الصفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و تاریخ فرس را ماهی باشد
که در آن ایام لفظ فارسی نیز لفظ خواند و در این ایام فارسی عربی بیکدیگر استعمال می‌کنند و این تاریخ را ایام
یزدجرد بن شهریار بدانکه ماه خاتون زوجه حضرت امام حسین علیه السلام رسیده است و ماههای تاریخ فرس سی روز و
اسامی ایشان این است فروردین اردیبهشت خرداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفند
پس از شهریور و مهر و آبان آذر و دی و آن که بنی خرد بهمن و اسفند از مغز آید و تاریخ رومی را بعد از ده سال
از زمان سکندر ذوالقرنین رسیده است و ماه‌ها را دو جشن است یکی جشن سر ماه و اسامی ماههای ایشان
حزیران و تموز آب ایلول تشرین اول و تشرین دوم کانون اول و کانون دوم شباط آذار و نیسان حزیران و تموز آب ایلول تشرین اول و تشرین دوم کانون اول و کانون دوم شباط آذار
تاریخ جلالی از زمان ملکشاه جلالی بهم رسیده است و ماههای او نیز دوازده است و اسم ماههای او این است
فروردین آذر و تاریخ ترکی معلوم نیست که از کدام زمان است اسم روزها ندارد و این تاریخ مخصوص گردش کواکب
سکندر تلمیذ ارسطاطالیس است که ده منزل معین دارند چون ده منزل تمام شود از سر گیرند بهمین طریق گردش می‌کنند
بدانکه شب بدو جزو منقسم است قسم اول از آن صبح دیگر است قسم دیگر از نصف شب تا نصف دیگر است
قسم دیگر از اول شب تا اول شب دیگر است قسم دیگر از ظهر تا ظهر دیگر است چنانکه این قسمها شانزده روز و روز
حال خواهد بود که این هفت کوکب در کدام درجه‌اند و از هر درجه چند درجه و چند دقیقه در اول روز نجوم
طی کرده‌اند حال منجم اول روز خواهد آن میداند که هر یک از این کوکبها در کدام برج است و آن برج چند درجه

وچند دقیقه طی کرده اند واگر تمام روز و درجه و دقیقه را بگوید کسی جمع مرتبه اول روز و نجوم را نشان میدهد
تا بقیه را ما بعد بدانیم دیگر بعد از چند قسم شب تا روز که مذکور شد چنین فصل داریم که در آن فصل
شب روز مساوات می باشد که زیاده و کم دارند حال میخواهد بگوید که رای ذنب در نظر ما که اول روز
میخواست در کدام برج است و چند درجه و دقیقه مانده است که از آن برج طی کند دیگر بعد از چند قسم شب تا
روز که گاه و بعد می شود میخواهد بگوید که نصف النهار در نظر ما که اول روز میخواست در کدام برج است
و نصف روز مجهول را در تقویم نشان میدهد تا نصف دیگر را از آن قرار حساب نجوم بعد از نصف روز
نصف النهار بدانیم بدانکه کف خضیب کبیه است در میان کواکب ابن شبه است یک دست خمیده
و کف میمون است که تنبیه کند انگشت دست خمیده و گردش کردن این ستاره اینست که هر روز در بیست
چهار هزار سال از گردش مجرای مجرب بگرداند که این کواکب بنا بگردش فلک الافلاک در شبانه روز
یکدفعه بوسط السماء میرسد در اوقات هر کس دعا بکند بهدف اجابت مقرون می شود و رسانده این کواکب
بوسط السماء فلک الافلاک است چنانکه در شبانه روز یکدوره را طی کنند و باقی فلکها و کواکب ها
دیگر حرکت آن حرکت مرکز حال هر روز که این کواکب با شمس یکدفعه از مشرق طلوع میکند و هر چه یکدفعه
بوسط السماء میرسد در آن روز نظر باکه شمس در یک سال یکدوره را گردش می کند و این کواکب در بیست هزار
سال شش برج السیر تر از آن کواکب می باشند شمس شش می افتد زیاده تر بوسط السماء میرسد و این کواکب دیرتر این است
که کم از یک ساعت و دقیقه روز کم می شود تا که آن کواکب شب بوسط السماء میرسد و هیچ که رسید با همان برج است

که شمس

که شمس افتاد و اول از عقب چنانکه دگر یافت و در تقویم از برای او سه رقم می نویسند یکروز
یا شب و دیگر دقیقه و دیگر ساعت از روز یا شب و از مغرب مشرق میرود دیگر بدانکه هیچ نظر باکه
شب و روز زیاده و کم می شود میخواهد بگوید که ما بین طلوعین که صبح صادق تا طلوع آفتاب شبی بر طرف شدن
یعنی از غروب آفتاب تا برطرف شدن چه قدر طول می کشد که در تقویم می نویسند یکساعت و دیگر
دقیقه استقامت یعنی راه راست افتن خمسه مخیره است که آنرا در تقویم پنج قسم می نویسند مستقیم اسم دیگر
دیگر نشان روز یا شب دیگر نشان ساعت و درجه رجعت در تقویم ساعت می نویسند دیگر نشان کوکب
دیگر نشان روز یا شب دیگر نشان ساعت و دقیقه عکس در تقویم نشان است که کوکب از پایین برج گردش
میکند مرآنرا بر برج یا نشان کوکب و دیگر شب و روز و دیگر ساعت و دقیقه دیگر هرگاه که کواکب بر سبب نظر
یا ناظر باهم رسند چنانکه نظر و یا ناظر هم بر سبب یا از آن کواکب هر که برگردد و آن نظر یا ناظر مخیر در
تقویم نشان او کاشت و نشان آن کواکب دیگر نشان روز یا شب دیگر نشان ساعت و دقیقه
دیگر نشان شبانه روز را در دوازده کواکب هست چنانکه کرده اند و این را شبانه روز موجه میخوانند
موجه چهار ساعت از پیش و چهار ساعت از پس که مجموع هشت ساعت باشد بدانکه تحلیل یعنی وا حل
شدن هر یک از هفت کوکب از برج برج چنانکه در انتقالات یکی که در تقویم است نشان شمس بر عرض است
و کوکبهای دیگر عرض آفتاب و از برای تحلیل که از تقویم ثبت است یکی کوکب دیگر برج و دیگر شب یا روز
و دیگر ساعت و دقیقه را ثبت کرده اند چنانکه معلوم آید و نشان او در

باب در شناختن عادت چنین گفته که حکما هند و روم و بابل اختلاف کرده اند و تفاوت کرده اند
ساعات روز را و پیش خاطر بعضی فرستاده بجهت تفاوت این قرار داده و چنین فرمود که فرستاده و دقیقه
اگر کسی را اشتباه شود در ساعات و درجات و دقیقات زمان از فقیر و کثیر بر این کتاب حواله کند این قرار اجماع خلق باشد
و بعد از این را بسیار تجربه کرده اند و صحت اسطرلاب ثابت شده و این چنانست که نقل کنند خوشه اندازه کند
چوبی را بر آن پهن تر و بیلا بگیرد و بر زمین نهد پس ساعات بشمرد و چون سایه بر چهار انگشت که ساعت چهارم گذشته
باشد چون هشت انگشت دیگر بگذرد ساعت پنجم گذشته باشد و چون هفت انگشت دیگر بگذرد ساعت ششم گذشته
باشد و چون هفت انگشت دیگر بگذرد ساعت هفتم گذشته باشد و چون هشت انگشت دیگر بگذرد ساعت هشتم گذشته باشد
باشد و چون پنج انگشت دیگر بگذرد ساعت نهم گذشته باشد و چون هشت انگشت دیگر زیاده شود ساعت دهم گذشته
و چون هفت انگشت دیگر بگذرد ساعت یازدهم گذشته باشد و چون چهار انگشت دیگر زیاده شود ساعت دوازدهم گذشته
باشد و چون هشت دیگر زیاده شود ساعت یازدهم گذشته باشد و چون چهار انگشت دیگر زیاده شود ساعت
گذشته باشد باب در آنچه وقت و فرح در دانستن اوغالب در وقت خزان بود و بر اجماع که نه است
و شرح و بسط دهاک است هر چند بیشتر و او را آخر اعظم تر باشد اعظم تر بسیار کوکب که قمر در کدام برج است و در
راهی طلب کن نزد جماعتی که بر آن است چنین قمر در حمل در خزان فراخی و در مغرب خطا و اگر در ثور بود در مشرق
فراخی و در مغرب تنگی است و اگر در جوزا بود در مشرق خطا بسیار شود و در مغرب مرگ بزرگان بود و در شام
مغربیان و اگر در سرطان بود در مشرق تنگی است و در مغرب و آذربایجان فراخی بود و اگر در سنبله بود
و مغرب و طبرستان و بلاد هاون عظیم بود و در مغرب و آذربایجان ظاهر شود و اگر در میزان بود در مشرق

احوال

احوال ملوکان بد بود و در مغرب بدی و فتنه پدید آید و اگر در عقرب بود در مشرق نکبت بود و در علما
خلاف افتد و در مغرب فراخی بود و اگر در قوس بود در مشرق و هند فراخی بود و در مغرب و روم نیز نیکی بود
و اگر در جدی بود در مشرق و ایالت بسیار بود و در مغرب و روم قحط پدید آید و اگر در دلو بود در مشرق آفت عظیم بود
و در مغرب سلامتی و فراخی بود و اگر در حوت بود در مشرق بیماری عظیم بود فصل تعلق ماهها هر کدام بکدام برج تعلق دارد
محرم تعلق بحمل دارد و صفر تعلق بثور دارد و ربیع الاول تعلق بجوزا دارد و ربیع الآخر تعلق بسرطان دارد و جمادی الاول
تعلق بجوزا دارد و جمادی الآخر تعلق بدلو دارد و رجب تعلق بمیزان دارد و ذی القعده تعلق بسنبله دارد و رمضان
تعلق بعقرب دارد و شوال تعلق بجدی دارد و ذی القعده تعلق بحوت دارد و ذی الحجه تعلق بسنبله دارد و اگر آفتاب
صورت منطقة البروج که صور برج است غیر است اول صورت حلقی کشتی را ماند که او را در فرخ باشد مقدم او
بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب و پای او بطرف جنوب و ملتفت شده است بطرف مؤخر بهمین که کوکب کشتی است
میخوانند کوکب او سیزده اند خارج برج خرم صورت نوزکا دیرا ماند که او را گلگیر و او بر پشت سر داشته در
پیش اند اخته بر اختلاف اول مقدم او بطرف مشرق و مؤخر بطرف مغرب ستارگان او سه اند خارج یا نه
بیته صورت جوزا و او را توامان و دو پسر گویند خوانند و خوانند مرا ماند متعانق در شهای که گشتن بطرف شمالی و
مشرق است و پیا بطرف جنوب و مغرب در نفس او جوزا بدین سبب گویند که مرد و زن این صورت بمیان
یقال جوزا گشتن و سط و بعضی گویند که چون جابر اگر از صورت جوزا باشد جوزا گویند بجهت چاقی اکثر کواکب او که مسمی است
در کوکب مسمی که در سما او سعید بود پس توامان اگر در جوزا باشد بجوزا گویند کواکب او چهار اند خارج

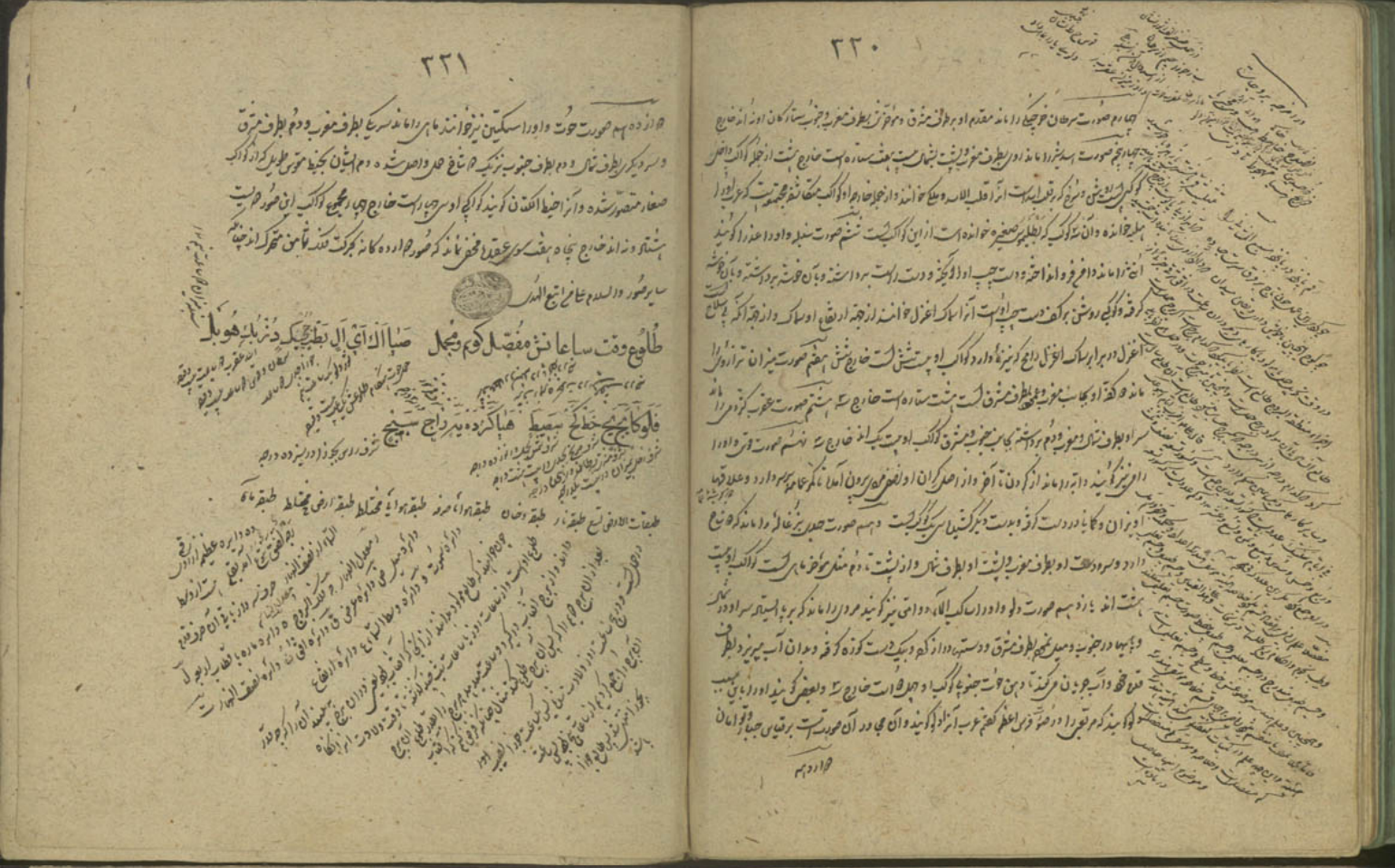

صورة نقشه شانه
راه کاروان
دشت و کوه و جنگ و باغ و نیکی
سپاه و لشکر
شهرستان و خانه و زندان
دزدان
دزدان و دیگر عذابان

حساب خوند تا شاهد بر مبارک علی ابن ابوطالب
قسم میدهم که کمتر از وجه خود تعریف فایده
که شده شما بر کار شما فرازیم با بالاتر
و بهتر میدانم ۲۱۱۲

حساب او مطالع الحالی مرحوم میرزا فاضل
مرقوم نمایم کمتر را بکمتر از ۲۱۱۲ نمی‌نمایم
که حساب را اصلاح نمایم بعد از آن